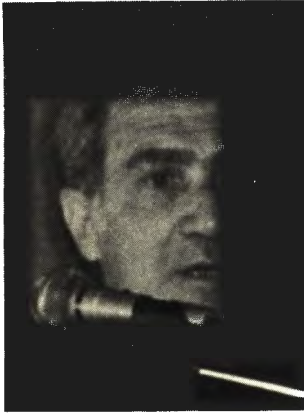


کوشش و تمرین در یک کدور



سید کمال رضوی



سید کمال رضوی در خانواده‌ای روحانی در شهرستان الیگودرز دیده به جهان گشود. در سن کودکی با علوم قرآنی تحت تعلیم پدر آشنا گردید و همزمان با تحصیلات کلاسیک ابتدائی و متوسطه در محضر سه نفر از روحانیون دانشمند منطقه که از تلامذه ممتاز حوزه درس مرحوم آیه ... حاج شیخ عبد الکریم حایری یزدی رحمه ا... علیه بودند به کسب معارف ادبیات عرب نایل آمد در سال ۱۳۳۰ شمسی با سمت آموزگاری به استخدام اداره آموزش و

پرورش الیگودرز در آمد در سال ۱۳۴۹ جهت ادامه تحصیل به شهر مقدس مشهد عزیمت نمود و پس از اخذ دانشنامه لیسانس در رشته ادبیات فارسی، به موطن خود مراجعت نمود در سال ۱۳۶۰ پس از ۳۰ سال کار رسمی معلمی باز نشسته گردید، با توجه به افتتاح مراکز تربیت معلم، بصورت غیر رسمی کار تدریس را در دبیرستان و مراکز تربیت معلم ادامه داد، تا اینکه مجدداً در سال ۱۳۷۰ بنا به دعوت وزارت آموزش و پرورش به خدمت رسمی بازگشت و هم اکنون علاوه بر تدریس در دبیرستان، کار تدریس عربی و فارسی دانشگاه پیام نور واحد الیگودرز را نیز به عهده دارد.

اسکین شاہ

بسم ... الرحمن الرحيم

گوش و فرهنگ الیکوڈوز

سید کمال رضوی

تقدیم به همسر مهربانم

که پیوسته مرایار بوده
و بر هر ناساز من بردبار

گویش و فرهنگ الیگودرز

مؤلف: سید کمال رضوی

نوبت چاپ: اول (بهار ۱۳۷۳)

طرح جلد: اسماعیل شفاعتی و ابراهیم منقبتی

گرافیک و صفحه آرایی: مؤسسه تبلیغاتی کاریزما

قیمت: ۲۵۰۰ ریال

ناشر: انتشارات محیا

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

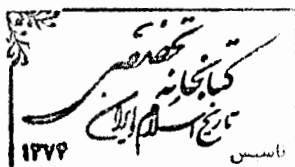
لیتوگرافی: موج

چاپ و صحافی: سعید نو

"کلیه حقوق مربوط به این اثر برای مؤلف محفوظ است"

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	سخنی با خواننده (مolf)
۳	دیاچه (دکتر منوچهر دانش پژوه)
۵	مقدمه (غلامحسین قریشی)
۱۵	موقعیت جغرافیائی استان لرستان
۱۵	گذشته تاریخی لرستان
۱۷	موقعیت جغرافیائی چابلق و بربرود
۱۷	گذشته تاریخی چابلق و بربرود
۲۳	پیشینه کلمه الیگودرز.....
۲۵	موقعیت جغرافیائی الیگودرز
۲۹	دانشمندان و مشاهیر علمی
۳۹	شاعران
۵۶	خوشنویسان، خطاطان و نقاشان
۶۰	صنعتگران
۶۰	مداحان و مرثیه خوانان
۶۰	داروسازان، اطباء، جراحان و شکسته بندان تجربی
۶۱	موسیقی دانان
۶۲	مذهب، دین و اعتقادات
۶۳	زیارتگاهها
۶۴	عقاید خرافی و سستی
۶۶	ضرب المثل های رایج در منطقه الیگودرز
۷۰	چستانها و معما گونه های رایج در منطقه الیگودرز
۷۱	ترانه های محلی



فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷۷	مراسم معمول ازدواج در منطقه الیگودرز
۸۳	مراسم تولد نوزاد
۸۵	مراسم ختم انعام
۸۶	سوگواری
۸۷	شیروره
۸۷	بازیه‌ها و سرگرمی‌ها
۸۸	مراسم مربوط به کشاورزی
۹۰	شرح اسامی و انواع بازیهای کودکان
۹۱	دستور زبان بر مبنای گویش الیگودرز
۱۰۰	اسامی گیاهان خودرو در منطقه الیگودرز
۱۰۰	اسامی محلی انواع انگورهایی که در الیگودرز بدست می‌آید
۱۰۰	اسامی و ابزار کار و اصطلاحات آسیای آبی
۱۰۱	مبحث لغات و کلمات
۱۳۶	منابع مورد استفاده

از دیر زمان یعنی از ابتدای شروع به کار معلمی پیوسته در این فکر بودم تا دربارهٔ آداب و رسوم و گویش و فرهنگ مردم منطقهٔ جاپلق و بربرود بخصوص ساکنان الیگودرز مطالبی را گرد آورم. ازین رهگذر گهگاه و به بطور مداوم و پیگیر وقتی به کلمه یا ترکیبی بر می‌خوردم که ویژه مردم الیگودرز و در محاورهٔ آنان بکار می‌رفت یاد داشت می‌نمودم.

با عزیمت به شهر مقدس مشهد جهت ادامه تحصیل در دانشگاه فردوسی، عنوان سیری در گویش و فرهنگ الیگودرز را برای رسالهٔ پایان تحصیل خود در نظر گرفته تقدیم شورای اساتید نمودم که مورد قبول واقع گردید. خوشحال بودم که با توجه به ماخذ و منابع مشبعی که در آنجا وجود داشت در این کار تحقیقی توفیق بیشتر و بهتری حاصل آید. اما متأسفانه بعلت اختلاف سلیقه‌ای که میان استاد راهنمای حقیر و مسئول وقت دانشکده در مورد تعداد واحدهای درسی زبان شناسی بوجود آمد نتوانستم تحت همان عنوان رسالهٔ پایان تحصیل خود را بنویسم، ناگزیر، از شورای استادان تقاضای تغییر عنوان رساله را نمودم که مورد موافقت قرار گرفت و متأسفانه کاری را که با دلبستگی زیاد مطمح نظر داشتم آغاز نشده پایان یافت.

پس از بازگشت از شهر مقدس مشهد در کنار کار تدوین، گردآوری لغات و ترکیبات زبان محلی را دنبال نمودم و مطالبی دیگر را که با عنوان کتاب حاضر هم آهنگی داشت به آن اضافه کردم که با عنایت خداوند متعال و همیاری بسیاری از دانش پژوهان و فرهنگ دوستان موفق به تهیه این مجموعه گردیدم بمصدق "مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ" وظیفه خود می‌دانم از همه کسانی که در کار گردآوری لغات، ضرب المثلها، و تهیه و تایپ و ویراستاری، طبع و نشر یاریم داده‌اند صمیمانه سپاسگزاری نمایم.

آنچه را که موجب امتنان بسیار این بنده است بذل عنایت دو شخصیت علمی و انسانی و بزرگوار بنام جناب آقای حاج آقا غلامحسین قرشی و جناب آقای دکتر منوچهر دانش پژوه می‌باشد که با سعهٔ صدر درخواست حقیر را پذیرفته و جداگانه مطلبی عالمانه و محققانه به عنوان مقدمه و دیباچه مرقوم داشته‌اند که یقین دارم، دو مطلب تحریر یافته و عناوین و اسامی این دو بزرگوار عامل اصلی چشمگیر بودن و قابل خواندن شدن این اثر گردیده است، در اینجا با حکم ادب مراتب سپاس خود را به آستان بلند آن بزرگواران تقدیم می‌دارم.

باید یادآوری نمایم که نوشتن مطالب این مجلد همزمان با کار توان فرسای چهل و دوساله کار معلمی و مشکلات و رنج و صعوبات و مقرون با تصاریف سخت ایام و قرین با ایام تقاعد انجام گرفته و مسلماً از نقص و عیب و خطا وریب خالی نیست.

انتظار و درخواستم از همه عزیزانی که زحمت مطالعه کتاب را بر خود هموار می‌نمایند اینست که به مصداق حدیث شریف "مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا، قَدْ صَبَّرَنِي عَبْدًا" کرامت فرموده، لطف عمیم و کرم قدیم خود مَنّت تعلیم بر من نهاده، اشکالات و معایب نوشته‌ام را گوشزد فرمایند تا این مختصر نوشته با راهنمایی صادقانه آن صدیقان ویراسته و پیراسته آید و خوانندگان طبع بعد را سودمند افتد و مرا به خیر غفران یاد و روانم را به قرائت الحمّدی شاد دارند.

و اما شرافت انسانی حکم می‌کند که نتیجه زحمات دیگر عزیزان دانشمند را بنام خود معرفی نکنم، بدین لحاظ اگر اقتباسی پیش آمده ماخذ آن ذکر شده تا کوشش دیگران محفوظ ماند، امید است این خدمت ناچیز به فرهنگ زاد و بوم خود در پیشگاه خداوندان فرهنگ و ادب مقبول افتد و به کرم لغزشهائی را که بر قلم رفته غمض عین فرمایند چرا که "إِنَّ الْهَدَايَا عَلَى مَقْدَار مَهْدِيهَا"

آرزومندم دعای خیر و از دل برخاسته دوستداران ادب و فرهنگ این سرزمین بدرقه راه گردد، شاید موجب عنایت حضرت رب العزّه قرار گرفته، از برکت آن در این راه رفته گامی دیگر پیموده آید بمنّه و کرمه

سید کمال رضوی

دیماه ۱۳۷۲ الیگودرز

سپاسی بر مؤلف

نوشتن کتاب و تحقیق درباره شهرهای ایران، مسلماً یکی از مهمترین و ارزشمندترین خدمات نسبت به این مرز و بوم بوده است چراکه در هر تحقیقی، نکته یا نکاتی مبهم و مطلبی ناشناخته بر خواننده روشن و آشکار می‌شود و این رفع ابهام و حلّ مشکل در مورد شهری دیرینه سال، خدمتی بس ارجمند است

دوست و همکار بزرگوار، محقق دانشمند، جناب آقای سید کمال رضوی از این دوستدار خواستند که کلامی چند بر تألیف ایشان بنویسم.

نوشتن این سطور، نخست بنابر اطاعت از قول دوست دانشمند است و سپس به عنوان سپاس و تشکری است از جانب یک دوستدار کتاب، برزحمات و کوششهای محقق که حق وطن خویش را ادا کرده است.

کتابی که ایشان درباره گویش و فرهنگ و سابقه تاریخی شهرستان الیگودرز نگاشته‌اند حاوی اطلاعاتی مفید و ارزشمند درباره این شهر کهنسال است، تدوین و تألیف کتاب درباره شهرهای کوچک و بزرگ، خدمتی ماندگار است که موجب تکمیل اطلاعات محققانی است که درباره تاریخ و جغرافیای این مملکت مطالعه و تحقیق می‌کنند.

مسلماً محقق که درباره شهر یا ولایت محلّ تولّد زندگی خود تحقیق می‌کند، بیش از هر دانشمند و محقق غیر بومی صلاحیت و امکانات بررسی در تاریخ و جغرافیا و مسایل اجتماعی شهر و دیار خود را دارد و مطالعه درباره آن شهر برای محقق که سالها در مکانی زیسته به مراتب آگاهانه‌تر و دقیق‌تر صورت می‌گیرد.

خوشبختانه این اقدام نیکو در اکثر شهرهای کوچک و بزرگ کشور و میهن عزیزمان به انجام رسیده و تا آنجا که این بنده اطلاع دارد و کتب مذکور را در اختیار دارد. از سیصد جلد متجاوز است.

البته درباره شهرهای بزرگ ایران چون تهران و اصفهان و شیراز و تبریز و مشهد و کرمان، کتابهای متعددی توسط محققان تدوین شده است، اما درباره همه شهرهای کوچک ایران تحقیق مستقل صورت پذیرفته است و بدین سبب کتابهایی که درباره اینگونه شهرها نوشته شود از اهمیت و ارزش خاص برخوردار است. و کار محقق هم دشوارتر است. چون منابع و ماخذ چندانی در اختیار ندارد که از آنها بهره جوید. و بهمین دلیل زحمت محققانی چون آقای رضوی در خور قدردانی افزون‌تر است.

کوشش و زحمتی که ایشان در تدوین این تألیف مبذول داشته‌اند، با توجه به اینکه نخستین تألیف جامعی درباره شهرستان الیگودرز است حائز اهمیت است. ایشان به موازات افاضه و تدریس سالها به تحقیق درباره سابقه تاریخی شهرستان الیگودرز و وجه تسمیه و سوابق تاریخی و فرهنگی و اجتماعی این شهرستان قدیمی پرداخته‌اند. دقت و تأملی که در استنتاج مطالب، مصروف داشته‌اند و تنوع موضوعات محتوای کتاب شاهد و گواه مبین بر سودمندی این اثر است.

مطمئناً این تألیف نه فقط برای هموطنان اهل الیگودرز بلکه برای همه دوستداران تاریخ و تمدن و فرهنگ میهن گرامیمان قابل استفاده خواهد بود و برای اهل تحقیق سایر شهرهای کوچک کشور عزیز ما عبرت آموز خواهد گشت که به معرفی و شناساندن مولد خود به دیگر هموطنان اهتمام ورزند و گنجینه منابع فرهنگ و تمدن ایران زمین را غنی‌تر سازند.

مزید توفیقات دوست دانشمند، آقای رضوی را در ادامه خدمات علمی و فرهنگی از درگاه ایزد توانا خواستارم.

دکتر منوچهر دانش پژوه

بیستم دیماه ۱۳۷۲

نیاوران

بحث درباره پیدایش لغت نامه دامنه ای بس وسیع دارد که از حوصله این مقال خارج است. فقط بطور مجمل و موجز اشاراتی دارد، که امیدوارم ایجازش محلّ نیاید و اجمالش بتواند وافی بمقصود آید و تفصیل مطالب را بیان نماید.

مقالاتی که بعنوان مقدمه بر هر کتابی نوشته می شود و قبل از چاپ و نشر کتاب در اختیار مؤلف قرار می گیرد، مسلماً واجد نقایصی است که از عدم مطالعه متن کامل کتاب ناشی می شود و نویسنده آن قهراً "مطالب مقاله را به پایه شناسائی مختصر از مضمون یا منظور نهائی کتاب و شناخت احمالی که از ذوق و سلیقه صاحب کتاب دارد تنظیم و تدوین مینماید.

بنابراین اگر در مقدمه حاضر ایرادی ملاحظه می شود قبلاً "معذرت خواسته امیدوارم پس از آنکه نسخه ای از کتاب "گویش و فرهنگ الیگودرز" را مطالعه نمودم، اشتباهات و دیگر نقایص نوشته خود را رفع نموده با توضیحات مقتضی برای چاپ های بعدی در دسترس خوانندگان محترم قرار دهم.

مسلماً خوانندگان گرامی نیز با انعکاس اشتباهات که نتیجه مطالعه دقیق شان خواهد بود مرا در این راه یاری خواهند نمود.

کتابی را که اینک پیش رو دارید گویش و فرهنگ الیگودرز نام دارد که با همت دوست دانشمند و بزرگوارم جناب آقای سید کمال الدین رضوی تهیه و تدوین گردیده و خدمتی در خور تمجید و تحسین است، و قدمی در راه زنده نگهداشتن فرهنگ منطقه ای که از نظر اصالت و حفظ سنت ایرانی ارزش بالا و والائی دارد بر داشته شده است. برادران رضوی که بهمة آنها ارادت قلبی و قلبی دارم هر یک بطریق مقدور همانطور که وظیفه یک انسان وطنخواه ایجاب می کند، در مدت زندگی خود سعی کرده اند در راه پیشرفت امور عمومی زادگاه خود و خدمت به همشهریان و هموطنانشان قدم بردارند. من چون خود را شیفته خُلقیات همگی آنان می دانم و ممکنست ادامه این مطلب موجب طغیان قلم شود و مواردی را منعکس نماید که جنبه خصوصی آن وجنات عمومی مقصود را تحت الشعاع قرار دهد و کراهت در خواننده بوجود آورد بهمین مختصر بسنده می کنم و می گویم:

خدواندا هر کس به هر عنوان و در هر لباس به هموطن و همونوع خود بالاخص منطقه الیگودرز، جابلق و بربرود خدمتی انجام می دهد، خود وبستگانش را در کنف عنایات الهی از گزند زمانه محفوظ و ایران و ایرانی را در سایه مرحمت خود از شر اجانب محروس بدار، یا رب دعای خسته دلان مستجاب دار.

قبل از توضیح درباره واژه های لری و علت پیدایش آن یا معنای همان واژه، بهتر است درباره موقعیت عمومی

الیگودرز و نقاط تابعه آن مطالبی معروض دارم: آنچه در کتب مربوط خوانده و یا با چشم دیده ام قسمت شرقی و شمالی و غربی الیگودرز که بنام دهستان جاپلق نامیده می شود و محاط به دهکده های: بُرچک، حسین بنگی، آشُمسیان، کاظم آباد، چهارچشمه، طیب آباد، لگان، خان آباد، تُخمار قره مُلک، زوغی، تُمُری، قاقان، گورچک، و ناوی، پلنگدر، آقبلاغ، انجر قلی، داود پیغمبر، چرخستان، کلُبر، قطعات، هوش و یژان است. ساکنین این منطقه گویش روستائی مخصوص به خود دارند، اما خود را لُر نمی دانند یا لرستانی نمی شناسند و معمولاً از استعداد ذاتی و کافی بهره مند و توانسته اند افراد تحصیلکرده و مشاهیری هم بدامان منطقه جای دهند. اصولاً در الیگودرز امتیازاتی دیده شده که در شهرهای مجاور کمتر تجلّی کرده است، بدین توضیح که در دیگر شهرستانها مردم مستعد بیشتر اختصاص به شهر نشینان دارند و بین روستائیان مردم تحصیلکرده و معروف و مشهور کمتر دیده می شود. ولی در روستاهای الیگودرز مردم با فرهنگ و افراد نامی و مشهور بسیار است که شاید پهلوی به پهلوی شهر و ندان زده اگر تعداد بیشتری مردم با فضیلت به جامعه معرفی نکرده باشند چیزی هم کم ندارند. علّت نبوغ روستائیان این منطقه را باید در وجود مالیکن عمده سابق جستجو کرد و باین حقیقت آشنا شد که شوق روستا نشینی مالک، موجب بوده که برای خود و نسلهای آینده قلاع و بناهای رفیع مورد لزوم احداث که هنوز هم آثارشان در قراء دره تخت، دولت آباد، حَیوید، جوی آسیاب، علی آباد، دلیان، چالِسبار، بُرناباد، ازنا، فین، مرزبان، مامون، سید آباد، گنجه، امامزاده قاسم، روغنی، قاقان، گورچک، چقا پهنه موجود است. و همین بناها خود موجب بوده که بزرگان محلّ در آنها سکونت داشته و سبب رفت و آمد شخصیت های علمی و هنری برای دیدن مالکین ساکن دهات بشمار می آمده در روحیه روستائیان اثر مثبت گذاشته، بتدریج بمدارج عالیّه فرهنگی نائل آمده اند.

مرحوم میرزا ابوالقاسم (میرزای جاپلقی) فرزند شیخ محمد حسن، پدرش ازاهالی شفت گیلان (شفت روستائی در شمال شهر رشت) برای تحصیل بدارالعلم اصفهان آمده و در اجرای مأموریتی که به میرزا عنایت اله، مدرّس او محول می شود باتفاق ایشان به محال جاپلق قدم گذارده بعداً با دختر استاد خود ازدواج کرده و ثمره این ازدواج مرحوم میرزا ابوالقاسم بوده که پس از مدت ها زندگی در قراء دره باغ و قلعه بابو، به شیراز، اصفهان و قم رفته چون باقی عمر خود را در قم مصروف داشته، به میرزای قمی معروف می شود هم اکنون قبر مادر میرزای قمی در یکی از قراء بالا موجود و در بسیاری از کتب تاریخ قاجاریه آن فقید سعید را میرزای جاپلقی نام می برند، آیت الله حاج سیّد محمد شفیع جاپلقی معروف به سیّد اصولی نیز با دو فرزندش آیت الله حاج سیّد علی اکبر معروف به آقا کوچک و آیت الله حاج سیّد اصغر در روستای امامزاده قاسم متولد شده و بمراحل عالیّه روحانیت رسیده اند. مرحوم سیّد اصولی معاصر آقا محمد

خان، فتحعلی شاه، محمد شاه، ناصرالدین شاه بوده در سال ۱۲۸۰ هجری قمری دعوت حق را لبیک گفته، فَمَنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ، ماده تاریخ رحلت آن عالم بزرگوار است. آیت الله شیخ اسماعیل جابلقی نیز در قریه ایونده یا تازران بدنیا آمده از شاگردان مبرز و ممتاز آیت الله حائری و در حوزه علمیه قم تجلی یافته است و بدرجه اجتهاد رسیده از همدوره های با وفای حضرت آیت الله العظمی حاج آقا روح الله خمینی رضوان الله تعالی علیه بوده است.

نژاد لر:

در معرفی واژه لر با استاد بگفته مرحوم دهخدا (مجلد ۴۰ حرف (ل) ص ۱۶۸) لر از اعقاب کرد است و درباره اثبات نژاد کرد و بوجود آمدن این طایفه اقوال مختلفی در بسیاری از کتب نوشته شده که معتبرترین آنها اظهار نظری است که در مروج الذهب ص ۴۸۱ الی ۴۸۴ و اخبار الطوال نوشته شده است. بدین نحو: ضحاک مار دوش برای تغذیه دو زائده روی شانه های خود روزی ۲ یا ۴ نفر آدم را می کشت از مغز آنها برای مارهای روی دوشش غذا تهیه مینمود، وزیری داشت با حسن یتیم بنام آرمیایل که یک یا دو نفر را می کشت و مغز سر آنها را با مغز سر گوسفند مخلوط و به مصرف خوراک مارها میرساند در نتیجه یک یا دو نفر را آزاد کرده توصیه مینمود برای آنکه به چنگال مأمورین غلاظ و شداد ضحاک نیفتند خود را در کوهها مخفی نمایند. لذا این افراد از بیم جان بجهال صعب العبور پناهنده و در آنجا متوطن شده، نژاد کرد را تشکیل دادند. گفته های دیگری هم بزمان پیامبری حضرت سلیمان نسبت داده اند که گوینده آن، خبر را ضعیف توصیف کرده و مردود دانسته است. قول دیگری هم هست که کرد از نژاد مضر بن نزار و از فرزندان کرد بن صعصعه بن هوازن هستند یا از فرزندان ربیعۃ بن معد بوده اند.

وجه تسمیه لر:

در ص ۵۳۵ تاریخ گزیده حمدالله مستوفی مستند بگفتاری در زبدة التواریخ مرقوم است، این قوم را از آنجهت لر گفته اند که در ولایت مارود دیهی است که آنرا کرد می خوانند و در آن در بندیست که آنرا بزبان لری کولاکرمی نامند، در آن دربند موضعی است که لر خوانند و چون طوایف لر از این موضوع خاسته اند ایشانرا لر نامیده اند وجه دوم آنستکه بزبان لری کوه پر درخت را لر گویند، به سبب سنگینی کسره بر حرف لام، لام را مضموم کرده و لر گفته اند (اینمورد) را با توجه بزندگی الوار در کوهها و جنگلها می توان با واقعیت بیشتری پذیرفت.

توضیح: در زبان لری با آنکه لغات و الفاظ عربی بسیاری دیده می شود ولیکن ده حرف (ح خ ش ص ط ظ غ ف ق) دیده نمی شود. تاریخ گزیده، لر را به دو تیره: لر بزرگ و لر کوچک تقسیم کرده (به اعتبار نام دو برادر که در حدود سنه ۳۰۰ هجری حاکم بر لرستان بوده اند و همزمان با حمله مغول البته بعد از گذشت چند قرن) این تقسیم

بندی تحقیق یافته و هم اکنون به این صورت در آمده است که منطقه کهکیلویه و بختیاری هفت لنگ را لر بزرگ و طوایف چهار لنگ و عشایر لرستان را (سگوند، بیرانوند، قلاوند، پاپی، جودکی، و ساکنین مناطق زز، ماهرخ و بیشه پوران را مشتمل بر طوایف فولادوند، حاجیوند، سالاروند، گرانوند، تاته خیری، هیودی، عبدالوند خاج خرده) لر کوچک نامند.

نویسنده این مقال یکی از روستا زادگان شمالی منطقه الیگودرز (جالبق بربرود) و به سبب بعد مسافت با نقاط جنوبی احاطه کافی در شناخت تیره و طوایف الوار و عشایر که نژادی اصیل و عموماً مردمی ساده و پاکدل هستند ندارد این مختصر را هم بر اثر مأموریت های دولتی یا الزام خدمت وظیفه و مسافرت اجباری به حوزه الیگودرز و مناطق زز و ماهر و در سنین جوانی (۱۳۲۲ ش) با الهام از کلمه مالا یُدُرکُ کَلَهْ لَا یُتِرکُ کَلَهْ معروض داشت. امیدوارم با اطلاع جامع و تسلط کاملی که نویسنده توانای کتاب حاضر جناب آقای سید کمال الدین رضوی دارند نقایص مشهوده را بر طرف و خوانندگان علاقمند را با شناخت کامل منطقه خوشنود دارند.

لغت: آوازاها باشد که مردم بدان از اغراض خویش تعبیر کنند، یا هر لفظ که آنرا برای معنایی گزیده اند. و یا لغات، عبارتست از الفاظ موضوعه برای معانیست. بدیهیست علم صرف و دستور زبان فارسی پس از تدوین لغت کامل بدست آید. و محقق است این کتاب با گویش محلی، فرهنگ عشایری این منطقه را تضمین می نماید. اهمیت هر لغتنامه در اینست که مشکل گشای هر معضلی باشد، یا بعبارت دیگر همه مشکلات روزه مرّه را با مراجعه به لغتنامه مرتفع کند، بدین توضیح که لغتنامه را می کشایند و مشکل رادر می یابند. خدا نکند لغت نامه ای ملکوک با اشتباه و نادرستی باشد چه اگر نا صحیح افتد با چه وسیله می توان این بیمار علیل را لباس عافیت پوشاند؟

چون نمک که معالج هر گندیده گی یا تنها عامل گندزادگی است. و اگر عامل، خود دچار گندیدگی شود اصلاح آن مقدور نیست همچنین (إِذَا زَلَّ الْعَالَمُ زَلَّ بَرْكُهُ عَالَمٌ) اگر عالم (دانشمند) فاسد شد جهانی فاسد می شود یا اگر دانشمندی لغزید از لغزش او جهانی می لغزد. بقول ناصر خسرو: گوشت چون گنده شود او را نمک درمان کند (بود)، چون نمک گنده شود او را به چه درمان کنند. بعضی گویندگان یا مورخین و لغت نویسان سعی در ادامه اغلاط گذشتگان دارند و اگر دانشمندی مرتکب اشتباهی شد و لغتی را به غلط استعمال یا با اشتباه حرفی نوشته باشد به احترامش افراد زنده هم که چون دیگران خوی مرده پرستی دارند آن اشتباه را تکرار می کنند و می گویند چون فلان دانشمند این عمل را مرتکب شده ما هم به احترام او پیروی می کنیم، در حالیکه ما دانشمندان را بخاطر کارهای اشتباهشان محترم نمی شماریم، بلکه به احترام دانش بالای آنها اشتباه مزبور را نادیده گرفته و بر او می بخشیم ولی نباید

در این راه از او تبعیت کنیم. روح شیخ اجل علیه الرحمه چقدر راضی خواهد بود که ادبای معاصر یا کلمه (اولیتر) را تلفظ نکنند و از معنی فارسی آن استفاده نمایند و یا اگر تب عربی گفتن داغ است بجای آن اولی بگویند. هم اینطور لائالی بجای خود (در خطاب بنفس) لائالی و لایالی بمغایب. و چه بهتر بجای این کلمات و تحمل مصایب ناملايمات کلمه فارسی بی بند و بار را در متکلم و مخاطب و غایب یکسان گفته می شود بکار گیریم.

بهر تقدیر هنگامی که بشر زندگی انفرادی را ترک کرد. زندگی اجتماعی الزاما "جایگزین آن شد و گروههای دو یا چند نفره بالاتفاق همدیگر را دریافتند نیاز داشتند همدیگر را از مافی الضمیر خود با خبر دارند و اگر فردی برای رفع حاجتش به دیگری مراجعه می کند بتواند او را از خواسته درونی خود باخبر سازد، وسیله ای که برای این آگاهی بکار گرفته شد زبانیست که هم اکنون در اختیار قرار دارد. در بادی امر این وسیله بطور ناقص در اختیار بشر آنروز قرار گرفته اما بتدریج که همان بشر محتاج تامین نیازمندیهای بیشتری بوده متناسب با همان نیازها زبان هم توسعه و به وضع کنونی تجلی یافته است، همچنانکه پس از قرنهای در یکی از نقاط دور افتاده جهان انسانی با علاقه و دلسوز نظیر آقای سید کمال الدین رضوی پیدا می شود که با تحمل مشقات فراوان و زحماتی بی پایان و مواجهه با مشکلاتی که نویسنده و مولف به کم و کیف آن واقف است واژه های محلی الیگودرز را جمع آوری و نام افرادی که بنحوی از انحاء در خدمت فرهنگ جامعه بوده اند، اعم از آنها که روی در نقاب خاک کشیده و یا در قید حیات عاریت دیده به جهان گشوده دارند جمع آوری و بصورت کتابی مدون در اختیار فرزندان خلف منطقه قرار دهد، پاداش این عمل ارزنده را همه از درگاه خداوند متعال خواستاریم.

زبان چگونه بوجود آمده است؟ طبق نظریه صاحبان تحقیق و بصیرت از طریق مراجعه به سوابق تکلم اقوام متقدمین یا غیر متقدمین و حتی تعمق و تجربه ای که در گفتگوی کودکان، بعمل آورده اند، نتوانسته اند نتیجه ای مثبت و درخور اعتنا و اتکاء بدست آورند، بناچار معتقد شده اند تحقیقات روانشناسی به حل این معما کمک کند که طبق توضیحات آتی مبنای زبان طبیعی، و زبان موضعی را بدست می دهد.

تحقیقات روانشناسی معلوم داشته است که هر صورت ذهنی و هر حالتی که نفس را عارض می شود فوراً "بوسیله آثار و علائم ظاهری که حرکات اجباری و انعکاسی می باشد (یعنی ناشی از پاره ای اعمال بدنی) آشکار می شود و این ترجمان گاهی اشارات، گفتار و رفتار آدمی را تکمیل می کند.

درجه صراحت این ترجمان از یک سوی بسته به شدت و ضعف آن حالت یا معنی آنست و از سوی دیگر بسته به بیش و کمی و درجه نیروی محرکه حالات یا معانی معارض است، مثلاً "وقتی شما ناراحت هستید آثار همان ناراحتی به

نسبت شدت و ضعف موضوع، در قیافه تان پدیدار می گردد از این علائم و آثار که در ترجمانی احساسات و عواطف و افکار بکار می روند، آنچه خودبخود است و بدون قصد و اراده از شخص سر میزند، مانند برافروختگی رنگ رخساره، پریدگی آن در حال ترس، گرفتگی قیافه در حال غم، گشادگی آن در حال شادی و انبساط خاطر، یا گریه نوزاد در حال گرسنگی و امثال آن زبان طبیعی خوانده می شود.

بدیهیست آنچه از روی قصد و نیت و به منظور رساندن مافی الضمیر ظاهر می شود و علائمی که با پرچم، چراغ، مخابرات با دو انگشت (نحوه استفاده از حساب جمل و حروف ابجد) اصوات در (بحرّیه و نظام)، تلگراف بکار می رود تا الفاظ و کلماتی که عواطف رقیق و معانی دقیق را تعبیر می کند همگی زبان وضعی نام دارد.

قهر "عالی ترین نوع زبان وضعی آنست که از الفاظ تشکیل می شود و همانست که فعلاً" مورد عمل ما در ابراز مقصود یا مافی الضمیر جلوه می کند، در عین حال با یک سلسله اصوات طبیعی هم از قبیل زمزمه جویبار، غرّش رعد، شیّه اسب، بع بع گوسفند، چهچهه بلبل، ناله قمری، عوعوی سگ، زوزه های شغال همراه است که نخستین الفاظ هر زبانی را تشکیل می دهد.

حال که پیدایش لفظ و ارتباط آن را با معنی دانستیم باید باین واقعیت توجه کنیم که هر زمان ذهن ما بتواند برای هر معنی، لفظی خاص یا برای هر لفظ، معنای بخصوصی داشته باشد به فرهنگ وسیعتری دست یافته ایم. همچنانکه وقتی به فرهنگ غنی تری می رسیم این معنی کاملاً محسوس است و متوجه می شویم بخاطر لفظ و معنای مناسب و موافق، با جملاتی کوتاهتر مقصود خود را بیان می دارند. بالعکس زبان فعلی ما چون دارای وسعت لفظ و معنای مورد بحث نیست برای ابراز منظور در موقع گفتگو، ناگزیر از بکار گرفتن جملات یا کلمات بیشتری هستیم.

باب مثال در لسان عرب، گره شتر نر یکساله را، ابن مخاض می گویند، و وقتی همین کره شتر دوساله شد ابن اللبون می نامند (با بکار بردن یک کلمه مفهوم یک جمله مستفاد می شود) اما در زبان فارسی باید گفت: کره شتر نر یکساله یا کره شتر نر دوساله (برای تفهیم مطلب بعد از ذکر کره شتر مقصود خود را با کلمات تمیز: نر دوساله یا یک ساله تفهیم می نمائیم)، همینطور اعراب چندین لغت برای نامگذاری شیر درنده وضع نموده اند، یعنی برای هر نوع شیر از جنسیت نر و ماده، هیبت، با یال و بدون یال، رنگ، جسور بودن، در جمله لغت خاصی دارند که شماره آنها به هفتاد می رسد اما در زبان فارسی همه از انواع این حیوان را با یک لغت واحد نام می بریم و از این نقیصه هم که بگذریم این لغت که درباره معرفی انواع شیر درنده وافی به مقصود نیست، همانرا برای شیر خوردنی که (عرب لبن می گویند) شیر آب، شیر سماور، شیر گاز و دیگر اشیاء مورد استفاده قرار می دهیم. (البته با ذکر کلمات تمیز، خوردنی، آب،

سماور، گاز).

بی تردید اتفاقات و حوادثی که خاک کشور پهناور ما را مورد تهاجم دیگران قرار داد در بنیان زبان غنی پارسی نیز اثر منفی گذاشته و گذشته از نابودی مستندات (کتاب ارزنده که داشته ایم) ضایعات دیگری ناشی از دخالت دیگران باساس این زبان پدید آمده است که امیدواریم با همت فرهنگیان پر توان و مرور زمان موضوع، جبران و ایرانیان اصیل را ضمن محافظت و جنات دینی به مرز ادبیات و هنر نیاکان پاک نهاد که روزگاری جهان را محو تجلیات خود میداشت، برساند نتیجه این استدلال آنکه: بعد از فتوحات عرب و تجلی اسلام در ایران از آنجا که قرآن کتاب مقدس آسمانی به زبان عربی نازل شده و گرایش پارسیان بانجام ضروریات مذهبی ایجاب می نمود که زبان عربی رواج بیشتری گرفته، زبان علمی و رسمی مسلمانان جهان از جمله ایرانیان گردد، مآجرا تا آنجا سیر صعودی طی کرد که فارسی زبانان برای آشنائی بیشتر به زبان بیگانه و درک کامل معانی کتاب آسمانی، راهی ممالک عربی شوند و بعد از فراغ در تحصیل سعی بر این داشتند کتب و رسائل تالیفی آنان به زبان عربی تهیه و تدوین شود که اگر خواسته باشیم فهرستی از پارسیان مولف کتب و رساله به زبان بیگانه تهیه نمائیم در این مختصر نمی گنجد و سخن به درازا میکشد. موضوع نوشتجات پارسی زبانان به زبان تازی تا آنجا پیشرفت که یک پارسی زبان با همتای پارسی خود بجای سرودن شعر پارسی ترجیح می داد منظومه ای به عربی زبان تهیه نماید، برای نمونه: وقتی یعقوب لیث صفاری هرات را مسخر و شرای آنزمان در تجلیل از او اشعاری سرودند به زبان عربی بود. چون این شعر: *قد اکرم الله اهل المصر و البلد بملک یعقوب ذی الافضال و العدد*، در حضور او خوانده شد، معنی ندانست و گفت چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟ دبیر رسائل او محمد بن وصیف حاضر بود و ادبیات پارسی را نیکو میدانست مقدم سرودن شعر پارسی شد و از آن روزگار به بعد گفتن شعر پارسی رواج پیدا کرد و مآجرا موجب دوام این رویه شده تا به پایه وضع حاضر رسید، اولین شعر پارسی عهد یعقوب را هم ملاحظه فرمائید، ای امیری که امیران جهان خاصه و عام بنده و چاکر و مولای و سگ و بند و غلام بهر تقدیر دو موضوع موجب اشاعه لغات پارسی در آن دوران شد، یکی آنکه طبقات عوام از زبان عربی غیر از آنچه را که مربوط به امور دینی بود و بکلی وضع عربی بدهنجاری داشته اند، اما به زبان عرب بیگانه بودند و نویسندگانی که کتب و مقالات خود را به زبان تازی می نوشتند و تقدیم خاکپای جوهر آسای آنان میداشتند و صلوات ارزنده ای را هم متوقع بودند، چون شاهان و امیران عربی نمیدانستند قهرا "صله قابل توجهی هم عاید نمی کردند لذا اهل قلم مجبور می شدند به پارسی گفتن روی آورند.

ناگفته نماند که دانشمندانی پارسی گوی از این موقعیت برای زنده نگهداشتن این زبان غنی تلاش کرده کتب و رسائل

متعددی در احیاء و ترویج گویش پارسی با فقد وسایل چاپ و تحمل زحمات و مشقات توانفرسای دست نویسی، در اختیار علاقمندان قرار دهند. نظیر: ابوعلید جوزجانی، ناصر خسرو، غزالی، نصیر الدین طوسی، افضل الدین کاشانی، مهمترین و مؤثرین آنان: ابن سینا و بیرونی است که دانشنامه را در فلسفه و التفهیم را در نجوم بین سالهای ۴۱۴ تا ۴۲۸ هجری در اختیار پارسی زبانان گذارده این اقدام بتدریج در سایر موضوعات تسری یافت و بر رواج گویش پارسی افزود. روان همه شاد و درود فرهنگیان گذشته و آینده نثار روان همه باد. باری، گرایش به زبان فارسی و عدم پذیرش لغات و اصطلاحات تازی سر لوحه ادبیات ایرانیان قرار گرفت و راه خروج از حصار فرهنگی بیگانه در این دور و زمانه موقعی هموار شد که پای جوانان ایرانی به فرنگستان باز شد و بدست توانای عباس میرزا نایب السلطنه، فرزندان با استعداد ایران به تحصیلات عالیه و درک کامل فرهنگ فرنگ موفق شدند نحوه پیشرفت را بر حسب مقدور آن زمان دریافتند، این نکته مد نظر است که اگر شروع کار با همت شهزاده ی قاجار تحقق یافت بدست روستازاده فراهانی و افتخار ایران و ایرانی شادروان میرزا تقی خان امیر کبیر با تأسیس دارالفنون تکمیل شد. ولی حصول نتیجه محتاج گذشت زمان بود تا فرنگ رفته ها به پایان تحصیلات عالیه نزدیک شوند و دارالفنونی ها با طی دوره های لازم ذوفنون گردند ولی با همه این احوال نتیجه رفت و آمد ایرانی به دیار غرب آگاهی کافی برای حصول هر نوع امکان در پیشرفت مملکت بود تا آنجا که بعد از انقراض سلطنت قاجاریه و رسیدن دوران رضا شاهی و روش سربازی ایشان و مبادرت به لغو عنوان و القاب و ساده نویسی، اهل فن را باین حقیقت نزدیک کرد که نظیر آکادمی های طبی فرانسه و انگلیس در ایران هم فرهنگستان پزشکی تأسیس نمایند. چه ترجمه لغات یا لغت آکادمی و معادل آن به فارسی، فرهنگستان، و این فرهنگستان پزشکی در سال ۱۳۱۳ شمسی با شرکت چند تن از پزشکان و بعضی از دانشمندان در دانشکده طب تشکیل شد و اساسنامه ای هم مشتمل بر نحوه انجام وظیفه در مسائل دهگانه تدوین شد که پس از شور و تصویب به مرحله اجرا درآمد، لیکن در زمستان سال ۱۳۱۳ عده ای از مدعیان ادب که صادقانه به انتخاب لغت فارسی و احتساب از فرهنگ اجنبی علاقه وافر داشتند در صدد گویش فارسی سره و تهیه لغات مناسب برآمدند اما متأسفانه در قبال تلاش ذیقیمی که داشتند اطلاعات کافی برای حصول منظور نداشتند، عالم بدون علم بودند نه عالم بی عمل، و در نتیجه نه تنها کاری از پیش نبردند بلکه سعی و کوشش آنها نابسامانی هم بوجود آورد، زیرا همانطور که عالم بی عمل مردود جوامع است عمل بدون علم هم آهن سرد کوفتن یا آستین پوستین است.

غرور ملی و علاقه به احیای لغات زبان مادری سر لوحه پیشرفت هر قومی قرار دارد ولی اگر این پدیده ارزنده توأم با وجود وسائل کافی نباشد، بازدهی وضع لغات مورد نیاز پارسی و احتراز از لغات بیگانه نیاز بداشتن معلومات عالیه دارد

و الاعلقة صرف دردی را دوا نمی‌کند و این تازه از راه رسیده‌ها تشخیص آنرا نمی‌دادند، لغاتی که با سلام و صلوات به نام پارسی وارد فرهنگ خود کرده‌اند ریشه عربی دارد یا واژه‌ای را که با عنف و قهر با پس‌گردنی از سرمایه و موجودی دایره المعارف پارسی بدور می‌اندزدند و کلمه‌ای نامأنوس جایگزین آن میدارند فارسی اصیل زیرا آنقدر احاطه بر لغت نداشتند تا تمیزی بین اصل و بدل یا پارسی و تازی قابل شوند، در نتیجه وضعی بوجود آمد که در هر وزارتخانه‌ای گروه مصلحین متعصب و بی‌اطلاع خود نمائی کرده، بابتکار جملاتی بیرون می‌دادند که به اصطلاح در قوطی هیچ عطاری که پیدا نمی‌شد سهل است تازه هم برای هم فکرها یا همکاران همان گروه در وزارتخانه‌ها قابل تغییر و تعبیر نبود، مگر آنکه بیایند و با خضوع هر چه تمامتر به واضع‌الکلی لغات مراجعه و رفع مشکل تصنعی نمایند. یا للعجب! تنها ضرر این عمل زیانبار تحمیل همکاران و هم قلمان ایشان در دیگر دستگاههای دولتی نبود! اگر ارباب رجوعی برای حل مشکل با وزارتخانه‌ای مکاتبه می‌نمود، جواب واصله به او چون خط ملا نصرالدین بدون مراجعه به نویسنده قابل تشخیص و درک نبود، حتی اگر به رئیس اداره‌ای که آنرا توشیح نموده بود مراجعه می‌نمود قادر پیاسخگوئی و حل مشکل ارباب رجوع در تبیین معنی جملات اختراعی نمی‌شد و لاعاج بایستی به تهیه‌کننده مینوت متوصل و غلط تنظیمی را با ترجمانی غلط توجیه نماید. بخاطر دارم در همان اوقات (قریب ۵۸ سال پیش) لغات و اصطلاحات فارسی جدید اهل اربابان لغتنامه را مسخره و مضحکه بیان نموده نقل محافل و نقل مجالس می‌شد. شاید هم طنز پردازان معاصر لغت سازان کم سواد را دست می‌انداختند و متلک‌هائی بنام آنان تهیه و در دسترس اهل فن قرار می‌دادند.

یکی از پدیده‌های واژه‌های فارسی سره جدید برگرداندن جمله عربی رئیس اداره مالیات مستقیم به جمله فارسی بر نشین گردکی، باج سیخکی بود، شهرت داشت جمله‌ای که باعث خشم پادشاه وقت شده است ترجمه آقای رئیس الوزراء، در جلسه وزیران شرکت فرمودند به جمله: "سرک وزیر در نشست وزیران انبازی کردند" و بالاخره برای پایان دادن به این ابتکارات ارزنده از طرف پادشاه وقت، شادروان محمدعلی فروغی مأموریت پیدا کرد باین اقدامات بی‌رویه پایان دهد و با استعانت از وزارت معارف وقت اولین جلسه فرهنگستان را روز دوشنبه: ۱۳۱۴/۳/۱۲ شمسی در عمارت سابق دانشکده حقوق سیاسی با عضویت ۲۴ نفر همکاران وابسته و پیوسته زیر نظر خود تشکیل دهد و بالتبیین همین اقدامات مثبت بود که ما امروز از فرهنگ بسیار ارزنده شادروان دهخدا و دکتر محمد معین بر خور داریم. اعضاء پیوسته و وابسته فرهنگستان به ریاست مرحوم وثوق الدوله (حسن وثوق) سی و یک نفر بودند که جز دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی بقیه درگذشته‌اند. بی‌مناسبت نمی‌داند زبان‌هائیکه از دیر زمان به آنها تکلم

می‌نموده ایم، پایان بخش این مقال گردد: زبان پهلوی (زبان ساسانیان)، زبان پارسی (زبان اشکانیان)، زبان سُغدی، زبان سکایی (زبان ختنی)، زبان خوارزمی (مربوط به خوارزم)، زبان پشتو (مربوط به زبان محلی افغانستان)

در میان زبانها و لهجه های کنونی که از فلات پامیر تا قفقاز و از عمان تا آسیای مرکزی بدانها سخن می‌گویند: زبان فارسی به مناسبت ادبیات پر دامنه و اعتبار تاریخی و نفوذ در سایر زبانها از اهمیت خاص برخوردار است، فلات پامیر که مهمترین آنها "وخانی یا وخی، شغنانی یا شغی، اُثری یز غلامی، روشنائی (روشانی) بر تنگی، سنگلیچی یا زبکی اشکاشمی، مومجانی یا مونجی، بودغه ای یا ایدغه ای، اور سوری یا برکی پراچی".

زبانهای رایج ترکوننی نیز عبارتند از بلوچی که در بلوچستان و قسمتی از نواحی ترکمنستان شوروی سابق رواج دارد کردی که در نواحی کردنشین ایران، ترکیه و عراق بدان سخن می‌گویند، زبان کردی انشعابات زیادی دارد نظیر: کرمانجی، مکری، زازا، دیلی، گورانی، سلیمانیه ای، سنندجی، کرمانشاهی، بایزیدی.

لهجه های ساحلی دریای خزر شامل: گیلکی، مازندرانی (طبری)، طالشی. ضمناً آسی در قسمتهای کوهستانی قفقاز رایج است، یغوبی هم قسمتی از زبان سُغدی است، گفتار خود را با درود بروان پاک شهدای وطن خاتمه میدهم.

غلامحسین قریشی

۱۳۷۲/۹/۱۲

موقعیت جغرافیائی استان لرستان

استان لرستان با مساحتی بیش از ۳۱ هزار کیلومتر مربع، در غرب ایران بین ۴۶ درجه و ۵۱ دقیقه تا ۵۰ درجه و ۳ دقیقه طول شرقی، از نصف النهار گرینویچ و ۳۲ درجه و ۳۷ دقیقه، تا ۳۴ درجه و ۲۳ دقیقه عرض شمالی قرار گرفته است. این استان از شمال به شهرهای خمین و اراک (استان مرکزی) و ملایر و نهاوند (استان همدان) از جنوب به استان خوزستان، و از مشرق به شهرستانهای داران و گلپایگان (استان اصفهان) از مغرب به استانهای کرمانشاه و ایلام محدود می شود.

جمعیت استان طبق سرشماری سال ۱۳۶۵ مرکز آمار ایران ۶۳۰۰۸۹۷ نفر شهری و ۷۱۵۹۹۲ نفر روستائی می باشد.

آب و هوا: لرستان از مناطقی است که در نقاط مختلف آن آب و هوای گوناگون وجود دارد، و بطور کلی می توان استان لرستان را از نظر آب و هوا به چهار منطقه تقسیم نمود.

۱- ناحیه کوهستانی: که زمستانهای پر برف و بسیار سرد داشته و تابستان آن معتدل می باشد، این منطقه شمال و شمال شرقی و غربی استان را تشکیل میدهد.

۲- ناحیه دره ها: که دارای تابستانهای گرم و خشک که در فصل بارندگی، باران در آنجا فروان می بارد این منطقه در مرکز لرستان قرار گرفته: و شهرستان خرم آباد (مرکز استان) و حومه آن جزو این منطقه محسوب می شود.

۳- ناحیه جنگلها: که بین رودخانه سیمره و کوههای خرم آباد در غرب لرستان قرار گرفته و دارای تابستانی گرم می باشد، ولی بواسطه وجود جنگلهای نسبتاً انبوه هوای آن در این فصل خشک نیست و آب و هوای آن در فصل زمستان معتدل می باشد.

۴- ناحیه گرمسیری: که در تابستان آب و هوای مساعدی داشته و قشلاق مناسبی برای عشایر به شمار می رود، این ناحیه در جنوب و جنوب غربی لرستان واقع است و تابستانهای بسیار گرمی دارد.

گذشته تاریخی لرستان

در مورد پیشینه و سابقه لرستان در کتاب عشایر مرکزی ایران چنین آمده است:

"منطقه وسیعی از غرب و مرکز ایران قلمرو لرهایی است که از حدود نیمه قرن ششم هجری در آن نواحی به قدرت رسیده و حکومتی تشکیل داده اند که در تاریخ ایران به اتابکان لرستان معروف میباشند. اتابکان مذکور در حدود سه قرن در مناطق لر نشین حکومت داشته و حاکم آنها را والی می نامیدند."

مقارن قرن چهارم هجری لرستان عملاً "به دو منطقه لرنشین (لر بزرگ و لر کوچک) تقسیم شده بود که دو برادر زمام اداره امور هر دو قسمت را در دست داشتند، حد فاصل و مرز منطقه هر دو قسمت لرنشین کاملاً مشخص بود و شاخه رود دز از حوالی بروجرد تا دزفول این دو طلایه را از هم مشخص می نمود

لر کوچک

منطقه لرستان را لرستان صغیر هم نوشته اند، محدوده لر کوچک بین دزفول از جنوب کرمانشاه در شمال رود دز، در مشرق و مرزهای غربی کشور واقع شده است، هر چند که سراسر استان لرستان کوهستانی است ولی کبیر کوه، که مشهورترین کوه منطقه می باشد با جهت شمال غربی، جنوب شرقی لرستان را به دو قسمت پیشکوه و پشتکوه تقسیم می نماید. گاهی حد فاصل دو منطقه را سیمره نیز می دانند، زیرا رود مذکور در دامنه شمالی کبیرکوه و به موازات آن به سمت داخل ایران جریان پیدا می کند.

سرزمین های شمالی کبیرکوه که به پیشکوه معروف است، مرکزش خرم آباد و سرزمین های جنوبی که به پشتکوه معروف است مرکزش ایلام می باشد. حکمرانان مشهور منطقه لر کوچک به اتابکان برلر کوچک مشهورند، و از سال ۵۷۰ تا ۱۰۰۶ هجری یعنی نزدیک به پنج قرن در آن نواحی حکومت می کرده اند.

لر بزرگ

قسمت شرقی منطقه لرنشین (لر بزرگ) نام دارد. دو برادر حاکم بر ناحیه لرنشین، حاکم لرستان غربی بنام منصور برادر کوچک، و حاکم لرستان شرقی بنام بدر برادر بزرگ بوده اند قبل از حکومت این دو برادر، لرستان دارای حکمران واحدی بوده، و به مجرد تقسیم شدن به دو منطقه، احشام و ابواب جمعی آنان نیز به دو قسمت تقسیم شده است، و در حال حاضر ایلات لر زبان بختیاری، ممسنی و حیات داودی در منطقه لر بزرگ سکونت دارند.

ایل بختیاری

بختیارها شاخه الوار هستند، که در تاریخ ایران به لر بزرگ شهرت دارند و در منطقه بختیاری سکونت نموده اند، ایل بختیاری به دو دسته اصلی هفت لنگ، و چهار لنگ تقسیم می شوند در کتاب سفرنامه راولسون ترجمه آقای اسکندر امان الهی پیرامون طوایف بختیاری و لرستان چنین آمده است. "لرستان شامل دو ایالت لر بزرگ و لر کوچک می باشد که امروز لر بزرگ بنام بختیاری نامیده می شود. ولی این نام در ابتدا به یک طایفه کوچک تعلق داشته که یکی از ۲۶ طایفه ای میباشد که این ایالت را میان خود تقسیم نموده اند، تعداد بختیارها و ایالت وابسته به آن در حال حاضر ۲۸۰۰۰ خانوار است، که به سه شعبه هفتلنگ، چهار لنگ و دیناروی تقسیم می شود، (ایل هفت لنگ در گذشته

دو برابر ایل چهارلنگ جمعیت داشته و مدتها گرفتار ستیز داخلی بوده است."

زبان لری

در مورد زبان مردم لرستان این مؤلف معتقد است که زبان لری با زبان کردی کرمانشاهی تفاوت دارد، ولی اگر کسی به یکی از این دو گویش آشنا باشد، گویش دیگری را به راحتی متوجه میشود. تاکنون این گویشهای رایج در منطقه کوهستانی زاگرس را بازمانده زبان پهلوی می دانستند. ولی به عقیده من این نظریه بی اساس است، من بر این پندارم که زبان لری از زبان فارسی مشتق شده که هم زبان با زبان پهلوی که از کتیبه ها و کتب مربوط به زمان ساسانیان به ما رسیده و با زبان کردی شباهتی ندارد. و بالاخره مترجم نتیجه گیری میکند نویسنده لکی را با کردی اشتباه گرفته است.

نظر مورخ نامی یاقوت حموی در مورد لر

الرُّبُّ بِالْقَمِّ وَتَشْدِيدِ الرَّاءِ وَهُوَ جَبَلٌ فِي الْأَكْرَادِ فِي جِبَالِ بَيْنِ إِصْبَهَانَ وَخَوْزِسْتَانَ وَتِلْكَ النُّوَاحِي تُعْرَفُ بِهِمْ يُقَالُ بِلَادَ الرُّبِّ وَيُقَالُ لَهَا لُرِسْتَانٌ أَيْضًا وَذِكْرُ فِي مَوْضِعِهَا. أَلُّورُ كُورَةُ وَاسِعَةٌ بَيْنَ خَوْزِسْتَانَ وَإِصْبَهَانَ مَحْدُودَةٌ فِي عَمَلِ خَوْزِسْتَانَ ذَكَرَ ذَلِكَ أَبُو التَّنُوخِيِّ إِشْوَادَةَ وَالْمَعْرُوفَ أَنَّ أَلُّورَ وَهُمْ أَلُّورُ. أَيْضًا جَبَلٌ يَسْكُنُونَ هَذَا الْمَوْضِعَ وَذَكَرَ الْإِسْطَخْرِيُّ، قَالَ أَلُّورُ بَلَدٌ خَصِيْبٌ أَلْغَالِبُ عَلَيْهِ الْجِبَالُ وَكَانَ مِنْ خَوْزِسْتَانَ إِلَّا أَنَّهُ أَفْرَدَنِي أَعْمَالِ الْجَبَلِ لَا لِتَصَالِهِ بِهَا.

موقعیت جغرافیائی چاپلق و بربرود

منطقه ای که امروزه به این نام خوانده می شود، قسمتی از خاک پهناور لرستان به شمار می رود که دو بلوک چاپلق (گاپله) و بُرُبرود نامیده می شود، و مرکز آن شهرستان الیگودرز است، قسمت شرق الیگودرز و روستاهای آن منطقه را بُرُبرود و قسمت غرب الیگودرز را که از شهر ازنا شروع می شود و تا اراک ادامه پیدا می کند، چاپلق می نامند. در مورد وجه تسمیه چاپلق و بُرُبرود سند روشن و مشخصی در دسترس نیست، ولی بصورت نظریه ای که معترین منطقه می گویند، چاپلق در اصل جای لقی، و به معنی باطلاق بوده و بُرُبرود در اصل به معنی ببر رود بوده و علت نامگذاری، شدت جریان رود خانه ای بوده که در گذشته در این منطقه جریان داشته است.

گذشته تاریخی چاپلق و بربرود

پیرامون منطقه جاپَلَق در "تاریخ جهانگشای نادری" چنین آمده است، "جاپلق ناحیه ای است در مشرق سیلاخور (شهرستان دورود و حومه) که بواسطه تنگه ازنا از عراق (اراک) جدا می شود، این ناحیه مرکب از چندین دره است،

که در بعضی قسمتها عریض شده و تشکیل دشتهائی می دهد، هوایش در زمستان سرد و قِصَبات مُهمش قاقان است". در کتاب گرانقدر "لغتنامه دهخدا" ذیل کلمه جابلق اینگونه آمده است "روستائی است به اصفهان و ذکر آن در تواریخ آمده، جابلق در لهجه اهالی این ناحیه چنین است، و مؤلف مِرآت البُلدان آرد که جابلق ناحیه ای است از نواحی اصفهان و شهرت آن به خاطر جنگی است، که بین قحطه بن شیب و داود بن عمر بن هُبیره در ابتدای ظهور عباسیان بدانجا روی داده لیکن ضبط یاقوت درباره آن جابلق است و ظاهراً تصحیفی است که در کلمه جابلق روی داده است."

حمد الله مستوفی جابلق را از نواحی لر بزرگ می شمارد و در کتاب "مِرآت البُلدان" آمده است که "خاک بروجرد، منقسم به سه بلوک می شود که یکی از آن سه بلوک جابلق است. و جابلق را چهار بلوک به این نام می باشد: حمزه لو، یقرلو، پشته و بیات.

جابلق از حیث هوا ییلاقی، و جمعیت آن تقریباً ۱۷ هزار نفر است و فاصله آن تا بروجرد، ۱۲ فرسخ می باشد، که تمام راه از خاک سیلا خور و بختیاری عبور می کند، زبان سکنه ترکی است اما بسیاری از فصاحت و صحت دور، بعینه مثل عربی اعراب بادیه شوشتر و آن نواحی است. ارامنه در جابلق بسیارند، و بعضی دهات رعایای مسلمان و ارمنی در هم می باشند، زراعت جابلق اکثر دیم است، محصول آن گندم، جو و نخود است، در جابلق خربزه بسیار خوب بعمل می آید."

مرحوم سعید نفیسی در کتاب "بابک خرم دین" از مردی که در قیام با او شرکت کرده بود چنین می نگارد، "زمانیکه هارون الرشید در خراسان بود از سال ۱۹۱ تا ۱۹۳ ه.ق بار دیگر خرم دینان خروج کردند، و از ناحیه اصفهان، ترمزین گاپله (جابلق) و روستاهای دیگر و مردم بسیار از ری و همدان به این قوم پیوستند."

مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی، دانشمند فرهیخته در کتاب خود بنام "ابومسلم سردار خراسان" چنین می نویسد: "سرانجام لشکر مقاتل بن حکیم عکّی و قحطبه با هم یکی شدند و به اصفهان روی آوردند، از آنطرف هم عامر پیش آمد و دو سپاه به فاصله یک فرسنگ از یکدیگر در محلی بنام جابلق، از سرزمین اصفهان جای گرفتند، چند روزی سپری شد سپس قحطبه، با لشگری بیست هزار نفری به جانب آن سپاه انبوه رفت.

بنابر فرمان قحطبه نخست قرآن بر نیزه کردند و ندا در دادند که ای مردم شام، ما شما را به این قرآن دعوت می کنیم، ولی شامیان اینان را دشنام دادند، قحطبه نیز فرمان حمله داد و عکّی به دشمنان حمله برد و جنگ در گرفت، طولی نکشید که لشکر شام فراری شد، در این گیرودار قحطبه به عامرین ضباره و جمعی از عربهای فراری خراسان برخورد،

کسان قحطه بر ایشان تیر باران کردند ، عامر گریخت و به لشکر گاهش پناه برد ، اما قحطه در پی او بود ، سرانجام عامر به قتل رسید و سپاهیانش رو به فرار نهادند .

آقای پرویز رجبی در کتاب "کریم خان و زمان او" می نویسد "ذکریا خان در سال ۱۱۶۱ هجری از طرف ابراهیم شاه افشار (ابراهیم پسر امامقلی) حکومت کزاز (اراک فعلی ، کمره (خمین)) و جاپلق و شهر بروجرد را داشته است . آقای غلامرضا بروجردی در کتاب "تاریخ بروجرد" در ذیل شرح حال حسام السلطنه می نویسد "وی در سال ۱۳۲۴ ه . ق در سن ۱۸ سالگی به حکومت بروجرد ، سیلاخور ، جاپلق بر قرار گردید . در کتاب "سفرنامه عراق (اراک)" نوشته ناصر الدین شاه قاجار ، ذکری از جاپلق به میان می آید که عیناً "بنظر خواننده محترم می رسد (تالیف این کتاب در سال ۱۲۷۱ هجری انجام پذیرفته) .

"امروز در سراب عمارت اُتراق کردم ، صبح برخاستیم ، بعد از ساعتی یک نفر از علمای اصفهان که اسمش جناب میرزا هاشم چهار سوئی است و از اصفهان به عتبات عالیات رفته ، حالا مراجعت کرده است ، در اینجا می خواهد به حضور ما بیاید بحضور آمد ، قدری با او صحبت داشتیم بعد به قصد تفرج و شکار از اندرون بیرون آمده سوار شدیم ، از دره سبزی که همه گل و علف حاصل دیم بود عبور کرده سر بالا راندیم ، مجدالدوله و در رکاب بودند ، کوره جاده را گرفته رانندیم ، گل سرخ و آبی و زرد در صحرا زیاد بود و خیلی صفا داشت ، رفتیم به قله کوهی ، فرمودیم آفتاب گردان زدند ، به نهار افتادیم ، بعد از نهار سوار شدیم که برویم ، به قله آن کوه رفتیم که یکدفعه از طرف جنوب آن کوه صحرایی نمایان شد ، که همه سبزه و آبادی و زراعت دیم بود ، و خیلی صفا داشت ، این جلگه منتهی می شود بر کوه اشترانکوه ، از قله کوه مرتفع تماشای این جلگه عالم غربی داشت در این صحرای وسیع یک قطعه سنگ پیدا نمی شود ، توی صحرا دره و ماهورهای کوچک است ، این دشت جاپلق تماشای زراعت دیم است ، یا آبی ، یا ده و آبادی و قریه ، ییلاق دیگر بهتر از این نمی شود اگر یک وقتی انشاء ... بخوایم اینجا بیایم ، اینجا باید از راه کمره و از همین صحرای جاپلق برویم به اشترانکوه ."

نویسنده از دیدار بسیاری از روستاهای الیگودرز نام می برد و از موقعیت طبیعی جالب و وفور آب و آبادانی آنها سخن می گوید و از ازا با کلمه اذنا و یاد می نماید ، ولی متأسفانه از الیگودرز که مرکز اصلی جاپلق و بربرود می باشد و تا چند سال اخیر هم ازا از بخشهای تابعه آن بشمار می آمده ، و در فاصله ۲۰ کیلومتری الیگودرز قرار گرفته ، نامی به میان نمی آورد .

در کتاب "از عرب تا دیالمه" تالیف آقای عباس پرویز ، بازنامی از جاپلق به میان آمده است . " در سال ۱۳۰۰ ه . ق

ابراهیم امام یکی از خواص فردی بنام قحطبه بن شیب را که از مردان شجاع آن زمان بود، نزد ابومسلم فرستاد تا ابومسلم از وجود وی در تصرف قلمرو حکومت امویان استفاده کند، ابومسلم وجود این سردار رشید را مغتنم شمرد و لشگری عظیم در اختیار او نهاد، و قحطبه به جرجان رفت. سپس به جانب عراق عجم راند، چون این خبر به قوای خلیفه مقیم در کرمان رسید، داود بن یزید بن عمر با سپاهی جرار خود را به اصفهان رسانیده، و در ناحیه جابلق با لشکریان خراسان مقابل شد، در جنگی که بین طرفین اتفاق افتاد، عامر به قتل رسید و داود فرار کرد.

در کتاب "سفرنامه راولسون" ترجمه آقای اسکندر امان اللهی هم درباره جابلق سخن رفته است "مراعات مخصوص اسب در سراسر آبادیها و در امتداد جاده ای که از مایل به دروازه های بحر خزر و جاده ای که ماد را به اقلیم پارس وصل می کند (یعنی از ایستون تا اصفهان) گسترانده، این مناطق شامل مراعات وسیع الشتر، هرو، سیلاخور، بربرود، جاپلاق، و فریدون (فریدن) می باشد و یکی پس از دیگری در مرزهای جنوب، قرار دارند."

باید یاد آوری نمود که در این سفرنامه اولین بار به کلمه بربرود بر می خوریم در حالیکه علی الاصول می باید در همه جا در کنار جابلق، بربرود را هم ببینیم، بویژه زمانی که درباره محدود منطقه سخن به میان می آید.

و بالاخره در کتاب "معجم البلدان"، ذیل کلمه جابلق اینطور می خوانیم "جَابَلَقُ رَسْتاقُ بِاصْبَهَانَ لَهُ ذِكْرُ فِي التَّوَارِيخِ فِي حَرْبِ كَانَتْ قَحْطَبَةُ وَ داوود بن جَبْرِهَ لِقِتَالِ عَبْدِ اللَّهِ بن معاویه بن عَبْدِ اللَّهِ بن جَعْفَرِ بْنِ أَبِيطَالِبٍ وَ كَانَ قَدْ غَلَبَ عَلَى فَارِسَ فَتَهَاةً وَ غَلَبَ عَلَى فَارِسٍ وَ اَصْفَهَانَ حَتَّى قَدِمَ مُحَبَّةً بن شَكِيبٍ فِي جَيْشٍ مِنْ أَهْلِ خُرَّاسَانَ . فَأَقْتَلَوْهُ فَصَلَّيَ بِنِ عَامِرِ بْنِ ضِيَادَةَ بِسَبْعٍ مِنْ رَجَبِ سَنَةِ ۱۳۱ وَ جَابَلَقُ مِنْ رَسْتاقِ اصْبَهَانَ"

در کتب تاریخی که در گذشته تالیف شده و در آن از کلمات جابلق و بربرود مترادفاً نام برده شده است، یکی هم کتاب تاریخ جهانگشای نادری تالیف میرزا مهدی استرآبادی است که در داستان غایله علیمراد خان بختیاری در زمان نادر شاه افشار به آن دو اشاره نموده است، و در اینجا قسمتی از آن را ملاحظه می نمائید.

"در راس وقت کوکبه همایون از قزوین حرکت کرده، وارد محال جابلق و بربرود گردید خود بنه و آغروق را به اتفاق شاهزاده نصرالله میرزا در منزل چرباس بربرود گذاشته با سعادت و ظفر در هشتم جمادی الثانی هزار و صد و چهل و نه هجری از منزل مزبور، عازم کوهستان گشتند همان روز به حوالی کوهی که جمعی از آن طایفه سنگری ساخته و پای فرار استوار کرده بودند وارد گشته جمعی از افراد و افغانه را به تنبیه و دفع ایشان مامور فرمودند.

از مویدات اقبال و حسن اتفاق اینکه علیمرادی در سمت کوه کورکش که با کوههای لرستان فعلی پیوسته است، در بیغوله کوهی پنهان گشته، چند تن از رفقاء او به طلب آب هر سو قطره زن و عرق ریز بشتاب بودند تا پایی آن کوه گذار

و به جمعی از غازیان که تشنه کام جستجوی او بودند ، دچار گشته و از طریق آنها او را با کوچ و عیال و جمع دیگر که با او بودند گرفته به خدمت آوردند ، پس فرمان قهرمان قهر ، به قطع دست و پا و کندن چشم او صادر گشته ، دو روز در صحرای بی دست و پادست و پامی زد تا جان به قابض ارواح سپرد ، یکماه کوهستان آسمان پیوند بختیاری مسیر اشهب خورشید خرام خدیو گردون سریر گردیده ، از آنجا وارد سرچشمه زاینده رود شده ، به اردوی مسعود پیوستند . و بعداً از آنجا رایات نصرت آیات به جانب اصفهان نهضت فرمود ، در نهم جمادی الاخر خاک اصفهان به قدوم اشرف اقدس ، سرمه دیده مهر و ماه گردید."

در پایان این مبحث بی مناسبت نیست به داستان علیمراد خان بختیاری ، در کتاب " حدیث نادر شاهی " ، تالیف آقای دکتر شعبانی هم نظری بیفکنیم .

"از جمله شورشهایی که در آغاز پادشاهی نادر ، در صفحات غربی و مرکزی ایران بپا خاست و بیش و کم قوت گرفت ، یکی همین طغیان علیمراد خان و یا به گفته میرزا مهدی علیمراد نام ، که طبق تحقیق لکهارت و اطلاعاتی که این شخص از طریق سردار ظفر بختیاری آورده ، از طایفه چهار لنگ بوده است."

در جای دیگر می نویسد " زین العابدین شیروانی در توصیف حسب و مال مردم این صفحات در ذیل کلمه بختیاری می نویسد که : نام طایفه ای است از طوایف لر ، از علم خالی و از چهل پر ، و ایشان دو طایفه اند ، هفت لنگ و چهار لنگ و هر یک از آن طایفه را قبایل بسیار و عشایر بی شمار است ، که گویا قریب سی هزار خانوارند و همواره طریق ییلامیشی و قشلامیشی سپارند ، مسکن ایشان جبال سخت و جنگل های پر درخت و چمن های خوب و مراتع مرغوب و آب های خوشگوار و هوای سازگار دارد . و طایفه بختیارها عموماً به جنگ و جدال راغب و به راهزنی و قطاع الطریق مایل اما اشخاص نیک محضر و ستوده سیر در میان ایشان نیز بسیار است و به صفت شجاعت و مروّت موصوف ، و در مراتب غریب نوازی و مهمانداری معروفند ، همگی مذهب امامیه دارند و دریغاکه مربی ندارند."

نویسنده پس از شرح مفصلی که پیرامون علت طغیان علیمراد خان آورده و اعزام سپاهیان و لشگریانی که چند مرتبه از طرف نادر شاه مامور سرکوبی علیمراد خان شده اند ، می نویسد که عاقبت خود نادر تصمیم به قلع و قمع علیمراد خان می گیرد ، و ماجرا را اینگونه دنبال می کند:

" خود نادر گروهی زبده از نامداران ، قزوین را ترک گفته و از راه جاپلاق و خونسار عازم منطقه کوهستانی بختیاری گردید" و پس از شرح پایانی علیمراد می نویسد "پس از آنکه نادر بدین طریق از حل و فصل کار علیمراد فراغت یافت به اصفهان روی آورد و در تاریخ نهم جمادی الثانی ۱۱۴۹ ، ۱۵ اکتبر ۱۷۳۶ وارد این شهر که هنوز هم پایتخت

تلقی می شد گردید."

در پایان این مبحث بی مناسبت نمی دانم برای آگاهی بیشتر خوانندگان محترم مطالبی را که یکی از فرهنگیان محترم بنام آقای مهدی شاه منصوری، که خود از مردم سرزمین ذلّی می باشد و پیرامون قبایل و طوایف بختیاری تهیه نموده اند، در اینجا باستحضار برسانم.

ایل ذلّی از سه طایفه تشکیل می شود: دوغ زنی، جاوند و میانجائی که دوغ زنی به دو تیره قالی و خورجین مشهورند و اسامی هر تیره به شرح زیر است: تیره قالی عبارتند از خوانین (تاجمیر یها) توشمال (شاه منصوری)، محمد سلیمانی شامل غیبی وند، میدان وند، جمال وند، گاو نر تیره ماندنی جزء تیره محمد سلیمانی نبوده و خود تیره ای جدا می باشد.

تیره خورجین عبارت است از: طایفه هزار سی، اولاد خدا بخش و پزی که پزی ها شامل تیره های محمد وند، حسن وند، سلیمان وند و لیرکی که شامل احمد وند، محمد علی وند و مروک مفروش ویا بتازند و تربی. جاوند تشکیل می شود از دو تیره بنام سرخ و ایسوالی، که تیره سرخ شامل تیره های قربان وند، عباس وند، اسد وند، چنگری می باشد، خوانین تیره ایسوالی عبارتند از: خمکاروند، شهکه وند، محمد رضا وند، دره چین، در جنگی و شیخ گیوه کنی.

میانجائی شامل: میانجائی و چهاربری، سادات احمد فداله، دره قایدی، چپال و میکور هارلووند، کلاوند، که در تقسیم بندی ایلی به چهار طایفه معروف می باشند.

اسامی تیره های دیگر میانجی بدین شرح است، سیخ، آدینه وند، رجب وند، کوری، شهکه وند، صابر وند، علیمحمد وند، عسگر وند، هیودی، محمود صالح، و طایفه ذلّی و میوند، دو طایفه اصلی ایل چهار لنگ می باشد. سخنی درباره کلمه ازنا (مرکز بخش جاپلق)

در مورد بخش ازنا که امروزه بخش جاپلق بشمار می آید، یاقوت حموی صاحب معجم البلدان و مورخ و لغوی قرن هفتم هجری قمری چنین می نویسد "ازنا و یقالُ اَزْناوَه قَلْعَة مِنْ نَاحِیَةِ لِاَجَم مِنْ نَواحِی هَمْدانَ مِنْها عَبْدُ الْکَرِیمِ بْنِ أَحْمَدَ الْأَزْناوِی الْمَعْرُوف بِالْبَثَّارِ فقیه شافعی."

در کتاب "جهانگشای جوینی" کلمه ازناور را گرجی دانسته و به معنی شریف و بزرگ آورده است، در "فرهنگ معین" با کمی تفاوت به معنی شجاع و دلیر ذکر شده است.

و بالاخره در فرهنگ ارزشمند دهخدا ذیل کلمه جاپلق از دو نفر فقیه و دانشمند از اهالی جاپلق بنامهای سید محمد

شفیع بن حاج سید علی اکبر موسوی نسب، بروجرد مسکن و ملا محمود از افاضل علمای امامیه نام می برد، و تالیفات زیر را بنام محمد شفیع نسبت می دهند " اصول الکربلائیة، الروضة البهیة فی الطریق الشیعه (در اصول) مرشد العوام (در صلوة)"، و در گذشت او را در سال ۱۲۸۰ هجری قمری می نویسند.

پیشینه کلمه الیگودرز از لحاظ تاریخی

قدیمیترین نوشته و سندی که در آن کلمه الیگودرز بکار رفته، کتاب "بابر و ایران" نوشته ویلیام ارسکین، ترجمه مرحوم ذبیح الله منصوری می باشد که در فصل شانزدهم درباره مسافرت امیر سابق طبس بنام شیر دم و خدمتکارش که از اصفهان هنگام مسافرت به اردبیل چند روزی در الیگودرز توقف نموده اند، چنین می خوانیم:

"الیگودرز، شهری است کوچک و به اندازه دو محل اصفهان ولی مردم آنجا خوب نیستند، امیر شیر دم پرسید برای چه خوب نیستند. نعمت کزازی گفت برای اینکه شیعه هستند." در جای دیگر کتاب می خوانیم "سکنه آنجا از شیعیان قدیم هستند و از روزیکه الیگودرز شهر شده، سکنه آن شیعه بوده اند و در آنجا یک خانقاه ساخته اند."

آنگاه شیر دم از مرد کزازی می پرسد "آیا می دانی که مرشد خانقاه کیست" نعمت کزازی گفت "پیر مردی است به اسم مرحب، که بعضی او را شیخ مرحب و عده دیگر درویش مرحب می خوانند."

نویسنده کتاب ضمن اظهار مطالبی که صحت خبر شهر بودن الیگودرز را در حدود چهار صد سال پیش تأیید می کند، در جای دیگر کتاب می نویسد: امیر در بازار الیگودرز بی زحمت لباسی را که می خواست خریداری نمود. و بعد از خرید لباس به خانه رفت و کسوت جدید را پوشید و از منزل خارج شد و به میدان الیگودرز رفت که محل فروش مال هم بود. و یک اسب راهوار خرید، و زین و برگ و عنان آنرا هم ابداع نمود و همان روز از الیگودرز به راه افتاد. لازم به یاد آوری است که قریب چهل پنجاه سال قبل بطور کنائی و در مقام تحقیر به آدمهای تنومند و بلند قد درویش مرحب می گفتند، و وجود پل مخروطیه ای در شرق الیگودرز بنام قلندران و اینکه معمولاً "ساکنین خانقاهها و طبقه دراویش و اهل تصوف را به تعبیری قلندر مینامند با توجه به این دو مطلب استبعادی ندارد اگر این کلمه را بازمانده و بقیة السیف فرهنگ لغات آن روزگاران بدانیم.

وجه تسمیه و نام گذاری الیگودرز

از دیر زمان مردم الیگودرز بر این عقیده هستند که کلمه الیگودرز، یک ترکیب اضافی آل گودرز بوده و اعتقاد دارند که نسب مردم این شهر به گودرز یکی از قهرمانان باستانی که در شاهنامه بارها از او نام برده شده می باشد. و بخصوص وجود فامیل محترم و بزرگی بنام گودرزی آنها را بر این عقیده استوارتر می نماید، (گودرز همان اشک بیستم از

پادشاهان اشکانی است که پس از کشته شدن بردان به شاهی برگزیده شده است (ولی با توجه به موقعیت زمانی و مکانی و بخصوص قدمت زمان زندگی گودرز که در سالهای ۴۲ تا ۵۱ میلادی سلطنت می کرده و با توجه به گذشته تشکیل شهر الیگودرز که دیر زمانی از آن نمی گذرد ، و بسیار کمتر از این مدت زمانی است ، این وجه تسمیه منطقی به نظر نمی رسد.

از طرف دیگر ، با توجه به این مطلب که قسمت اعظم ساکنین منطقه بربرود و روستاهای تابعه بخش زز و ماهرو و منطقه بختیاری ، پیش کوه و پس کوه ذلقی از نژاد اصیل و خالص آریائی بوده و اغلب کلمات و واژه های مصطلح آنها هنگام ریشه یابی و بررسی لغوی ، از صحت و قدمت خاصی بهره مند می باشد و هم آنان الیگودرز را آلیورز تلفظ می کنند.

و دیگر اینکه ترکیب آلیورز از دو کلمه آل و ورز تشکیل شده و کسره اضافه در اثر کثرت استعمال به "یا" بدل شده است. و با عنایت به اینکه منطقه بربرود و جاپلق در گذشته از حاصلخیزترین مناطق کشور محسوب می شده و در گذشته نه چندان دور ، یعنی همزمان با جنگ جهانی دوم تقریباً $\frac{1}{3}$ غله کشور در این منطقه تولید می شده ، بطوریکه این منطقه را به علت وفور غله اوکراین ایران می نامیده اند .

و بخصوص گندم آبی مرغوبی که در گذشته در دشتها و مزارع اطراف الیگودرز کشت می شده که به گندم سَره (یا گندم سرخه) معروف بوده ، و این نوع غله در زمینهای حاصلخیزتر منطقه بنام قصبه که شامل زمین های سالاری ، قد بُرا ، شَمَزَر بَگیر ، کشت می شده بعید نمی نماید که کلمه آلیورز ، نام اصلی الیگودرز بوده و به علت کثرت استعمال و تصحیف به الیگودرز بدل شده باشد ، با توجه به اینکه در فرهنگ های معتبر کلمه آل به معنای سرخ کم رنگ و کلمه ورز به معنی کشت آمده است . همچنین یکی از روستاهای شرق الیگودرز که بنام یکی ورز بوده و یکی از محلات قدیمی شهر نیز ورزندان نامیده شده است ، که اگر کلمه دان را در ورزندان پسوند مکان بگیریم بعید به نظر نمی رسد اگر آنرا محل انبار غله بدانیم ، البته باید توجه داشت که این موضوع تنها یک نظریه است و قاطعیت ندارد .

موقعیت جغرافیائی الیگودرز

حدود : شهرستان الیگودرز در ناحیه ای کوهستانی در مشرق استان لرستان قرار گرفته و وسعت خاک آن در حدود ۸۰۰۰ کیلومتر مربع می باشد، الیگودرز از طرف شمال به شهرهای خمین و اراک و از طرف جنوب به شهرهای ایذه و مسجد سلیمان و از طرف مشرق به شهرهای داران و گلپایگان و خوانسار، و از طرف شمال غربی و مغرب به شهرهای ازنا، دورود، بروجرد و خرم آباد محدود می شود.

ارتفاع : ارتفاع شهرستان الیگودرز از سطح دریا نزدیک به ۲۰۰۰ متر بوده، و بهمین علت و از جهت نزدیک بودن به سلسله جبال مرتفع اشترانکوه دارای هوایی نسبتاً سرد و خشک می باشد، وزش بادهای شدید و سرمای سخت ناشی از ریزش برف بسیار، و یخ بندان زمستانی درجه حرارت آن را در بسیاری از نقاط به ۳۰ درجه سانتیگراد زیر صفر می رساند ریزش برف سنگین در بعضی از مواقع موجب بسته شدن راههای ارتباطی، بخصوص میان شهر و روستاهای تابعه می گردد. که این راه بندانها گاهی تا اواخر اردیبهشت ادامه می یابد، و اهالی منطقه در حدود ۶ الی ۷ ماه را بناچار از وسایل گرم کننده از قبیل، کرسی، بخاری و غیره استفاده می نمایند.

جمعیت : شهرستان الیگودرز طبق تقسیمات کشوری در گذشته دور تابع شهرستان گلپایگان بوده و بعد تابع بروجرد شده و پس از تبدیل شهرستان خرم آباد به فرمانداری کل، تابع آن شهرستان و بالاخره در سال ۱۳۳۷ بصورت شهرستان مستقل محسوب گردیده است. بنا بر آماری که از سرشماری سال ۱۳۲۸ در دست است، جمعیت کل حوزه در آن زمان بالغ بر ۱۷۴۷۵۹ نفر بوده که از این تعداد ۸۴۸۲ نفر در مرکز شهر زندگی می نموده و بقیه در روستاهای تابعه ساکن بوده اند.

در سر شماری سال ۱۳۳۵ جمعیت شهر به ۹۵۹۳ نفر و در سال ۱۳۴۵ به ۱۳۶۰۰ نفر بالغ شده است، و بالاخره در سرشماری سال ۱۳۶۵ تعداد کل جمعیت شهر و حومه بالغ بر ۲۲۳۴۷۰ نفر اعلام شده، که تنها ساکنین شهر قریب به ۷۹۶۲۴ نفر بوده اند.

و اکنون با متروکه شدن بسیاری از روستاها، و هجوم اهالی آن روستاها به شهر جمعیت خود شهر الیگودرز نسبت به آمار و سرشماری سال ۱۳۶۵ تفاوت فاحشی دارد. در تابعیت این شهرستان تعداد بسیاری روستا (قریب به ۵۰۰) وجود داشته و دارد که در مناطق جاپلق، بربرود و زوز و ماهرو پراکنده اند.

بنا بر تقسیمات کشوری تا سال ۱۳۵۳ بخشهای تابعه الیگودرز عبارت بودند از : ۱- بخش جاپلق شامل دهستانهای

جابلق و سیلاخور ۲- بخش حومه شامل دهستانهای بربرود، ذلقی و پاچه لک ۳- بخش ززو ماهرو ولی در تقسیمات جدید کشوری به صورت بخش مرکزی، بخش ازنا، و بخش ززو و ماهرو در آمده اند و الیگودرز از نظر درجه بندی، جزء شهرستانهای درجه یک بشمار می رود.

شهرستان الیگودرز در دشت وسیعی قرار گرفته که دارای زمینهای حاصلخیز بوده و می توان شکل گیری اولیه شهر را یکی به علت زمین های مسطح و حاصلخیز و دیگری وجود چشمه سارها و رود آبهای دانست که ساکنین اولیه آن را به طرف خود جذب نموده است. در گذشته نه چندان دور فاصله مابین محلات فعلی شهر را زمین های مزروعی پر می کرد و هر محله تقریباً "بصورت روستائی در کنار چشمه ای یا رودخانه ای قرار داشت. وجود کلمه ده در ابتدای نام محله های شهر این نظریه را بیشتر تقویت می نماید و محلات قدیم شهر که هنوز هم به همان نامها نامیده می شوند عبارتند از: ده محمد رضا، ده دالو، ورزندان، آدووند، پونه زار، مجیان ده تیرانی.

قنات ها و رودخانه ها

از جمله رودخانه های الیگودرز، رودخانه ای است که از وسط شهر عبور می کند و از کوههای شرق الیگودرز سرچشمه می گیرد، در پاره ای از سالها به علت بارندگی شدید و پوشیده شدن مرتفعات شرقی از برف، طغیان آب این رودخانه موجب انهدام و ویرانی روستاهای مسیر خود و همچنین ساختمانهای ساحلی می شود، و در فصل بهار ارتفاع آب رودخانه که به صورت سیل جریان پیدا می کرد گاه به چند متر می رسد.

رودخانه بزرگی بنام جوی ورزندان از کنار شهر عبور می کرد که علاوه بر مشروب نمودن زمین های زراعی نزدیک به شهر، به فاصله چند کیلومتر زمینهای شرق و غرب الیگودرز را مشروب می نمود.

یکی دیگر از رودخانه های الیگودرز بنام جوی بُزُرک نامیده می شد که در مغرب شهر جریان داشت، رود دیگر که از مشرق شهر جاری بود بنام جوی مجیان خوانده می شد که متأسفانه همه آنها خشک شده، تنها رودخانه اصلی (که آنهم از مهرماه تا اواخر خرداد) جریان دارد و همانطور که گفته شد در بعضی از سالها خساراتی را هم بیار می آورد.

یکی از قناتهای سودمند الیگودرز، قنات جلال آباد است که خوشبختانه با وجود عدم توجه به لای روبی آن هنوز جریان دارد و در قسمت جنوب شهر جاری است و زمینهای غرب الیگودرز بنام جلووا را مشروب می کند. قناتی هم در شمال شهر جریان داشته، و امروز آب آن خیلی کم شده که بنام کهریز مرادبک خوانده می شود.

در یکی از محلات قدیمی شهر چشمه و قناتی جاری بود و از وسط محله پونه زار عبور می کرد که متأسفانه امروز با تسطیح و آسفالت زمین از بین رفته است.

کوهها و ارتفاعات

بلندترین نقطه بلوک جاپلق و بربرود یعنی منطقه الیگودرز، سلسله جبال اشترانکوه است که از چین خوردگیهای سلسله جبال زاگرس بوده و ارتفاع آن به ۴۰۵۰ متر می رسد ارتفاعات شمالی الیگودرز را کوههای کمر بسته، سیاه تیر، مندیش تشکیل می دهد. در قسمت جنوبی ارتفاعات قافلان کوه بایش از ۳۰۰۰ متر دیده می شود، در جنوب غربی کوه کینو قرار گرفته، در منطقه بزنی کوه کاکلستان تا ارتفاع ۴۰۲۸ متر وجود دارد که سرچشمه رودهای آب زر، آب سفید و ذلقى می باشد.

از ارتفاعات دیگر منطقه الیگودرز، کوه تمندر است که در زیر آن غاری قرار دارد و آبهای ناشی از آب شدن برفهای آن از دهانه غار بیرون می آید و دامنه آن تابستانها محل گردش و تفریح اهالی منطقه است. شاهان کوه با ارتفاع ۳۵۲۰ متر و کوه رباط در شول آباد، و کوه سرسبز به موازات اشترانکوه از دیگر مرتفعات منطقه محسوب می شوند، مرتفعات مشرف به شهر الیگودرز عبارتند از: مندیش، کوه سفید در شمال، شافر، دوتو در جنوب و تپه ای مرتفع و طولانی بنام یال که کاملاً مشرف به شهر بوده، که از طرف اداره جنگل بانی مورد حفاظت قرار گرفته و مقداری از آن را نیز درختکاری نموده اند.

اليگودرز

Aligudarz



دانشمندان و مشاهیر علمی جاپلق و بربرود

در گذشته نه چندان دور در منطقه جاپلق و بربرود و خود شهر الیگودرز چندین نفر از دانشمندان و فقهای صاحب نظر و مجتهدین ممتاز زندگی می نمودند که تعدادی از آنان از تلامذه و شاگردان مرحوم حاج شیخ عبد الکریم حایری یزدی رحمت الله علیه بوده و سال ها در حوزه درس آن عالم بزرگوار به کسب دانش و فضیلت بسر برده اند ، و پس از کسب معارف و معلومات کافی با درجه اجتهاد به زادگاه خویش مراجعت نموده و علاوه بر عهده دار بودن امامت جمعه و جماعت و هدایت و ارشاد مردم منطقه ، مرجع قضا در حل و فصل معضلات و مسائل اجتماعی مردم نیز بوده اند.



از جمله این بزرگان دین ، مرحوم حاج سید جمال الدین بربرودی رحمه الله علیه فرزند مرحوم آقای حاج سید احمد می باشد ، آن فقید سعید از برگزیدگان حوزه درس مرحوم آیه الله حائری بشار می آمده ، و پس از کسب درجه اجتهاد و دریافت اجازه تصرف در امور حبسیه و شرعیه به موطن خود بازگشت نموده است .

مرحوم آقای سید جمال الدین پس از چند سال که در کسوت روحانیت و مرجع امور شرعیه و عهده دار بودن امامت مسجد حضرت علی بن ابیطالب (در محله ده محمدرضا)، روزگار می گذرانید با تصدی دفتر اسناد رسمی ، تغییر لباس داده ولی در عین حال کما فی السابق در کنار اداره امور دفتر بکار

ارشاد مردم نیز ادامه داده ، و بخصوص در ایام سوگواری در مجالس روضه ، با ایراد سخنرانی و خطابه همگان را از معلومات سرشار خود بهره مند می نمود .

مرحوم بربرودی در بیشتر رشته های علوم اسلامی تبخّر داشته و بخصوص در دانش فلسفه سر آمد بود و نه تنها در زمینه فلسفه شرق و اسلامی صاحب نظر بوده ، بلکه با فلسفه غرب و نظریات دانشمندان فلسفی مشرب غرب آشنائی کامل داشتند و در هنگام تدریس فلسفه لدی الاقتضا از نظریات آنان شاهد مثال می آورد . حقیر ، علاوه بر افتخار خویشاندوی با آن مرحوم مدتی افتخار شاگردیشان را داشته و مقدمات منطق و فلسفه را در محضر شان فرا گرفته ام، آن مرحوم نسبت به شعر اعم از فارسی و عربی علاقمند بوده ، و اشعار بسیاری از شعرای عرب و عجم را در حافظه داشتند و خود نیز گاهی بر سیل تفتّن شعر می سرودند . مرحوم بربرودی در سال ۱۳۶۰ به رحمت ایزدی پیوستند ، و در

گورستان پشته تپه یال مدفون گردیدند.

مرحوم آقای سید احمد والد ماجد، آیه الله بربرودی رحمه الله علیهما نیز از اجله علماء زمان خود بشمار می رفته و بخصوص از نظر فضیلت و تقوی زبانزد خاص و عام بوده اند، افراد سالخورده و معمرینی که توفیق دیدارشان را داشتیم، و محضر آن بزرگوار را درک نموده بودند، کشف و کراماتی نیز به ایشان نسبت می دادند.



مرحوم آقای محمد حسین رضوی نژاد معروف به امام جمعه نیز، از سادات محترم و عارف و متقی بشمار می آمده و سالها در الیگودرز امامت جمعه و جماعات را عهده دار بوده، و پس از طی عمری پربرکت در الیگودرز به رحمت ایزدی پیوسته، و در قبرستان معروف به چقا که مدفن بسیاری از علماء می باشد، به خاک سپرده شده است.

دیگر از دانشمندان و مجتهدین ارزنده منطقه الیگودرز، مرحوم حاج میرزا محمود لوائی فرزند مرحوم آقای میرزا آقا اشرف آبادی است، آن مرحوم نیز از شاگردان ممتاز حوزه درس مرحوم آیه الله حایری در اراک و قم بوده، که پس از نیل به درجه اجتهاد به زادگاه خود روستای اشرف آباد مراجعت نموده و به افاضه مشغول شده است. در کنار امور شرعی عهده دار سر دفتری ازدواج و طلاق نیز بودند، متأسفانه بهترین سالهای عمر خود را در همان روستا سپری نموده و آنطور که شایسته بود، از وجود ارزشمندش استفاده ای به جامعه نرسید. در سالهای آخر عمر به الیگودرز مراجعت نموده و در محله ده محمد رضا رحل اقامت افکند این بنده افتخار شاگردی ایشان را دو سال داشته در محضرشان مقدمات صرف و نحو را آموختم.

یکی دیگر از دانشمندان شهرستان الیگودرز، مرحوم حاج سید محمود احمدی ملقب به حسام الشریعه می باشد، که علاوه بر دارا بودن مراتب علمی و تحصیل در محضر مرحوم آقای نجفی در اصفهان از مکتب نیز برخوردار بوده است.

برادر مرحوم حسام، مرحوم آسید محمد نیز از شاگردان مرحوم حائری بوده و از نظر فضیلت و تقوی زبانزد مردم بود. این دو بزرگوار فرزندان مرحوم حاج سید حسین که خود یکی از روحانیون منطقه بشمار می آمده که در الیگودرز مدفون شده و مزارشان مطاف عموم علاقمندان به علم و سیادت می باشد.

در محله ده تیرانی مرحوم حاج آقا سید محمد امامی ، و آقای سید هبه الله هاشمی فرزندان مرحوم آقا سید عبدالله به افاضه و ارشاد خلق روزگار می گذرانیدند، و هر دو اهل منبر و از وعاظ زمان خود بودند . مرحوم حاج آقا محمد از نظر علمی در سطح بالائی بود، و عمل به احتیاط می نمود ، از ورثه مرحوم آقای سید محمد فرزند ارشدشان حجه الاسلام آقای سید محمد حسن امامی در الیگودرز به کار وعظ و خطابه اشتغال دارند.

در محله مجیان مرحوم آقای ملاعبدالله اجتهادی ، معروف به آخوند زندگی می نمود که مدارج علمی را در قم کسب نموده و پس از بازگشت به الیگودرز عهده دار امور شرعیه شده و امامت مسجد بازار (جامع امروز) را بعهده داشت، مردی فقیه و اهل منبر بود در الیگودرز دارفانی را وداع گفته ، و در تپه چقا مدفون شدند فرزند ارشد ایشان حجه الاسلام حاج آقا علی اجتهادی در ارض اقدس قم تحصیل نموده و هم اکنون مرجع امور مردم در الیگودرز می باشند.

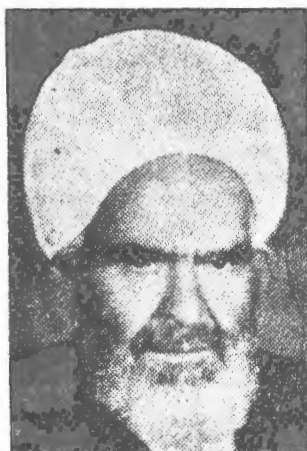


در ده محمد رضا مرحوم آقا میرزا محمد مهدی رضوی فرزند مرحوم آقا سید اسماعیل از فضایی زمان خود بشمار می رفت ، و پس از مدتی با تغییر لباس به سمت فقیه صلح و سر دفتری اسناد رسمی منصوب شده و در کنار مشاغل مربوطه به کار وعظ و خطابه نیز اشتغال داشتند. در الیگودرز به رحمت ایزدی پیوست و در گورستان تپه چقا مدفون شد .



در محله ورزندان مرحوم آقا سید عنایت الله فرزند مرحوم آقا سید میرمحمد علی زندگی می نمود مرحوم آقا عنایت الله (والد حقیر) در کنار ارشاد و هدایت به کار وعظ و خطابه نیز اشتغال داشت و هم زمان تصدی دفتر ازدواج و طلاق را نیز دارا بودند ، در سال ۱۳۴۲ دعوت حق را اجابت نموده در کنار مزار پدر بزرگوارش بخاک سپرده شد ، مرحوم آقا میرمحمد علی را معمرین و سالخوردگانیکه ، توفیق

دیدارشان را داشته اند صاحب کشف و کرامت می دانستند ، و تربت پاکش هم اکنون مطاف و زیارتگاه مردم معتقد و مومن می باشد ، و نیازمندان در شبهای جمعه با روشن نمودن شمع بر سر مزارش طلب حاجت می نمایند .



یکی دیگر از جمله افاضل و مجتهدین عالیقدر این منطقه ، مرحوم آقای شیخ فضل الله ناصر بربرودی می باشد که اهل روستای گندمینه بوده و سالها در محضر آیه الله حائری در قم به کسب معارف و علوم اشتغال داشته ، بطوریکه خود آن مرحوم برای حقیر بیان فرمودند ، بهترین شاگرد حوزه درس مرحوم آیه ... حائری بود و بسیار مورد توجه آن بزرگوار قرار داشته و به خاطر بضاعت علمی و جدیت در کار درس به اخذ شهریه بیشتری نایل می شده است.

باید یاد آوری نمود که مرحوم آقا شیخ فضل الله و مرحوم آقا سید جمال بربرودی و مرحوم آ میرزا محمود لوائی و مرحوم آیه الله العظمی مرعشی

نجفی و حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی و حضرت امام خمینی قدس سره همگی از نخبگان حوزه بشمار می رفتند مرحوم آقا شیخ فضل الله همزمان با اعلام کشف حجاب پس از رسیدن به درجه اجتهاد شهر مقدس قم را ترک نموده ، به زادگاه خود روستای گندمینه مراجعت می نماید و متأسفانه سالهای زیادی را بدون اینکه از محضر آن دانشمند بزرگ استفاده قابل توجهی بشود در آن روستا زندگی می نموده است .

یکی دیگر از فضلا و روحانیان گذشته الیگودرز ، مرحوم آقا شیخ احمد میرزائی رحمه الله علیه می باشد که سالهای طولانی از طریق وعظ و خطابه به ارشاد و هدایت مردم الیگودرز اشتغال داشت و همزمان با کار منبر و روضه خوانی ، امامت یکی از مساجد محله ده تیرانی را نیز عهده دار بود . دو فرزند بزرگوار آن عالم فقیه ، مرحوم آقا شیخ اسماعیل و مرحوم حاج شیخ عبدالله ، در کسوت روحانیت به کار هدایت خلق می پرداختند ، مرحوم شیخ اسماعیل در ازنا زندگی می نمود و در همانجا بدرود حیات گفت مرحوم حاج شیخ عبدالله از وعاظ و منبرهای فاضل و خوش بیان بشمار می رفت ، مردم برای شنیدن سخنانش بصورت انبوه در پای منبرش گرد می آمدند ، از نظر اخلاقی نیز ، مردی آزاده و خوش برخورد و دوست داشتنی بود ، متأسفانه در زمانیکه از موقعیت مناسبی برای هدایت خلق برخوردار بود نابهنگام در اثر سکه قلبی برحمت ایزدی پیوست .



مرحوم حاج شیخ عبدالله



مرحوم شیخ اسماعیل

یکی دیگر از روحانیان عارف و دانشمند منطقه الیگودرز مرحوم آقای شیخ احمد کروی رحمة الله علیه می باشد که سالهای متمادی در الیگودرز به کار ارشاد و هدایت مردم سرگرم بودند و همزمان ، امامت یکی از مساجد شهر (مسجد سرکمر) را نیز به عهده داشتند ، آن مرحوم در کنار افاضه با برخورداری از مفاهیم دنیای عرفان مجاهدی مؤمن و آگاه بشمار می آمدند که در کنار امر امامت جمعه و جماعت . در جهت اعتلای اندیشه سیاسی و مبارزه با استکبار و نظام حاکم بطور مداوم و مستمر صرف وقت می نمود و زمانیکه انتقاد از هئیت حاکمه گناهی نابخشودنی به شمار می رفت با رشادتی چشمگیر به مبارزه بر علیه ستم پیشگان زمان ادامه می دادند ، بیاد دارم در ضیافت ولیمه سفر حج یکی از معاریف آنزمان الیگودرز که تعداد بسیاری حضور داشتند ، پس از صرف غذا آن خدا بیامرز ضمن شکر گذاری از نعم خداوند علنا " و با صدای بلند به شاه و اطرافیاناش لعنت فرستاد که کارمندان ادارات ناگزیر مجلس را ترک نمودند ، در همان روزگاران که کتابی بنام فلسطین درباره مردم رنج دیده فلسطین به چاپ رسیده بود و خواندن و توزیع آن جرم محسوب می شد آن مرحوم کار توزیع کتاب را شخصا " به عهده گرفت و یک جلد نیز به حقیر مرحمت نمود خدایش رحمت کند .

فرزند برومند آن فقید سعید ، حاج آقا مهدی کروی نیز از فضلا و مفاخر منطقه الیگودرز بشمار می روند و سابقه ای طولانی و درخشان در مبارزه با طاغوتیان داشته و در این رهگذار متحمل صدماتی فراوان بوده اند ، خوشبختانه با طلوع فجر انقلاب عظیم اسلامی و با توجه خاص مرحوم امام راحل قدس الله نفسه الزکیه به ایشان و هم به امر مبارک

حضرت امام عهده دار سرپرستی نهاد گرانقدر بنیاد شهید گردیدند و همزمان از طرف مردم حق شناس منطقه به نمایندگی اولین دوره مجلس شورای اسلامی برگزیده شدند ، در دوره بعد نیز از طرف مردم تهران به مجلس راه یافتند و پس از مدتی در اثر لیاقت شخصی کرسی ریاست مجلس شورای اسلامی را به خود اختصاص دادند اما آنطور که از ایشان انتظار می رفت در رفع نیاز مردم این منطقه محروم توجه چشمگیری مبذول نداشتند ، امید است منبعده باین مسئله توجهی کافی بفرمایند ، فذكر ان الذكرى تنفع المؤمنين (صدق الله العلی العظيم) .

از سلاله پیامبر اکرم (ص) یکی دیگر از روحانیان عالم و پرهیزگار منطقه الیگودرز، مرحوم حاج آقا سید منیر عظیمی رحمه الله علیه می باشد که در ازنا رحل اقامت افکنده در سالهایتمادی عمر شریفش را در راه تنویر افکار مردم منطقه و ارشاد و هدایت آنان سپری نمود. مرحوم حاج آقا منیر در کنار بهره داشتن از فضل و فقاہت شخصیتی پرهیز کار و متقی بشمار می آمد و علاوه بر جنبه سیادت ازینجهت نیز بسیار مورد احترام مردم بود، خدایش رحمت کناد.

حاج آقا سید عنایت ... علوی نیز از جمله فضلا و روحانیان اهل منبر می باشد که همانند خویشاوند گرامیش مرحوم حاج آقامنیر، سرزمین آبا و اجدادی خود را ترک نموده و مدت زمان بسیاری است که مردم منطقه جاپلق و بربرود بخصوص اهالی الیگودرز را از فضل دانش خود بهره مند می دارد، ایشان در کنار افافضه از دیگر وعظ و خطابه امامت یکی از مساجد شهر را نیز عهده دارند (بویره در ایام ولیالی متبرکه ماههای محرم و صفر و صیام در کار هدایت خلق اله اهتمام می ورزند).



ملا محمود منطقی

همانطور که در ابتدای این مبحث متذکر شدم ، منطقه جاپلق و بربرود بخصوص جاپلق مسقط الرأس و محل زندگی و مدفن بسیاری از دانشمندان طراز اول بشمار می آید ، از جمله آن اجله مرحوم ملا محمود منطقی فرزند مرحوم ملا محمد قاسم از فضلا و دانشمندان منطقه بشمار می آمده که در روستای تازران متولد شده ، ولی در روستای مزرعه آباد توطن جسته است ، مرحوم ملا محمود تحصیلات خود را در شهرستان بروجرد پایان رسانیده و پس از مراجعت به روستای مزرعه آباد تا پایان عمر به تعلیم و نشر

احکام اسلامی سرگرم بوده است ، خلف صدق آن عالم جلیل حجة الاسلام حاج آقا احمد منطقی هم اکنون در الیگودرز زندگی می نماید ، و در کنار تصدی دفتر ازدواج و طلاق از طریق وعظ و خطابه و اقامه نماز جماعت کار ارشاد و راهنمایی مردم منطقه را بعهدہ دارند .

مرحوم ملا محمود از طرف مرحوم آية الله حائری طاب ثراه ، به دریافت اجازه نقل حدیث و رتق و فتق امور حسیه نایل آمده ، اغلب احکام عقود و ایقاعات و قبالة های آن زمان منطقه جاپلق به خط زیبای آن مرحوم نگاشته شده است . نامبرده از هنرمندان صاحب نام در شیوه حسن خط بخصوص خط شکسته ونستعلیق شمرده می شد . و در کنار انجام امور شرعی به کار کشاورزی نیز می پرداخته ، و در سن ۸۳ سالگی بدرود حیات گفته و در همان روستا مدفون گردیده است .

دیگر از روحانیون صاحب نام منطقه جاپلق مرحوم آقا شیخ علی اصغر می باشد که در روستای کندر زندگی می کرده است .

آقای شیخ حسن زندی نیز از شاگردان حوزه درس مرحوم آية الله حائری می باشد که پس از اتمام تحصیلات به زادگاه خود ، روستای کندر مراجعت نموده است .

دیگر از علمای طراز اول منطقه جاپلق مرحوم حاج شیخ مهدی بوده که در قریه رشیدی زندگی می نموده است . روستای رشیدی خاستگاه دانشمندان دیگری نیز بوده است ، از جمله مرحوم آقا علی رشیدی که از وعاظ و منبریهای خوب منطقه بوده و فرزندان دانشمند پرورش داده ، که از جمله آن سادات عظام حجة الاسلام حاج آقا محمد حسین ابیطحی می باشد که هم اکنون ، در شهر مقدس قم و از حواریون حضرت آية الله العظمی گلپایگانی بشمار می آید . دیگر از دانشمندان برخاسته از روستای رشیدی آقای حاج شیخ مهدی توکلی فرزند مرحوم آقا شیخ علی می باشند ، که خوشبختانه در قید حیاتند و در ارض اقدس قم زندگی می کنند .

دیگر از فضیای صاحب نام منطقه که از شاگردان مرحوم آية الله حائری بوده ، مرحوم حاج شیخ اسماعیل جاپلقی است ، که اهل روستای رشیدی بوده و سالها امامت جماعت مسجد لرزاده را در تهران داشته و در همانجا از دنیا رحلت نموده است .

از دانشمندان دیگر منطقه مرحوم آقا شیخ ولی الله اعمی است که اهل روستای فرزبان بوده و در همانجا مدفون است ، نامبرده از وعاظ بنام زمان خود و از جمله حفاظ قرآن کریم بشمار می رفته و سالها در خدمت مرحوم آقا شیخ صادق

مُد آبادی تلمذ نموده است، مرحوم آقا شیخ صادق مُد آبادی از فضلی صاحب نام منطقه و از نظر زهد و تقوا ضرب المثل بوده و طبع شعر نیز داشته، بخصوص در سرودن اشعار مرثیه شهرت دارد.

دیگر از فضلی حوزه الیگودرز، مرحوم آقا شیخ ذبیح الله ارضی است که از شاگردان مرحوم آیه الله حائری، و اهل روستای رشیدی و از مدرّسین مدارس علمیه اراک بشمار می آید. مرحوم آقا سید عنایت الله زین الدّین نیز از فضلی روستای رشیدی و از مدرّسین مدرسه علمیه در اراک بوده و در همان شهر مدفون است. نجل خلف ایشان حاج آقا سید عطاء الدّین از فضلا حوزه علمیه ارض اقدس قم می باشند، از فضلی قریه موشله حاج محمد نبی طاهری هستند که در قم سکونت دارند.

مرحوم آقا میرزا محمد امیری اهل روستای ایوند از علماء منطسقه بوده و فرزند خلف ایشان آقای حاج میرزا مهدی امیری از مجتهدین مبرز و برادر ارجمندشان آقا میرزا حسین از فضلی حوزه علمیه قم می باشند.

یکی دیگر از اجله علماء منطقه جاپلق، مرحوم ملا حسین جاپلّقی است که از مجتهدین طراز اوّل قرن سیزده هجری و شاگرد علامه عالیقدر مرحوم حاج سیّد محمد شفیع جاپلّقی است که در بروجرد در خدمت استادش تلمذ نموده و پس از رسیدن به مقام شامخ اجتهاد بنابه دستور مرحوم حاج سیّد محمد شفیع به جاپلق مراجعت نموده است.

یکی دیگر از دانشمندان منطقه، مرحوم حاج آقا رضا مکی نژاد اهل و ساکن روستای قاقان می باشد، که از دانشمندان برجسته زمان خود و محضرش محطّ الرجال علم و ادب بوده و علاوه بر مراتب فضل و دانش از ثروتمندان و عمده مالکین زمان خود بشمار می رفته، و مالک قریب به سی ده، ده بوده و باصطلاح محلی "هزار گلا به خاک داشته" است.

از جمله علماء ساکن منطقه جاپلق مرحوم آقامیر سیّد علی نقوی خوانساری بوده که از افاضل بنام و از سادات و علمای جلیل القدر بوده، و علاوه بر داشتن مراتب فضل و دانش در حسن خط شهره بوده و در روستای دلیان زندگی می کرده است.

یکی از چهره های تابان دنیای دین و دانش منطقه مرحوم حاج سید محمد شفیع جابلقی معروف به آقای اصولی می باشد، که فرزند حاج علی اکبر جابلقی و از تبار سید نظام الدین احمد مدنی که در بر وجود و برادرش حاج سید محمد نبی معروف به ارباب در قریه امام زاده قاسم جابلقی مدفون است می باشد، و بر فاصله پنج واسطه نسب پاکش به امام حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام می رسد.

نامبرده از اجلّه و اکابر دانشمندان و فقهای قرن ۱۳ هجری بشمار می رود، اغلب کتب تاریخی و تذکره ها پیرامون شخصیت و الایش مطالبی را یاد آور شده اند، از جمله در کتاب "مآثر و الآثار" می خوانیم:

"آقا سید شفیع از مشاهیر شاگردان شریف العلما مازندرانی و از فحول علمای ایران است" مدرس تیزیری در کتاب "ریحانه الادب" می نویسد: "آقا سید شفیع جابلقی از اکابر علماء و از فقهای امامیه و جامع المعقول و المنقول است. مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی صاحب کتاب "الذریعه" درباره او می نگارد "السید شفیع الجیلانی من اکابر علماء عصره له ید فی الفقه و الاصول و الحديث و الرجال و غیرها و هو من المتضلعين البارعين".

و بالاخره زینت بخش این مبحث چهره درخشان علم و فقه مرحوم میرزا ابوالقاسم بن حسن از مراجع تقلید و اهل روستای دره باغ جابلقی می باشد، که در "فرهنگ معین" درباره او آمده است:

"از علماء و امامیه (میرزای قمی) در قرن ۱۳ هجری و از متبحرین علوم فقه و اصول عهد فتحعلی شاه قاجار می باشد، از وی تالیفات زیادی به جا مانده است، از آن جمله مُرشدُ العوام در فقه و به فارسی الرّدْعَلَى الصوفیه و الغلاة، جامعُ الشّتات، در جواب سئوالات متفرقه ادبی و اعتقادی و فقهی، قوانین الاصول که از کتب مشهور اصول است و بارها چاپ شده و بر آن حواشی متعدّدی نوشته اند، به سبب انتشار این کتاب گاهی میرزای قمی را صاحب قوانین نیز خوانده اند. میرزای قمی شعر نیز می سروده، از او منظومات و دیوانی به جای مانده است، در ۸۰ سالگی وفات یافت و مدفنش در شهر قم است".

در کتاب "قصص العلماء" محمد بن سلیمان تنکابنی درباره میرزای قمی چنین آمده است:

"میرزا ابوالقاسم بن حسن جیلانی عالم علیم دقیق، طود تحقیق و عِلْم تدقیق علامه فهامه مقنن قوانین و ناهج مناج صدق و یقین حایز شراشر غنایم دارین قدوه العلماء عاملین واسوه فقها را سخین رئیس دنیا و دین آرهد اهل زمان و اورع متورعین و اعلم وافقه معاصرین رئیس امامیه".

در جای دیگر نویسنده اینگونه درباره میرزا اظهار نظر می کند:

"میرزا در بدو حال در نزد والد ماجدش به تحصیل علوم ادبیه اشتغال داشته ، پس میرزا بجانب عتبات عالیات مشرف شد. و در خدمت استاد الاساتید موسس بلاطانی آقا محمد باقر بهبهانی بتلمذ اشتغال داشت ". و پس از ادامه مطلب چنین می نویسد "میرزا بعد از مراجعت از تحصیل به وطن پدرش که یکی از قرای جاپلق و مسعی به دره باغ بود آمد ، لیکن آن قریه کوچک ، و ابواب معاش نیز تنگ متوطن شد به قریه قلعه بابو از قرای جاپلق ". نویسنده پس از نوشتن مطالبی دیگر می نویسد "اهل آن قریه قدر میرزا را نمی دانستند ، معروف است که ملای دهقانی در مقام استحقاف میرزا بود روزی به خوااهش اهل ده جمع شدند و میرزا را خواستند ، و ملای دهقانی به اهل قریه گفت : شما به میرزا بگوئید که ما را بنویسد . ایشان به میرزا تکلیف به این معنی نمودند ، میرزا لفظ مار نوشت ، که میم و الف و را باشد ، پس ملای دهقانی شکل مار و صورت آن را نوشت ، که سرش گنده و دنباله آن باریک و کشیده ، پس به اهل قریه نشان داد که شما ملاحظه کنید شکل مار این است که من نوشته ام یا آنستکه میرزا نوشته است ، چون ایشان اهل سواد نبودند نوشته ملا را ترجیح دادند میرزا زیاد متأثر شد " پس از ذکر مطلبی دیگر نویسنده ادامه می دهد "میرزا چون کار بر این منوال دید گریست ، و دست به آسمان برداشت که خدواندا ذلت مرا بیش از این نخواه " .

نویسنده ضمن شرحی مبنی بر انتقاد بر سکونت در روستا ادامه می دهد " مجعلا" اینکه میرزا از آنجا به دارالسلطنه اصفهان و در مدرسه کاسه گران چندان از زمان را گذرانید " نکته قابل ذکر اینکه مرحوم دکتر معین ، صاحب کتاب "فرهنگ معین" میرزای قمی را معاصر فتحعلی شاه می داند در حالیکه مؤلف "قصص العلماء" او را معاصر کریم خان زند می داند ، به این قسمت توجه فرمائید :

"پس میرزا به جانب شیراز مسافرت کرد و این زمان سلطنت کریم خان زند بود ، پس سه سال یا دو سال در آنجا اقامت داشت " .

میرزا پس از مراجعت به اصفهان دوباره به قریه قلعه بابوی جاپلق مراجعت می نماید مؤلف کتاب قصص العلماء به سخن خود ادامه می دهد "پس از آنجا به قریه قلعه بابو مراجعت نمود . چون بلد خالی از علماء و فضلا و مشغولین بود ، و امر معاش نیز بر او مضیق بود و اهل بوادی بجهت عدم درک و تمیز میان حسن و قبیح ، اعتنائی به آن بزرگوار نداشتند ، لذا آن جناب بسوی بلده طیه قم انتقال فرمود ، و در آنجا وفات یافت " .

این نویسنده تالیفات میرزا را اینگونه بر می شمارد "اما تالیفات آن بزرگوار بسیار و مقبول انظار است از جمله تالیفات او کتاب قوانین الاصول ، شرح بر تهذیب الاصول علامه ، مرشد العوام ، غنایم الایام (در فقه) مناهج الاحکام (در فقه) ، معین الخواص ، أجوبه المسائل (در سه جلد) " .

شاعران

در منطقه جاپلق و بربرود در گذشته و حال کسی را که صرفاً "به کار سرودن شعر بپردازد و یا اینکه تنها حرفه او شاعری باشد، سراغ نداریم ولی در عین حال افرادی بوده و هستند که در کنار کار و حرفه خود، به علت داشتن ذوق و قریحه و بضاعت ادبی بر سبیل تفنن اشعاری سروده و می سرایند.

از آن جمله باید یکی از روستائیان خوش ذوق و نیکو قریحه را که در روستای اسماهور سفلی زندگی می کرده، بنام ملا نامدار متخلص به امری را نام برد در گذشته گاهی شعری رابه زبان لری یا فارسی از این و آن می شنیدم، که از استخوان بندی محکم و استواری برخوردار بود با جویا شدن نام سراینده آن، به این نتیجه می رسیدم که سروده ملانامدار (یا آنمدار) است بدین جهت در صدد بر آمدم که درباره این شاعر تحقیق بیشتری بعمل آورم، با پی گیری ممتد و دو سه مرتبه رفتن به روستای اسماهور، و جویا شدن از معمرین ساکن آنجا به این نتیجه رسیدم که نامبرده یکی از افراد خوش ذوق روستای اسماهور بوده و در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار زندگی می نموده است.

متأسفانه هیچگونه اطلاع دقیقی از سالهای زندگی و تولد و مرگ او بدست نیاوردم یکی از اهالی روستای اسماهور، که بسیاری از اشعار پراکنده این شاعر را در حافظه داشت می گفت که مزار ملا نامدار در جهت شمالی دهکده و در کنار جاده امروزی خوزستان اصفهان قرار داشته، و سنگ مزار او مبین سال تولد و مرگ او بوده که اکنون به علت تسطیح جاده در زیر خروارها خاک قرار گرفته است، او همچنین اظهار می داشت که ملا نامدار فرزند ذکوری نداشته و از سرنوشت دو دختر او هم اطلاعی بدست نیامد.

بهر حال با تلاش و پیگیری به دو جزوه بیاض مانند دسترسی پیدا کردم که در یکی از آنها مقدار قابل توجهی از اشعار ملا نامدار وجود دارد، و در قسمتهای دیگر اشعاری از سرایندگان دیگر درج شده که محققاً "سروده ملا نامدار نیست اما جزوه دیگر که به دو خط نگارش یافته تمامی اشعاری ملا نامدار است. که در زیر اشعار، تخلص او آمده، و چون (بقول معروف) اول و آخر این کتاب کهنه افتاده است و بخصوص به علت طول زمان، کناره برگهای دفتر لطمه دیده و فرسوده شده، و چون با مرکب معمولی نوشته شده در اثر نم و رطوبت مقداری از نوشته ها پاک شده است، هیچگونه مطلبی که بر کتابت آن بوسیله خود ملا نامدار یا شخص دیگری باشد در آن دیده نمی شود، اشعار با دو خط نوشته شده و اغلاط املائی موجود در آن از کمبود اطلاعات ادبی نویسنده حکایت دارد.

در این جزوه اشعار مختلفی با مضامین مختلف بصورت داستان، قصیده، قطعه، غزل به زبان فارسی و لری دیده می شود. که پاره ای از آن شعرها بیانگر استعداد شایان سراینده است، این حقیر مدتی است که سرگرم باز نویسی و

تصحیح تمام اشعار ملا نامدار بوده ، امیدوارم فرصتی دست دهد ، و امکانی فراهم آید که با چاپ و تکثیر آن اشعار در معرفی یکی از شاعران ارزنده منطقه توفیق یابم ، بمنّه و کرمه . در اینجا صحبت در مورد ملا نامدار را به پایان برده و به آوردن دو نمونه از اشعار فارسی و لری این شاعر بسنده می کنم .

عالمی واله و سرگشته ایمن رخسارند	عاشقان سرکوی تو همه بیمارند
عطر دارند و هم از مشک و عیر و عنبر	لیک هم چشم به عطر سر زلفت دارند
فاش گویم که همه خلق به امیّد همین	عطر از زلف تو آرند و همه بر دارند
روز نوروز زند خلق همه عطر به رخ	پیش عطری که تو داری همه بی مقدارند
زلف آویخته از دور چو دیدم گفتم	افعی حلقه بهم خورده و یا زتارند
مجلسی گشته مهیا ، همه خوبان جهان	مگس‌اند که برگرد تو چون پرگارند
زلف از هم بگشا ، تا که درد پرده گل	بلبلان گرد گل روی تو استیجارند
حیرتم گشته فزون زانکه همه مشتاقان	همه دیوانه صفت تفرقه در بازارند
عرق است اینکه به روی تو بود یا گوهر	گوئیا هند همه مردم گوهر بارند
هندیان تعبیه کردند میان خورشید	دانه خال سیاهی چقدر هوشیارند
ما نداریم حسد، چشم حسودات کور	کور کردند که تا بخل حسد بگذارند
برده شهد لب تو از شکر هند گرو	عاشقان تو همه طوطی شکر خوارند

گلر خان میل ندارند به پیران امری

چون توپیری، ز تو و دیدن تو بیزارند

قصیده‌ای از ملا نامدار اسماعیلی بزیان محلی

رسید وقت گل ای دل وری بهار ایاه	بهار آوید و شهنشه پی شکار ایاه
بهار و موسم گل ، عاشقون زنین بگاله	گلی زگلشن مومد به لاله زار ایاه
نیه کن پتیر گنج نهاده تاج فریدون	نیر زپشت اسد خور چه آشکار ایاه
وری توباد خور بره سی گلون به گلستون	بگو گلون که بلبل به شاخسار ایاه

تِیاسِ بَیِنِ کِه چِه مَشْتِنِ اَز می قَدَرَتِ
 صَفایِ مَقْدَمِ شِه جَوْنِ کُنِیْنِ پَا اِنْدازِ
 دَر دِکَوْنِ عَطارَوْنِه کُلِ زَنینِ بِه هَرَه
 شَها تَو خُسْرو ی وَ جانشینِ پِرویزی
 دِلا وِری پِیْتِر قَامَتِ شِه مَوْنِ
 بِه خَاکِبو سی دَر بَارِ مَعْدَلَتِ هِمِه شَاهَوْنِ
 هِمِه بِلَنْدِ بَخَوْنِیْنِ وَاَنْ یَکَادُو اَلَّذِیْنِ
 اِگَمِ بَگِیْنِ هِمِگِی یُزَلَقَوْنِ پَا بَصَارِ
 تَمومِ خَلْکِ بَخَوْنِیْنِ آیَه وَ الفَتْحِ
 قُسُونِ زَمَلْکِ وَ خَوَارِجِ هِنِی اِیَاهِ بِه اِیرونِ
 رَوِیْنِ ، گُذَمِسونِ مُو بِه گَالِ وَ گُوْطِ وَ بِه هُو هُو
 کُنِیْنِ گُوشِ بِه مُوَارِ کِه نِیْکِیْنِ اِگَمِ پَسِ
 بِه جَنگِ خَاکِ کَنِه هِی بِه کَاسَه سَرَقِیْصَرِ
 بِه رَوِزِ جَنگِ کُنِیْنِه دَشَمَنَوْنِ قَلَه پِی
 نَوِشْتِه وَرْ عَلمِ شِه بِه خَطِ نَصْرُ مِنْ اَللهِ
 اِگَمِ پَتونِ کِه کَمَرِ بَسْتَه اِمَامِ رِضَا یَه
 اَیْرِ کِه اَمَرِ کُنِه شِه بِه کُشورِ سِجَوْنِ سَلِیْمونِ
 بَزرَگِ هَفْتِ وَ چَهارِ ایلْخَانِی اَرکِه پِیْتِشِنِه
 سِپَاهِ نَاصِرِ الدِیْنِ شِه تَمومِ هِنِی بِه لُرسْتونِ
 پَتونِ اِگَمِ شَهْمونِ اَرکِه بَخْتِیَارِیْنِه
 گَگَوْنِ زَنینِ بِه گَالِه ، کُنِیْنِ وَرْ دِیْنَسونِ
 کُنِیْنِ سونِ بِه دَرِ اَزِ مَلْکِ جَمَلْکِیْنِ بِه هِرِی
 زَنینِ بِه تَشِ هِمِه قَوْرَبُو وَ دَاسونِه
 بَعْدَلِ وَ دَادِ چَوِ نَوِشِروانِ اِبْنِ قَبَادِی

مَنْمِ کِه مَسْتِه زَقَدَرَتِ چُنُو خُمَارِ اِیَاهِ
 کُنِیْنِ قَرَشِ رَهْشِ جَوْنِ کِه شَهرِیَارِ اِیَاهِ
 نَسِیْمِ کَاکُلِ شِه نَافِه تَنَارِ اِیَاهِ
 دَو صَدِ هِزارِ چَوِ شِیرِیْنِ شَکَرِ بِیَارِ اِیَاهِ
 کِه پِیْشِ قَامَتِ شِه سَروِ شَرْمَسَارِ اِیَاهِ
 بِه دَرگِه تَو چَوِ نَوِشِروانِ هِزارِ اِیَاهِ
 کِه آقْتَابِ بِه بَرَجِ حَمَلِ بَهارِ اِیَاهِ
 کِه شِه گِرهْدِه بِه سَرِ چَتَرِ زَرَنگَارِ اِیَاهِ
 سَپَنْدِ زَنینِ پِه تَشِ شَاهِ کَامْکَارِ اِیَاهِ
 زَروْمِ وَ رَوِسِ وَ فَرَنگِ وَ زَزَنگَبَارِ اِیَاهِ
 پَجِیْنِ اَیْرَنَه کِه لُروْنِ بَخْتِیَارِ اِیَاهِ
 دَمَارِ تونِ اِیَا رِه پِه سِی دَمَارِ اِیَاهِ
 هِمِی کِه خَسروِ اِیرونِ بِه کَارْزَارِ اِیَاهِ
 غَضَبِ گِرهْدِه وَ وَا تِیغِ اَبْدَارِ اِیَاهِ
 مَدَتِ بِه سِیْسِ خَدَوَانِدِ ذَوِالْفَقَارِ اِیَاهِ
 کَمَکِ بِه سِیْسِ اِمَامونِ هَشْتِ وَ چَهارِ اِیَاهِ
 قُشْنِ زَايِلِ لُرسْتونِ چَوِ مَوْرِ وَ مَارِ اِیَاهِ
 خُوسِ وَ گَگُوشِ وَ کُرشِ هِمِ سَپَنْدِیَارِ اِیَاهِ
 چَوِ بَانْگِ رَعْدِ صَدَا سونِ زَکوهْسَارِ اِیَاهِ
 یَکِیْنِه اَرکِه بَخَوَاهِ هِزارِ هِزارِ اِیَاهِ
 کُری بِه رَوِزِ کُشِیْمونِ کِه وَرْ شَمَارِ اِیَاهِ
 سَلَا رَسونِ بَگِیْرِیْنِ قُشْنِ چَکَارِ اِیَاهِ
 نِیَه کُنِیْنِ کِه اِزِ قَوْرَسونِ بُخَارِ اِیَاهِ
 تَو عَدَلِ کُنِ کِه عَدَالَتِ زَکَرْدِگَارِ اِیَاهِ

چو رای هندو چه فغور چین و چه همه شاهون
 اخوم که عرض کنم بش که هی یقروونت
 تو خود شهی و خداوند رعیتی و رحیمی
 تَصَدَّقْتُ مَوْلُیْ لُر زوون هیچ ندوئم
 زوون بیاد مبادا بدی سر امری

به داد خواه بر تو زهر دیار ایاهه
 بدون که زَغَیْت بیچاره ات بکار ایاهه
 زَر خزینه زَر غَیْت نه از تجار ایاهه
 بقدر فهم لُری شعر جون نثار ایاهه
 تو یار غاری و سر هُمَزَهت به غار ایاهه

ترجمه شعر فوق

وقت گل رسید ای دل، از جای برخیز بهار میآید بهار آمد و
 بهار و هنگام گل است عاشقان هلهله کنید که
 خوب نگاه کن چگونه تاج فریدون راکج بسر
 ای نسیم از جای خیز و برای گلهای گلستان
 به چشمهایش نگاه کن که چگونه از شراب
 بهاس مقدم شاه جان را تقدیم نمائید و جان را
 در دکان عطر فروشان را گِل اسدود کنید چرا که
 ای شاه تو سلطانی و جانشین خسرو پرویزی
 ای دل از جای خیز و به اندام شاه نگاه کن که
 برای خاکبوسی دربار عدالت گستر تو همه
 همگی آیه وان یکادر ابلند قرائت کنید زیرا
 می گویم همه بقیه آیه وان یکادر بخوانید
 همه مردم آیه والفتح را تلاوت کنید اسپند به
 سهای از سرزمین بیگانه به ایران میآید از روم
 بروید، من به آنها با سر و صدا و هو گفنه ام
 به من گوش دهید اگر گوش نمی کنید به اومی گویم
 با شست پیوسته خاک بر سر قیصر روم می ریزد
 در روز جنگ دست و پای همه دشمنان را قطع

شاهشاه برای شکار می آید
 گلی از گلستان محمد (ص) به لاله زار میآید
 نهاده و بسین چگونه خورشید به پشت شیر آشکار شده
 خبر ببرو به گلهای بگو که بلبل به شاخسار می آید
 قدرت مستند فکر می کنم مست قدرت است اینگونه خمار میآید
 فرش راهش کنید که شهریار می آید
 نسیم زلف شاه همانند مشک آهوی ختن میآید
 در پیشگاه تو دوست هزار شیرین شکر به بار میآید
 در پیشگاه اندام شاه سرو خجلت زده میآید
 شاهان و هزاران مثل انوشیروان می آید
 آفتاب به ماه فروردین در بهار می آید
 چرا که شاه در حالیکه چتر طلا بر سردار می آید
 آتش بریزید که شاه خوشبخت میآید
 و روس و غرب و حبشه می آید
 فرار کنید والا لره های بختیاری از راه می رسند
 دمار از روزگارتان در بیاورد او برای دمار می آید
 همینکه پادشاه ایران به جنگ می آید
 می کند خشمگین شده و با شمشیر آبدار می آید

به پرچم پادشاه سوره نصر نوشته شده برای
 به شما میگویم که مورد تائید و عنایت حضرت امام رضای باشد
 اگر که به مردم کشورش مانند سلیمان دستور
 رئیس ایل هفت لنگ و چهار لنگ اگر بشنود
 سپاه ناصر الدین شاه همگی در لرستان بسر
 بشما می گویم اگر پادشاهان از ایل بختیاری
 برادران هلهله کنید و آنها را دنبال نمائید ای پر
 همه آنها را با خواری از این سرزمین بیرون
 گور پدران و مادران دشمن را آتش بسزید و
 از نظر دادگستری تو مانند انوشیروان فرزند قبادی
 چو رای هندو شاه چین و همه پادشاهان از هر
 می خواهم به او بگویم که بفرمانت بروم دانسته
 تو پادشاهی و خداوند گار کشاورزی و مهربانی
 تصدقت بروم من لر زبانی نادانم در حدّ فهم

کمک به او حضرت علی (ع) می آید
 از طرف دوازده امام به او کمک می شود
 بدهد از ایل لرستان سپاهی مثل مار و مور می آید
 خودش و برادرش و پسرش اسفندیار می آیند
 میروند صدای آنها مانند بانگ رعد در کوهسار بگوش می رسد
 یکی را بخواهند هزاران بسوی او می آیند
 روز آنها را که بشمار میآیند می کشیم
 کنید و ثلوار آنها را بگیرید این سپاه به چه درد میخورد
 ببینید چگونه از گورشان بخار بر میخیزد
 عدالت بکار ببر که عدالت و دبعه الهی است
 طرف نزد تو برای دادخواهی می آیند
 باش که کشاورز بیچاره بدرد تو میخورد
 طلای خزانه بسویله کشاورز تهیه می شود نه بارزگان
 یک لر شعر جان نثار میا شد

زبان، سرامی را مبادا به باد بدهی

تو همچون یار نزدیک منی و سرمن همراه توبه غار می آید

یکی از شخصیت های علمی و هنری ارزشمند و صاحب نظر در علم و ادب آقای حاج سید غلامحسین قریشی از
 خاستگان روستای امام زاده قاسم جاپلق میباشد ، مراتب فضل و درایت ایشان زبانزد سخندانان و سخن شناسان بوده و
 چهره علمی معروف ایشان در نزد همه مردم لرستان چهره ای شناخته شده و نیازی به معرفی ندارد . و با توجه به مفهوم
 جمله، معرف باید اجلای از معرّف باشد در حدّ این بنده نیست که در مقام معرفی ایشان برآیم .

از آنجائیکه مبحثی از این وجیزه می بایست به معرفی مشاهیر علمی و هنری منطقه اختصاص یابد و از طرفی اعلام عنوان
 و اعلان مراتب علمی ، هنری و کمال اندیشه این بزرگ مرد دانش و ینش منطقه جاپلق و بربرود خود زینت بخش
 کتاب گرایش و فرهنگ الیگودرز قرار می گیرد ، بدین قطره از یم بسنده می شود.

این انسان فرهیخته در زمینه های مختلف ادبیّت فارسی و عربی آگاهی داشته و بخصوص در کار شعر دستانی توانا دارند ، و با اینکه کار سرودن شعر وجه اصلی همتشان نبوده ولی با توجه به معارف مکسبه و قریحه خوش در قوالب متعدد شعر سروده هائی دارند که هر کدام در جای خود مبین آگاهی ایشان به کار شعر و شاعری است ، و گه گاه قطعاتی از اشعار ایشان در مجلات ادبی طبع و نشر یافته و مورد توجه و عنایت خاصّه ارباب قلم قرار می گیرد ، و هم اکنون نیز عهده دار اداره یکی از حوزه های ارزشمند شعر بنام انجمن دانشوران می باشند .

در شاخه ای دیگر از هنر انسانی یعنی خوش نویسی نیز از صاعدين ذروه مرتفع حسن خط بشمار می روند ، و مصداق عینی شعر حَظُّ حَسَنِ جَمَالٍ مَرَّءٍ اِنْ كَانَ لِعَالَمٍ قَاحَسَنٍ ، محسوب می شوند با آرزوی سلامتی برای آن بزرگوار و همه فاضل مردان منطقه به درج دو نمونه از درج شعر گوهرین حضرتش اکتفا می شود .

مشک ناب

نقاب شرم ز روی چو آفتاب انداز	به رغم قهر زرخ، ماه من نقاب انداز
بیاد هجر تو جانم در التهاب افتد	بوصل خویش بیا جان ز التهاب انداز
درون اشک من اندام خود تماشا کن	بجای آینه آن سر و قد در آب انداز
مکن زخون دلم پنجه غضب رنگین	از آن حنا بکف و گیسوان خضاب انداز
زچین طرّه بچین تارو بر هوا افشان	به چین و هند و ختن هم تو مشک ناب انداز
نشانه گیر دل دشمنان به ابرویت	ز ناوک مژه بر اهرمن شهاب انداز
نگه به گوشه آن چشم مست پابست است	برون حریص می از خانه شراب انداز
مکن به زلف دو تا شانه آشنا هرگز	ز تاب طرّه دلم را به پیچ و تاب انداز
به خوان نعمت الوان گرم نمی خوانی	به تفته جگرم دودی از کباب انداز
خراب و شیفته آن نگاه مخمورم	بیا و گوشه چشمی به این خراب انداز
نگاه لطف ز عشاق خود دریغ مدار	به شیخ گرپسندی به روی شاب انداز

از این غزل قرشی نسخه ای به رندان ده

نصیحتی است تو نیکی کن و در آب انداز

شکسته دل

قامت زبار مِنت بیجا شکسته است
عید است و غنچه جامه رنگین دریده است
شد تار موی پر شکنت تار و بود عمر
دل ناشکسته نادر و کمیاب دیده ای
حلوای شیخ شهر دل عارفان شکست
زاهد نما که ریب و ریا را بنا نهاد
آرام بشکنند دل رنجور خسته جان
نیکو سروده صائب شیرین کلام ما
پیوسته است سلسله موجهها بهم
ما موج حادثات به بازی گرفته ایم
خاطر زجور یحید دنیا شکسته است
یعنی بیا که سورت سرما شکسته است
تار شکسته بین که چه دلها شکسته است
ما را نگر که هم دل و هم پا شکسته است
این شیشه کی ز تلخی صهبا شکسته است
بنیان عدل و طاعت و تقوی شکسته است
این بار هم دلی به مدارا شکسته است
آنکو به دهر دست تمنا شکسته است
خود را شکسته هر که دل ما شکسته است
شهباز عشق، شهیر عنقا شکسته است

هرگز رسیده ای قرشی بر مراد دل

هیئات پای سعی تو اینجا شکسته است

از فاضل مردان منطقه الیگودرز آقای سید علاء الدین رضوی، اخوی نگارنده می باشد که در کنار سالها کار معلمی و قضاوت با توجه به دانش و فرهنگی که دارند، و با برخورداری از ذوق سلیم گهگاه و در قوالب مختلف شعر می سرایند و بخصوص با ارادتی که به اهل بیت رسول گرامی دارند، در سرودن مرثیه نیز توانا هستند در اینجا نمونه ای از شعرایشان را میخوانید:

تکاپو

گر طریق عشق پویی فارغ از غمها شوی
در طلب با تو سن عقل آفرین تازی به تک
رهسپار وادی عرفان به دنیا دل نسبت
شیوه مردان حق، حریت و آزادگی است
شاهباز معرفت در مامن دلها شوی
چون زجسم و جان گذشتی مظهر اسما شوی
عقل راهی زد که باید جانب تقوی شوی
باید از خود بگذری تا کهکشان پیمای شوی

زین شناسائی توانی عارف و بینا شوی
 خود زبحر فکرت آنگه گوهری یکتا شوی
 دل تو مرآت خدا کن تا خدا را جا شوی
 پاک کن زنگار غم از دل ، که چون دریا شوی
 تا خود دردی کش خمخانه و مینا شوی
 عقل ، که کشتیان دل کن تا ملک سیما شوی
 غرق دریای محبت شو که خود تنها شوی
 جانب اسلام رو آری و آمتا شوی
 بگسل این قید بلا تا تاج کزمنای شوی
 در فناء قرب حق چون خضر یا موسی شوی
 آشنا با اسم اعظم شو که خود معنا شوی

پرگشا همچون هما از اوج کیهان در گذر

تا قرین قرب حق در قوس او ادنا شوی

خود شناسی اول آمد معرفت را باب شد
 چونکه بینی در تجلی نور حق در کاینات
 مظهر ذات خدا همچون جمال و آیینه است
 در قلوب منکسر بهر خدا جایی است فرض
 ساغری از باد توحید یزدانی بنوش
 کشتی دل بهر موج بلایا نسپرد
 بنگر اندر جمله ذرات عالم روز و شب
 قول آسمنای پیشیزی هم نمی ارزد مگر
 مهر دنیا و زن و فرزند و حب و جاه چیست
 گر گذشتی خود زجسم و جان چو احرار جهان
 هر چه خواهد حق ، همه باشد ترا عین صواب

از جمله سرایندگان دانشمند این منطقه مرحوم حاج محمد خان فولاد پور معروف به سودائی که در معارف و علوم ادبی از شخصیت های بی نظیر بشمار می آید ، و دارای سروده های فراوانی بوده که متأسفانه به علت سرقت وسائل شخصی ایشان ، نوشته و سروده هایشان نیز از بین رفته است و قطعه شعری که به نظر خوانندگان میرسد ، وسیله آقای بهروزی از بستگان ایشان در اختیار اینجانب گذاشته شده است .

زین سیه جامه که خیاط ازل دوخته است
 ز آنچه با داغ عزیزان شرر افروخته است
 این همه داغ گران بهر من اندوخته است
 رسم عاشق کشی از خویشتن آموخته است
 این منم کاو دو جهان را همه بفروخته است
 در وصال رخ او بال و پرش سوخته است

آتش هجر و فراغم تن و جان سوخته است
 جگرم سوخت زهر شعله پی در پی آن
 من که خاکستر نیم سوخته ای بیش نیم
 در ولا کرده بلا قسمت سودائی خویش
 چاره ای نیست مرا جز سر تسلیم و رضا
 شمع می سوزد و پروانه چرا می گرید

هیچ معشوق نکشته است چنین عاشق زار
از که این شیوه عاشق کشی آموخته است

از دیگر سرایندگان منطقه الیگودرز، آقای محمد ولی خان بیات می باشد، نامبرده اهل روستای شورچه و متخلص به پاکرآباد است، اکثر اشعار نامبرده در انتقاد از وضع نابسامان اداری و رواج رشوه گیری و اخاذی در گذشته دوائر دولتی می باشد، ترجیع بندی با شعر برگردان (مرحبا مالک یک حبه و نیم) دارد که قسمتی از آن را می خوانید:

چه امیدی تو به ایران داری	باز هم هست عجب جان داری
چشم‌گریبان تن عریان داری	کاسه و کوزه و دیکدان داری
نانت ارزن شده و فرش گلیم	مرحبا مالک یک حبه و نیم
طفله‌ایت همه دارند امید	که بیینند پلو در شب عید
رخت نو گر که بخواهند	نوید میدهی بر همه خرمن که رسید
دلت از ناله اطفال دونیم	مرحبا مالک یک حبه و نیم
تومگر نوح و یا ادریسی	ذکرِ یا تو و یا جرجیسی
یا که در شعر تو امر والقیسی	یا که در معجزه ها چون عیسی
بردباری تو چو موسای کلیم	مرحبا مالک یک حبه و نیم

یکی از شعرای فاضل و دانشمند الیگودرز، مرحوم حاج سیف الله خان راجی متخلص به نهانی می باشد، که از اهالی و ساکنین روستای سفید قبا بوده و چند سالی در ارض اقدس قم افتخار حضور در حوزه درس مرحوم آیه الله حائری یزدی را داشته و پس از کسب معارف به زادگاه خود سفید قبا مراجعت نموده و تا پایان عمر در آنجا زندگی می نموده است، متأسفانه بسیاری از دانشمندان این منطقه سالهای زیادی از عمر خود را در روستا گذرانده اند و آنطور که سزاوار بوده جامعه منطقه نتوانسته از دانش و فضل آنها بهره مند گردد، از جمله مرحوم راجی است که در فلسفه کلام و ادبیات صاحب نظر بوده، نمونه ای از اشعار نامبرده را در اینجا می بینید:

تا حاجت ممکنات آمد برهان شد رهبر عقل بروجود سبحان

وانگاه میرهن است آن حسی قدیم	در ضمن کمال او نباشد نقصان
زیرا که وجود واجب از نقص بری است	واجب به کمال ذات خود لم یزلی است
وز فرط کمال لایزال است و غنی	نی در خور آن ذات ، زیادی و کمی است
ذاتیه و فعلیه دو گونه است صفات	فعلیه بود قابل نفی و اثبات
در ذاتیه منع سلب میزان شناخت	چون سلب کنی موجب نقص است به ذات
پس ذاتیه را سه نوع میزان باشد	از بعد حقیقه دو عنوان باشد
وان ذات اضافه و اضافیه محض	توحید فراگیر که دین آن باشد

و بالاخره از شعرای منطقه الیگودرز مرحوم خلیل حسامی را باید نام برد که از معلمین خوب فرهنگ الیگودرز و عضو انجمن علامه طباطبائی نیز بوده است . نمونه شعر او را با عنوان قدس در اینجا می خوانیم

قدس

تو مأمن پیامبری ای گل‌عذار من	قدس عزیز کاش بدی در کنار من
نور پیامبران به تجلی است از رخت	هر دم زیارت تو بود انتظار من
تو قبله نماز نخستینی و عجب	قوم یهود در تو نشسته است یار من
این نقشه بزرگ ز شیطان اکبر است	خاکش به سر که کرده زکف او قرار من
وا مسلما ز رهبر و واهمتا زما	باشد همیشه در همه دوران شعار من

گر دولت یهود براندازی از زمین

پاداش گیری از بر پروردگار من

از شعرای مومن و خوش قریحه منطقه الیگودرز مرحوم حسین خان فولاد پور متخلص به مینو از اهالی روستای کندر می باشد ، که بخصوص در مرثیه سرائی توانا بوده و در رثای خاندان عصمت و طهارت اشعار بسیاری دارد ، آخرین سروده آن مرحوم را می خوانید که در انتقاد از سکونت خود در آباده است .

عمر بگذشت ز هفتاد و دو تا	یادم آمد این حدیث مصطفی (ص)
گفت از بعضی سفرها بر حذر	که سفر یک قطعه آمد از سقر
هجرت تو از وطن گر شد یقین	پس سواد اعظمی را جاگزین

تا توانی پای در آنجا منه
کاسبش با مشتری سیخ و کباب
بر دل بیچارگان افزوده دود
از چه رو آباده آمد در حساب
جمله از اسلام دورند و رها
قبله خود صورت زنها کنند
لیک دلهاشان چو کام افعیان
اولش گل، بعد مغز و بعد پوست
همچو طفلی بسته زنجیر شد
کی ز واللّه یُقَدَّر می برد
هر طرف تا زاند مرکب خسته شد
تا مرا در این خراب انداختند
مستقر گشتم در این دارالبوار

زینهار، آنجا که نه شهر و نه ده
مردمانش جمله بی حرف حساب
مردمش چون مردم عاد و ثمود
عقل در حیرت که این شهر خراب
قرة العین مادر و نسل بها
حاجانش رو سوی عکا کنند
چاپلوسند و بظاهر مهربان
مقصدم از عمر و تغیرات اوست
عبد با تقدیر چون درگیر شد
ساعد سیمین عبد بی خرد
هر دری کوید مینو بسته شد
عاقبت پیری و مرکب ساختند
در هزار و سیصد و شصت و چهار

نه ره بر گشت و نه جای قرار

نیست امیدم بجز پروردگار

یکی دیگر از شاعران خوش ذوق و صاحب قریحه منطقه، آقای حاج نصرت الله بهرامی متخلص به بهرام است، نامبرده با اینکه بنابر اظهار خودش تحصیلات ابتدائی را هم پایان نرسانیده ولی شعرش از سلامت و لطافت بر خوردار است. مجموعه ای بنام گلشن لر منتشر نموده و آنطور که خود گفته، مجموعه دیگری بنام گلزار لر در دست تهیه دارد، نامبرده به دو زبان فارسی و محلی شعر می سراید، نمونه ای از شعر او را ملاحظه فرمائید.

سیلاب شد و گند ز من ریشه و بنیاد
از دانه خال تو، به دام تو بیفتاد
باید بگشتم خویش به راه تو چو فرهاد
با خصم قدیمی نکنند آنهمه بیداد

آن قطره اشکی که ز چشم تو بیفتاد
مرغ دل من کرد به گلزار تو پرواز
زیبا صنمی، عشوه نمائی چو تو شیرین
با عاشق خود آنچه کند، دشمن غدار

افسوس زمانه به گوش تو نیاید سینه شده ام پاره زبسیاری فریاد
جاوید بمانی به جهان تا به قیامت تا آب ز دجله بخر آمد سوی بغداد
بهرام بخفتی و جوانی زگفت رفت
هر چیز که باد آورد آخر برَدش باد

رباعی

انداخت زلب بوسه و از پیش رمید کس غیر خودم فتادن بوسه ندید
برداشتی ، بوسیده و با خود گفتم دیدی که چگونه حق به حق دار رسید

نزدیک به چهار سالی می شود که تعدادی افراد خوش ذوق، بخصوص جوانانی با احساس و علاقمند به فرهنگ و ادب با عنایت و همیاری اداره ارشاد اسلامی ، بخصوص مسئول محترم و فرهنگ پرور آن، جناب حاج آقا بیات انجمن شعری را بنام انجمن شعر علامه طباطبائی بنیان نهاده اند که هر دو هفته یکبار جلسه ای در محل اداره ارشاد و خانه فرهنگ تشکیل داده و سروده های خود را در آن مجمع قرائت می کنند .

با دعوت اداره ارشاد اسلامی الیگودرز از این حقیر، جهت شرکت در آن انجمن قریب ۳ سال است که در جلسات انجمن شرکت می نمایم و ضمن تصدی سمت دبیری انجمن پیرامون هر چه بهتر شدن کار اعضای انجمن با بررسی سروده ها و اشعار، قدمی هر چند ناچیز در راه اعتلای سطح فرهنگ و دانش شهرمان بر میدارم . گرچه در کار شعر نیز همچون امور دیگر، اطلاعی اندک داشته ولی به خاطر فتح باب و منباب تیمن و تبرک و استمداد از پیشگاه حضرت رسول اکرم (ص) در این رهگذر شعری را که به مناسبت میلاد همایون آن بزرگوار سروده ام، تقدیم خوانندگان محترم مینمایم :

سرور شادی هر لحظه از زمین به هواست بهین تولد سلطان یثرب و بطحا است
به یمن منقدم فرخنده رسول کریم خجسته محفلی از راهیان شعر پیاست
به مدح ختم رُسل زیب و قَر گرفت سخن شکوه شعر زانفاس قدس آن مولا است
هم او که خلقت آدم پس از نبوت اوست هم او که خلق کریمش عظیم و بی همتا است
نظام عالم امکان طفیل بودن او اساس گنبد گیتی زقرّ او بر پا است

نماز و روزه و خمس و زکاة و حج و جهاد	به بود اوست که جاوید مانده و پایا است
اگر که می نگری کُفر را زبون و ذلیل	و گر که بینی شرک را فسانه است و هبا است
اگر که بینی تو خرم همه در و دشت	و گر که بینی تو موج نیلگون دریاست
اگر که نوح به ساحل رساند کشتی را	و یا سلیمان فرمانروای مُلک سبا است
اگر که یونس، با راحتی و آسایش نجات	یافت از آن ماهی که در دریاست
اگر که یوسف گم گشته شد عزیز به مصر	و یا که دیده یعقوب روشن و بیناست
مسیح مریم اگر مرده را روان بخشید	و یا که موسی عمران آبا ید و بیضا است
به خاطر گل روی محمد (ص) همگی	خدانشناسی مقبول گشت و کفر فنا است

ولادت شه لولاک بر همه عالم

مبارک آمد و فرخنده گشت و روح افزاست

از دیگر چهره های خوش قریحه و استعداد شعر و ادب خانم رویا زرین می باشد که عضو انجمن شعر علامه طباطبائی بوده و دارای ذوق لطیفی هستند، که با نمونه شعر نامبرده آشنا می شوید .

من کیستم یک زن میان قرنها درد	شمعی که می سوزد میان کلبه ای سرد
من کیستم آن زن که آهنگ حیات است	بی رنگ زن آئینه های عشق مات است
زن چون صدف در دل محبت آفرین است	که تن پر از درد و زبانش آتشین است
بر ما ملائک چون شما تعظیم کردند	روح خدا را بین ما تقسیم کردند
در ذهن زن شعر عطوفت بارور شد	با دستهایش باغ دلها پر ثمر شد
زن بر درخت زندگانی برگ و بار است	روح لطیفش مثل باران بهار است
زن مادر مردان فردای زمین است	زن بهترین، زن بهترین، زن بهترین ، است

آقای محمود میری نیز از فرهنگیان خوش ذوق و عضو انجمن علامه طباطبائی می باشد که نمونه ای از شعرش را در رثاء می بینیم .

دل می تپد اندر برم زین صوتهای جان فزا	از کیست این ماتم که پیغمبر بود صاحب عزا
غم خیمه زدبر هر طرف، بر شرق و بر غرب جهان	خورشید بینم منکسف گردیده اندر آسمان

در ماسوی با سکوک و غم بنشسته یکسر شیعیان	کر و ییان در ماتم و لاهوتیان بر سر زنان
زان رو که گل، پرپر شده بلبل به غم گردیده تار	هر کوکب رخشنده ای در آسمان گردیده تار
قمری عزا بگرفته و هم زار می نالد هزار	اندر چمن آمد صدا از عندلیب داغدار
جبریل آرداین پیام از حضرت پروردگار	صوت عزا بر بام کیوان می رسد از هر دیار

بر خازن جنت بگو تزیین بهشت ما کند

چون شهریاری روی خود زی جنت الماوی کند

از جمله شعرای فاضل و ارزشمند منطقه الیگودرز، آقای امیر بهروزی از فرهنگیان دانشمند و خوش ذوق و شعر شناس می باشد که سالها به کار تدریس در مدارس اشتغال داشته و اکنون دوران بازنشستگی را طی می کنند، و در قالبهای مختلف سروده هایی دارند که به آوردن نمونه هایی از اشعار ایشان در اینجا اکتفا می شود.

ای یار آشنای چه نا آشنا شدی	رخ را زما نهفتی و از ما جدا شدی
از آن زمان که با رفقا عهد بسته ای	نامهربان به ما شده سر در هوا شدی
تو همچو ماه بودی و گردت ستاره وار	یاران بُدند، پس تو چرا بی صفا شدی
بودی تو مهربان و وفا بُد شعار تو	چون شد وفا بریدی و خود بی وفا شدی
بشکسته ای تو عهد محبان و دوستان	یکباره بی دلیل زیاران جدا شدی
بودی تو شمع به شبهای تار ما	ای شمع جمع از چه چنین بی ضیا شدی
در جای دیگری بکشیدی تو رخت خود	جایت که بد نبود، چرا جابجا شدی
دیگر بروی کس نگشائی در سرای	در زهد شهره گشته ای و پارسا شدی
بود ارزشت به عهد و وفا و محبت	زین حسن ها، بری چو شدی بی بها شدی

زیبا رخان از عهد و وفا خالیند امیر

در راه عشق و شور از چه به راه خطا شدی

به قصد قربت اگر رو کنی بسوی نماز	به محضر احدیت بری تو عرض نیاز
یقین بدان که خداوند لایزال کند	سعادت دو سرایت نصیب و عمر دراز

دامغان را لازم آمد فخر بنماید همی بر منوچهری که استاد است بر گویندگان
گر چه خود تقلید بنموداز بشار مرغزی لیک در طرح قصیده گوی برداز دیگران

یکی از شعرای خوش قریحه الیگودرز آقای غلامرضا قلیان می باشد، که از معلمین خوب شهر ما و عضو انجمن شعر علامه طباطبائی است، غزلی از نامبرده را در اینجا می خوانید،

تا پر از شور شود نیم نگاه من و تو سینه شب شده جولانگه ماه من و تو
گر میسر شود، از خویش برانیم حجاب سجده بر عشق کند برق نگاه من و تو
با خبر باش تو از شومی این نفس و هوس که بسی دام نهد بر سر راه من و تو
اشکها آینه صبح پشیمانی ما است که به تصویر کشد روی سیاه من و تو
تا که در وادی محشر بگذارد بزمین خسته شد دوش دل از بار گناه من و تو
تا سراشیبی این عمر نمانده است رهی بشکند سنگ محک شیشه آه من و تو

یکی دیگر از اعضای انجمن شعر الیگودرز آقای ابوالوالقاسم عبدلی است که غزلی از او را در اینجا میبینید .

نیست یادی دیگر از آئینه ها نقش زخمی حک شده بر سینه ها
زخم تیغ باغبان بر شاخه ام تازه و گریان، زیاد کینه ها
سوی ابر آنقدر چشم خیره ماند دست دل پر شد ز زخم پینه ها
زخم گل پیداست از آنسوی باغ چون که کوتاه است آنجا چینه ها
یکی دیگر از شعرای جوان^۱ و متعهد و خوش ذوق الیگودرز آقای حجت الله ولیان می باشد نامبرده، دیر زمانی است که با انجمن شعر علامه طباطبائی الیگودرز همکاری داشته و با اینکه محل کارش جای دیگری است، بعلت علاقه به فرهنگ زاد و بوم خود گهگاه در انجمن حضور بهم میرساند و قطعه شعری از سروده های خود را در انجمن قرائت می نماید، در اینجا با نمونه ای از شعر او (در سوک امام راحل ره) با عنوان مرگ آرزوها آشنا می شوید

تاکی بر این دیوان هجرت لب گشائیم غمنامه خونین هجران را، سزاییم
گلدسته های آشنائی را شکستند ای وای، درها را بروی خنده بستند
لبهایمان، لبخند را، از یاد بردند بیچاره شادیها، میان سینه مردند

گردو غبار غم گرفته خانه بی تو
می گرید امشب باز، چشم خسته ما
هر شام کار دیده ها، شب زنده داریست
ایام شادی، ای دریغا رفت از یاد
از سوز این آتش تمام هستیم سوخت
دردا که مرگت لحظه ها
میلاذ هجران است و مرگ آرزوهاست
از دوریت بیتاب شد، بیتاب خورشید
پژمرده و شوریده و غمناک مهتاب
مدهوش و خاموش و سیه پوش است دریا
سرتاسر سقف خدائی بی ستاره است
خشکیده لبهای پر آب آبشاران
تا صبح محشر واله و زار است این باغ
خم گشته چون شب بو و شمشاد و شقایق
فصلی است فصل برگ ریزان و خمیدن
بگسسته چون شیرازه شادی شب و روز
ای سبز تر از قامت سبز بهاران
سوز فراق در رگ و در ریشه ما است

خانه، چه خانه بلکه یک ویرانه، بی تو
می نالد از غم، این دل بشکسته ما
بر سنگ فرش گونه همامان اشک جاریست
بی خانه گشتم، سوختم، فریاد، فریاد
تنها نه هستی، بلکه شور و مستیم سوخت
رامجرم کرد بر دامن آتش زد و خاکسترم کرد
میلاذ خون در چشم بیدار سبواست
وز موج موج اشک غرق آب خورشید
از بیکسی سر برده زیر خاک مهتاب
پیوسته غمگین و بلا نوش است دریا
طاق فلک از این مصیبت پاره پاره است
و زیار غم بشکسته پشت سر بداران
وز رویش هر سبزه، بیزار است این باغ
راه درازی ماند و این بشکسته قایق
رنگ فضا را در بهاران زرد دیدن
هر روز باید گفت صد حیفم زدیروز
وی پاکتر از قطره های پاک باران
خون گریه کردن تا قیامت پیشه ما است

یکی دیگر از شعرای جوان الیگودرز و عضوانجمن آقای عبدالرضا گودرزی است با نمونه شعرش آشنائی پیدا می کنید.

طیفی از آینه هاسیمای توست
آن شهاب تیز پای آسمان
این حریر سبز زیبای بهار

کلبه دلهای ما مأوای توست
اخگری از آتش ایمای توست
چون نگار چینی شولای توست

نال‌های سرخ باغ زندگی	حاصل گل‌خنده زیبای توست
خواهش پژمرده باغ دلم	جرعه سرچشمه سیمای توست
می‌زنی چوب حراجی بر دلم	غم خریدار همه کالای توست
خلعت سبز و قشنگ عاشقی	تا ابد شایسته بالای توست

آقای مصطفی محمدی نیز از معلمین خوش قریحه و عضو انجمن شعر علامه طباطبائی است، که در اینجا با یک نمونه از شعرش آشنا می‌شوید.

بوی گل می‌بداد، دستانت	جلوه صد بهار چشمانت
با خیال تو هر شبان پیچید	بر کویر دل، عطر بارانت
گر سرای نگاه بگشائی	می‌شوم من همیشه مهمانت
در دلم باش و زندگانی کن	تا ابد هست دل به فرمانت
آرزویم همیشه این بوده است	عشق را بو کنم ز دستانت
یگه بنمایم سراچه دل	تا بینی چه کرده مؤگانت
با من خسته مهربانی کن	ورنه گیرم چو آه دامانت

زندگانی خلاصه شد در تو

جان من شد خلاصه جانت

خوشنویسان، خطاطان و نقاشان

در ابتدای این بخش شایسته است که از یکی از فرهنگیان با ذوق و هنرمند و هنر دوست الیگودرز بنام آقای علی اکبر مبصری، نام برده آید این معلم علاقمند به هنر و اندیشه قریب بیست و پنج سال در کنار کار شرافتمند آموزگاری با توجه به علاقه به فرهنگ این سرزمین وقت خود را صرف جمع آوری مجموعه هائی ادبی از جمله شعر، و آثار خوشنویسان متقدم و معاصر، اسناد و فرامین تاریخی و سیاسی اجتماعی و همچنین اسناد و قبالة ها و نکاحیه های خطی و چاپی، عکس های هنرمندان در زمینه های مختلف نقاشی و تصویرهای قدیمی و تازه و تهیه ضرب المثل های رایج و ادبی، فکاهی و معما و چیستان ها نموده، که هم اکنون آثار جمع آوری شده ایشان خود گنجینه شایانی از میراث فرهنگ این مرز و بوم بشمار می رود.

نامبرده از افراد خوش ذوق، علاقمند و نادر الوجود این منطقه می باشد، که بدون توقع و چشمداشت و پاداش مادی تنها به علت ذوق هنری و علاقمندی به فرهنگ سرزمین خود وقت ارزشمندش را در این رهگذر هزینه نموده است، توفیق روز افزون او و همه دوستداران هنر را از خدای بزرگ آرزو مندیم.

با توجه به نوشته هائی از قبیل قبالة های ملکی، نکاحنامه ها و بخصوص قرآنهائی که بصورت کامل یا نیم جزء و حزب (شصت پاره) که در بین اغلب خانواده های متدین دیده می شود، مشخص می گردد که اینگونه آثار باقیمانده هنرمندان گذشته این منطقه بوده، که از جمله آنان میتوان مرحوم ملا محمد مهدی خوانساری و برادران مرحوم ملا علی اکبر (بنان الشریعه) را نام برد که هر دو در هنر خط و انواع آن از جمله اساتید زمان خود بشمار می رفته و ماحصل کار آنان پس از گذشت سالها، هنوز مورد اعتنا و تحسین هنر شناسان در امر خوشنویسی می باشد.

خوشبختانه با رونق یافتن انجمن خوشنویسان در تهران و در سالهای اخیر، تعدادی از افراد خوش ذوق این منطقه نیز با توجه به استعداد ذاتی و علاقه به هنر خوشنویسی از تعلیمات استادان بزرگ هنر خوشنویسی و مدرّسین آن انجمن، استفاده نموده و خود نیز به درجاتی از هنر خوشنویسی نایل آمده اند. از جمله آنان آقای سید عطاء الدین رضوی قاضی دادگستری (اخوی نگارنده) می باشد که در اقسام هنر خوشنویسی صاحب عنوان بوده و دوره عالی این هنر را در انجمن خوشنویسان تهران طی نموده اند، دیگر از جمله خوشنویسان منطقه الیگودرز آقای دکتر مرتضی اشرفی می باشد که از خط شیوائی بر خوردار می باشد.

آقای مجتبی رضوی نژاد، از فرهنگیان فاضل و خوش ذوق نیز یکی از خوشنویسان این منطقه بشمار می آید که در

انواع هنر خطاطی آشنائی داشته و بخصوص خط نسخ را زیبا می نویسد و بسیاری از ادعیه را با خط خوش نوشته، و قرآن مجیدی نیز با خط زیبای خود نوشته اند.

همزمان با فعالیت انجمن خوشنویسان همانطور که اشاره شد، تنی چند از صاحبان ذوق و مستعد این منطقه به یادگیری انواع خط در آن انجمن پرداخته و با گذراندن مراحل مختلف به مدارج هنری خوشنویسی نایل شده اند. از آن جمله: آقای ابراهیم منقبتی که از معلمین شایسته الیگودرز نیز می باشد به اخذ گواهینامه مدرّسی خوشنویسی از وزارت آموزش و پرورش و پایان نامه دوره انجمن خوشنویسان نایل شده، و هم اکنون به تعلیم دانش آموزان اشتغال دارد، نا گفته نباید نهاد که نامبرده در هنر نقاشی نیز مقامی ارزنده دارد.

یکی دیگر از هنرمندان خوشنویس و نقاش منطقه آقای عبدالحسین جدیدیان می باشد که در کار هنر خط مقامی شایسته دارند و در آموزش و پرورش الیگودرز و مدارس تابعه سرگرم تعلیم این هنر ارزنده به دانش آموزان بوده، و در هنر نقاشی نیز صاحب عنوان می باشد.

خوشنویسان دیگری نیز در منطقه الیگودرز وجود دارند که هر کدام بنوبه خود از جمله هنرمندان شایسته در هنر خطاطی و خوشنویسی بشمار می آیند، از جمله آنان آقایان، منوچهر احمدی، اسماعیل جدیدی، نوروز علی عباسی، سید حسین میرزائی، فرجاد جودت، سیاوش احمدی را باید نام برد.

از جمله خوشنویسان الیگودرز آقای محمد نبی هاشمی فرزند مرحوم آقای سید هبة الله هاشمی از روحانیون گذشته این شهر می باشد. آقای هاشمی که از دیرباز شایسته و فاضل این شهر بوده و هم اکنون ساکن تهران است، در نوشتن انواع خط تسلط دارد.

دیگر از هنرمندان منطقه آقای محمد حسین جدیدیان، که از معلمین خوب منطقه و برادر آقای عبدالحسین جدیدیان دیگر هنرمند ارزنده می باشد، این دو برادر در دو هنر خوشنویسی و نقاشی صاحب عنوان و مقام بوده، و اغلب نوشته ها و تابلوها و طرحهای مورد نیاز دوائر دولتی نتیجه هنر خلاّقه این دو برادر هنرمند است.

آقای رحمن منقبتی یکی دیگر از هنرمندان شایسته و معلمین ارزنده شهر الیگودرز و فارغ التحصیل رشته نقاشی از دانشگاه تهران می باشد، که هم اکنون بکار تعلیم هنر نقاشی در مراکز تربیت معلم و هنرستان این شهر اشتغال دارد.

آقای منقبتی و برادر هنرمندشان آقای ابراهیم منقبتی دو چهره سرشناس هنر در الیگودرز هستند که صادقانه آنچه را که از دو هنر خط و نقاشی بیاد دارند به هنر آموزان می آموزند، اغلب تابلوهای تبلیغاتی و منظره های دیدنی که در جای جای شهرمان دیده می شود، به قلم سحر آفرین این دو برادر هنرمند نوشته و به تصویر کشیده شده است، نامبردگان

در نمایشگاههای مختلفی آثار هنری خود را بصورت انفرادی یا جمعی به نمایش نهاده اند، توفیق روزافزونشان را در کارهای هنری از خداوند بزرگ مسئلت داریم.

یکی دیگر از چهره های سرشناس و مطرح در سطح کشور، و بخصوص استان لرستان آقای محمود نیک نژاد می باشد که در هنر نقاشی آبرنگ و سیاه قلم آثار قابل توجهی را خلق نموده و در نمایشگاههای مختلفی در سطح کشور بصورت فردی و جمعی آنها را به نمایش گذاشته است.

از جمله هنرمندان الیگودرز خانم سودابه جلیوند، یکی از نقاشان چیره دست الیگودرز می باشد که با توجه به سن کم و عدم حضور شرکت در دوره های تعلیم هنر نقاشی، آفریننده شاهکارهایی در نقاشی می باشد و در یکی از رشته های این هنر که در تهران به مسابقه گذاشته شده، مقام اول را در سطح کشور بخود اختصاص داده و موجبات سربلندی و افتخار خانواده و شهر خود گشته است.

آقای عزیز الله سرلک نیز یکی از چهره های درخشان هنر نقاشی و از بنیانگذاران و پیشگامان کار نقاشی بشمار می رود و هم اکنون بعنوان مربی نقاشی و تئاتر و موسیقی سنتی با اداره ارشاد اسلامی همکاری می نمایند. از دیگر هنرمندان رشته نقاشی در الیگودرز، آقایان محمد گودرزی، کاظم عسگری و خانم معصومه جاموسی را باید نام برد.

در خاتمه این بخش جا دارد از یکی از چهره های درخشان و اعجوبه های دنیای هنر نقاشی گذشته این منطقه که در سطح کشور نامی و مشهور بوده نامی به میان آید، مرحوم میرزا قاسم مانی است که اصلاً "اهل اراک بوده، و چند سال در شهر همدان به کار تعلیم هنر نقاشی می پرداخته شاگردانی تربیت نموده که هر کدام بنوبه خود از اساتید این هنر بشمار می آیند، از مرحوم مانی تابلوهای بسیاری از جمله پرده های بزرگ نقاشی، که زمینه مذهبی داشته به یادگار مانده است، از جمله هنر دیگر این هنرمند بزرگ تهیه و مصور نمودن نوعی ورق بازی بنام آس بوده که با ظرافت و زیبایی و استحکام از پارچه تهیه شده، روی آنرا بمناسبت مصور نموده است و پس از گذشت سالها کار او هنوز مورد تحسین هنر شناسان است.

صنعتگران

از جمله هنرمندان و ذوفنون گذشته الیگودرز، مرحوم شهدی میرزا محمد اسماعیلی گلپایگانی الاصل است، بقرار تقریری که آقای اسماعیل اسماعیلی فرزند ارشد آن مرحوم در اختیار اینجانب نهاده اند، مرحوم شهدی میرزا محمد فرزند شیخ عباس و نوه مرحوم آخوند ملاعلی از مجتهدین قرن ۱۳ ه. ق. می باشد، که ابتدا کار خود را از بند زنی آغاز نموده و پس از مهاجرت به الیگودرز و اقامت دائم در این شهر در اثر نبوغ ذاتی و کوشش و ممارست مستمر به بسیاری از فنون صنعتگری آگاهی پیدا می کند، آن مرحوم با اجازه مغازه ای در یکی از تیمچه های قدیمی شهر بکار بند زنی ادامه داده و کم کم کار تعمیر ساعت و چتر، ذوب نقره و طلا و ساخت وسائل زینتی، کار زرگری را نیز دنبال می کند و به میرزا محمد زرگر معروف می شود، از آن بعد در کنار طلا سازی و نقره کاری ساعت سازی را نیز حرفه خود می نماید و هنر خلاقه او از قوه به فعل در می آید، و کم کم کار ریخته گری و ساختن وسایل موتوری با دست را نیز یاد می گیرد.

زمانی یکی از قطعات اصلی موتور کارخانه برق آتزمان می شکند و مهندسی از تهران جهت تعمیر واصلح آن به الیگودرز دعوت می شود، که پس از دیدن آن قطعه می گوید که غیر قابل تعمیر بوده و باید قطعه تازه ای جای آن نصب گردد، ولی به راهنمایی یکی از کارگران کارخانه مرحوم اسماعیلی را به کارخانه می برند و او پس از مشاهده آن قطعه که به سه قسمت شده و در حالیکه پرس هم بوده، آنرا باز می کند و در بوته ذوب از روی آن، قطعه ساخته شده تازه ای تهیه مینماید که مورد اعجاب و شگفتی مهندس انگلیسی میگردد، و از طرف آن مهندس پیشنهاد رفتن به انگلستان به او می شود که نمی پذیرد و آن مهندس مبلغ پنج هزار تومان آن زمان را به او جایزه می دهد.

کارهای هنری او در طلا سازی که امروزه گهگاه در بعضی منازل یافت می شود و از بهترین کارهای هنری محسوب می شود، تعمیر گرامافون، تفنگ، و انواع و اقسام وسایل مکانیکی و فلزی را به خوبی انجام می داده است. این حقیر در سفر عتبات عالیات آن مرحوم را در مغازه ای در کربلا مشغول به کار دیدم، که در مدت ایام کم زیارت ساعتگاهی را بکار مشغول بود و تعداد مراجعینی که جهت تعمیر و ساخت وسایل به او مراجعه می کردند بسیار زیاد بود، آن مرحوم می گفت صاحب مغازه اصرار دارد که در اینجا بمانم و مغازه خود را هم در اختیار می گذارد و اجرت زیادی هم می دهد ولی نمیتوانم بمانم، خدایش رحمت کند.

یکی دیگر از هنرمندان و صنعتگران قابل منطقه، مرحوم استاد محمد سلاحی یا به قول عامه مردم استاد محمد تفنگ ساز بود که در ساخت انواع اسلحه سرد و گرم بخصوص اسلحه کمری و تفنگ مهارت داشت. و اسلحه های ساخت

کارخانه ها را که خراب و غیر قابل استفاده و یا خرد شده بود بگونه ای باز سازی می نمود که تشخیص آن از اسلحه سالم و نو غیر ممکن بود. بقرار اظهار یکی از اهالی الیگودرز زمانی مسلسل اداره ژاندارمری در اثر ندانم کاری مسئول مربوطه منفجر می شود بطوریکه غیر قابل استفاده می نماید و باعث نگرانی مسئولین مربوطه می گردد، ولی با مراجعه به مرحوم سلاحی پس از چند روز آن اسلحه را بطوری جالب تعمیر می نماید، که پس از حمل آن به تهران کسی متوجه نمی شود که اسلحه باز سازی شده است.

دیگر از صنعتگران بنام منطقه مرحوم حاج محمد مهدی صادقی بوده است که ابتداء کار خود را با ساختن وسایلی ساده از قبیل میخ، داس و نعل بندی شروع نموده و پس از چندی با همکاری برادران خود که همگی با شراکت کار می کردند، کارها و پدیده های جالبی را طرح و تهیه می نماید، و هنوز هم از وسایل ساخته دستی آن مرحوم در نزد اهالی منطقه وجود دارد از جمله نوعی داس، که از نظر ظرافت و استحکام و برندگی نادر است.

مدآحان و مرثیه خوانان

در کنار و غاظ و خطباء ارزنده ای که در گذشته در مجالس روضه خوانی مردم را به فیض می رسانیدند، مدآحان و مرثیه خوانانی نیز در منطقه وجود داشته و دارد که با صدای خوش خویش در مناقب خاندان رسالت اشعاری را می خواندند. از آن جمله مرحوم سید محبت امامی، مرحوم سید عبدالله برنابادی، مرحوم درویش ماشاءالله عباسی، مرحوم درویش حیدر مداحی، مرحوم درویش محمد آقا درویشی، مرحوم درویش عباس منقبتی، حاج تقی مداحی، میرزا احمد بسحاق بشمار می روند.

داروسازان و اطباء و جراحان و شکسته بندان تجربی منطقه

تنی چند از مردم فهیم منطقه در کنار حرفه اصلی خود بعلت علاقه و استعداد فطری اطلاعات سودمندی در کار پزشکی پیدا نموده و گاه و بیگاه مرجع مرضای محل قرار می گرفتند و بدون چشمداشت تا جاییکه می توانستند در علاج بیماری مراجعین می کوشیدند از جمله آنان باید از مرحوم حاج حسین شمس فرزند حاج میرزا علی از اهالی دهکده کندر نام برد که در شکسته بندی استادی زیر دست و ماهر بشمار می رفت، و از اطراف و اکناف کشور برای التیام درد و زخم به او مراجعه می نمودند، و پزشکان تحصیل کرده ای که در آن زمان در اداره بهداشتی شهر الیگودرز به کار اشتغال داشتند هنگامیکه از معالجه و مداوای مریضی عاجز می شدند او را به خدمت آن مرد بزرگ هدایت می کردند، و بارها می شد که همان پزشکان از تهران یا جاهای دیگر مریضی را به قریه کندر و خدمت مرحوم حاج حسین روانه می نمودند .

دیگر جراح تجربی آقای حاج رضای شمس است که خوشبختانه در قید حیات است و قریه الی الله در خدمت به

خلق الله آماده اند. در اینجا بی مناسبت نیست یادی از یک مرد خیر و نیکوکار دیگر بنام مرحوم حاج ابوالقاسم اشرفی بشود که قریب پنجاه سال کار تهیه و فروش دارو را در الیگودرز به عهده داشت و شب و نیمه شب پاسخگوی نیاز دردمندان بود.

از ویژگیهای آن مرد اینکه با معلومات کم و تنها در اثر تجربه داروهای مفید و موثری تهیه و ترکیب می نمود و با اینکه تحصیلات عالی نداشت اسامی داروهای را که به زبانهای بیگانه بود می خواند و می شناخت، ویژگی دیگر آن مرحوم آگاهی از علم انساب مردم الیگودرز و خوانسار بود، که اغلب مردم منطقه را تا دو سه نسل بر می شمرد و قرابت های سببی و نسبی آنها بازگو را می نمود. در کنار جراحان و شکسته بندان تجربی، زنان و مردان دیگری بودند که به نحوی دیگر به جامعه خدمت می نمودند و با تجربه ای که در شناخت داروهای گیاهی و تاثیر آنها اندوخته بودند در کنار حرفه اصلی خود آماده پذیرفتن مریضها، و تجویز و دادن دارو به آنان بودند، از جمله آنها مرحوم میرزا علی حکیم، میرزا نصرالله فرزند میرزا جواد را باید نام برد.

و امروزه هم آقای عقیل نظری از مامورین قدیمی شهربانی، با تجربه دیرینه خود در شناخت دارو و پاره ای امراض بکار سودمند دارو سازی و طبابت تجربی می پردازد.

گذشته از آقایان بانوانی در گذشته و در الیگودرز به نوعی دیگر در خدمت مردم بودند، از جمله آنها خاتون فولادی، آسیه، منور طاهری کوکب نظری و مشهدی سکینه بودند که کار قابلمگی را به عهده داشتند و در کار زایمان زنان منطقه کمک و نظارت می نمودند.

موسیقی دانان

نزدیک به چهل سال قبل افراد خانواده ای هنرمند که در موسیقی دستی داشتند در الیگودرز ساکن بودند، بزرگ این خانواده مردی محترم بنام عبدالله خان طنازی بود که با آشنائی با دستگاههای موسیقی و نواختن وسائل و آلات متعدد موسیقی خود و فرزندانش در مراسم شادی و عروسی شرکت و با نواختن یک یا چند آهنگ موجبات انبساط خاطر مردم منطقه را فراهم می نمودند. از جمله این افراد هنرمند، یکی خود مرحوم عبدالله خان طنازی بود که ردیف ها و دستگاههای موسیقی را بخوبی می شناخت و در نواختن تار و کمانچه و ضرب مهارتی خاص داشت.

فرزند ارشد عبدالله خان، مرحوم سیف الله خان طنازی نیز در تحت تعلیم پدر هنرمند خود با موسیقی و نکات ظریف آن بخوبی آشنائی داشت، و به ویالن که تازه در ایران معمول شده بود آشنا و مخصوصاً "نواختن ویالن را بنحو شایسته و تحسین برانگیزی بیاد داشت و تار را نیز بخوبی می نواخت و با کار ارزنده و شادی آفرین خود، سرور مردمان را دو

چندان می نمود، برادر هنرمند آن مشهدی عزیز طنّازی نیز در نواختن آلات مختلف موسیقی مهارتی دارد، و گهگاه هنر خود را در معرض شنیدن مردم شهر می گذارد.

از دیگر افراد این خانواده هنرمند باید از احمد طنّازی نوازنده تار و ویالن، حشمت طنّازی نوازنده تار و ساز دهنی، محمد فرخ که در نواختن کمانچه استاد است، مرحوم خسرو بسحاق که نوازنده ضرب بود را نام برد.

در خانواده بزرگ و محترم حسامی نیز تنی چند با نواختن آلات موسیقی آشنائی داشتند و در کنار انجام مشاغل اصلی خود بر سیبل تفتن و سرگرمی به این کار هنری سرگرم می شدند که از جمله آن بزرگواران مرحوم حمید میرزا و مرحوم حمید میرزا را باید نام برد که هر دو در نواختن تار مهارت داشتند.

و بالاخره آقای بهرام سرلک یکی از چهره های معروف هنر موسیقی در این منطقه بلکه در سطح کشور می باشد و در نواختن تار مهارت دارند، و هم اکنون سرپرستی گروه موسیقی را که زیر نظر اداره ارشاد تشکیل شده، بعهده دارند. فرزندان خرد سال آقای بهرام سرلک همچون پدر هنرمندشان با استعدادی قابل ستایش در نواختن موسیقی و بخصوص ضرب و سه تار مهارت قابل تحسینی از خود نشان می دهند، خبرگان هنر موسیقی برای آنها آینده ای درخشان پیش بینی می کنند.

و در پایان این مبحث توفیق روز افزون همه آنانی را که در راه پیشرفت هنر و فرهنگ این سرزمین کوشش می کنند از آستان حضرت ربّ العزه مسئلت می نمایم.

مذهب و دین و اعتقادات

مردم الیگودرز از دیر باز به دین مبین اسلام و بخصوص به مذهب اثنی عشری اعتقاد راسخ داشته و اگر گفته مولف کتاب بابر و ایران را به سمع قبول پذیریم، سابقه پای بند بودن مردم الیگودرز به مذهب جعفری به بیش از چهار صد سال قبل بر می گردد و سابقه ای دیرینه دارد.

علاقه و دلبستگی مردم الیگودرز به دین اسلام و مذهب تشیع بسیار محکم و راسخ است، و اکثریت قریب به اتفاق مردم خود را در انجام فرایض مذهبی و احیاء سنت ها و مراسم آن مقید و ملزم می دانند، وجود مساجد متعدّد در سطح شهر و انجام مراسم مذهبی بطور مداوم و همه ساله بخصوص در ایام ماههای محرم و صفر و تشکیل مجالس روضه و قرائت قرآن در لیالی ماه مبارک رمضان ویر پا نمودن تعزیه و شبیه خوانی و تشکیل دسته جات عزاداری سینه زنی و زنجیر زنی و حتی قمه زنی و شرکت خرد و کلان و زن و مرد در اینگونه مراسم نشانه دلبستگی جدا ناپذیر آنان به خاندان عصمت و طهارت و دین و مذهب شان است.

با توجه به وجود روحانیون فاضل و عالی مقداری که در گذشته در این شهر زندگی می نمودند و کار ارشاد و هدایت مردم را به عهده داشتند مراسم جمعه و جماعت نیز در همه محله های شهر اقامه می شد، در گذشته مردم به روحانیون به نظر احترام می نگریستند و حتی مشکلات و گرفتاریهای اجتماعی خود را نیز با آنان در میان می نهادند و از آنان در حل اختلافات خود با یکدیگر کمک می گرفتند و داوری آنها را به هر صورتی حکم می کردند به جان و دل می پذیرفتند.

بر پا نمودن مراسم تعزیه از قدیم الایام از عوامل چشمگیر منعکس کننده احساسات مذهبی مردم بشمار می رفت، و تعزیه خوانان بنامی از خود اهالی همچون ملا محمود خدادای، ملا حسن طاهری، حاج یحیی توکلی، درویش حیدر مداحی، و ملا تقی سمیعی از روستای اسماهور که در عین حال دارای اطلاعات مذهبی و تا حدودی علوم دینی بودند و به خدمتگذاری آل عصمت و طهارت افتخار می نمودند، و عهده دار اجرای نقش های مختلفی در اجرای تعزیه می شدند، تعزیه خوانان دیگری هم به نامهای ملا حسن طاهری، فضل الله عبدالهی، ملا عزت خدادادی وجود داشتند. تشکیل دسته های عزاداری سینه زن و زنجیر زن و قمه زن در هر محله در دهه اول محرم و تعطیل یکپارچه کسب و کار، خود جزء امور غیر قابل تعطیل بود. و تعدادی از مردم خیر که امکان مالی داشتند در شب های قدر و روزهای تاسوعا و عاشورا و اربعین که باصطلاح محلی (روز و شب تیغ) گفته می شد، با کشتن تعدادی گوسفند و طبخ غذا مردم عزادار را به خانه های خود دعوت می نمودند، که خوشبختانه این سنت سنیه هنوز هم کم و بیش در همان ایام سوگواری انجام می پذیرد.

سادات ساکن منطقه عموماً "مورد احترام همه مردم بودند و همگان از هر گونه احترام و بزرگداشت نسبت به آنان بر دیگری سبقت می جستند، و گهگاه باقیمانده آب لیوان آنان را که باصطلاح محلی (دم گزه) می گفتند، برای شفای مرضای خود از راه تمین و تبرک به خانه می بردند.

زیارتگاهها

در سرتاسر منطقه تعداد بسیاری مشاهده مشرفه و زیارتگاهها وجود دارد که مردم خداپرست و متدین الیگودرز گاه و بیگاه و بخصوص در روزهای شهادت افراد خاندان پیامبر اکرم (ص) علیه آلاf التحیه و الثناء بدانجا برای زیارت می رفتند، از جمله این مکانهای مقدس امام زاده قاسم در روستائی بهمین نام، شاهزاده زید و شاهزاده قاسم در روستای تازران مرقد دخت گرامی امام محمد باقر (ع) در روستای مامون، زیارتگاهی در دهکده پرشش، اکبر در روستای پیر دزگاه، زیارتگاه هی در قریه گایکان، سیده جملیه خاتون در دهکده تاسل، آقاپیر باد در روستای تنبک، امام زاده ای

در روستای گوره چی، سه پیران در روستای شول آباد، امام زاده‌ای در قریه زُرم، پیر تاک و اکبر علی در خود شهر الیگودرز و محمد حسن در ذُلّقی می باشد.

عقاید خرافی و سنتی

در کنار اعتقادات راسخ و صحیح مذهبی پاره ای عقاید خرافی نیز از دیر باز در نهاد مردم الیگودرز وجود دارد که تا حدودی در کردار و گفتار مردم عامی موثر افتاده است از آن جمله اند:

هر گاه کسی عطسه کند از انجام کار و اقدام به عمل خود داری می نمایند، مگر اینکه دوبار عطسه نماید که آنرا به زبان محلی (جَخت) می گویند، معتقدند هر کس موقع خواب کفش و لباس خود را بالای سرش بگذارد خواب آشفته می بیند، هر کس کف دستش خارش کند پولی نصیبش می شود، هر کس لبه نان را نخورد و فقط از وسط آن استفاده نماید روز قیامت آن لبه های نان ماری شده به گردنش می آویزند، اگر کسی بهنگام جارو کردن جارویش رابه پای کسی بزند، آنکه جارو به پایش خورده عمرش کوتاه می شود.

هر کس پلو تَه دیگ را بخورد هنگام عروسیش باران می بارد، در استکان چای هر کسی تفاله های چای بصورت عمودی قرار گیرد، مهمان برایش از راه می رسد. هر زن بارداری که شمشیر به خواب ببیند پسر به دنیا می آورد.

اگر کلاغ بر سر درخت یا بام خانه ای قارقار کند مسافر از راه می رسد، اگر ظروف غذا تصادفاً در یک خط عمودی قرار گیرند مهمان برای صاحبخانه می آید، اگر پلک چشم چپ کسی بلا اراده حرکت کند دلیل بدی حال است، و اگر پلک چشم راست باشد دلیل خوبی حال او است، اگر گربه دست و صورتش را بلیسد برای صاحبخانه مهمان می آید، اگر بینی کسی خارش کرد، پلو می خورد اگر بکسی هنگام نوشیدن نوشابه یا چای حالت سرفه دهد میگویند (توشه می خورد) و برایش مهمان می آید، اگر نی کوتاه قلیان که میان آب ته قلیان قرار می گیرد از قلیان جدا شده و به ته قلیان بیفتد می گویند پولدار است، اگر کسی شب شنبه جائی مهمان بود، باید شب یکشنبه هم بماند، اگر کسی به گربه آب پاشد، بدنش زگیل پیدا می کند.

معتقدند موئی در زیر بغل انسان است که تنها در شب عید قربان سیخ می شود، اگر ناف خشک شده نوزادی را بالای سر مادری بگذارند صاحب فرزند نمی شود، اگر آب مشیمه گاوی زابر سر زنی بریزند صاحب فرزند می شود، اگر بند تنبان کسی را که مرده است به شلوار زنی نازا ببندند صاحب فرزند می شود.

کودکی که دچار بیخوابی است اگر همیانی از پهن گوسفند بالای سرش بگذارند آرام میگردد و خوابش می برد، اگر دو زن به فاصله کمی از یکدیگر زایمان کنند زنیکه دیرتر زایمان می کنند معتقدند چله به او افتاده است و باید ادرار او

را روی زمین بریزند و گلش را بالای سر دیگری قرار دهند تا راحت زایمان نماید.

اگر به زنی که فقط دختر می زاید مرغ سیاهی بخوراند مرتبه بعد پسر خواهد زائید و اگر آلت تناسلی خشک شده گرگ را بکوبند و با (برشتوک) (نوعی حلواي آرد و روغن) مخلوط کنند و به او بدهند پسر می زاید.

هرگاه نوزاد پسر بود کاردی به سر کمر او می بستند و اگر دختر بود قیچی بکمر او آویزان می نمودند، شب زایمان بالای سر زائو سیخی را که پیازی بر سر او بود می گذاشتند، تا اجنه او را اذیت نکنند، در آخر هفته زایمان قابله، نوزاد را هفته بین می کنند و مقداری گندم بو داده به اطراف مادر و نوزاد می پاشید و با سوزن به پیشانی نوزاد میزد تا خون بیاید و نوزاد سالم بماند.

معتقد بودند که موجودی بنام تب تبو (بختک) در خواب به سراغ انسان می آید و با جسم سنگین خود به روی انسان می افتد که باعث خستگی و حتی خفگی می شود، همه اعضای بدن او ضد ضربه است الا بینی او که از خمیر درست شده و تا بینی او را نگیری انسان را رها نمی کند.

بهنگام بیرون رفتن عروس از خانه پدر، گاو آهن پدر را جلو در خانه می نهادند، که جهت مبارکی و شگون عروس از روی آن رد شود. به موجودی افسانه ای بنام مژدما (مرد آزما) اعتقاد داشتند که اندامی کوتاه دارد و کم کم بزرگ می شود، و هنگام تنهائی بخصوص مسافرت مزاحم انسان می شود، برای اینکه از دست او نجات پیدا کنی، باید دست خود را بر سر نیفه تنبان خود بگذاری تا او غیب گردد.

جهت عاقبت به خیری بر این عقیده بودند که عروس قبل از رفتن به خانه داماد نکاح نامه خود را لب تنور خانه بگذارد و سه مرتبه دور آن بگردد، سپس آنرا تحویل پدرش نماید.

در کنار پاره ای اعتقادات خرافی، مراسم و آدابی که جنبه اعتقادی و مذهبی دارد، مخصوصاً در میان خانواده های مذهبی، بویژه بانوان مورد تکریم و بزرگداشت قرار گرفته و هنوز هم گهگاه اجرای آن مراسم در میان بعضی خانواده ها معمول است.

از جمله پختن آشی بنام آش حضرت فاطمه (س)، که بدین ترتیب پخته می شود، بانوئی که قصد آش را دارد ونذر نموده، ابتدا مقداری آجیل و شیرینی و خرما ونان و پنیر و سبزی تهیه می کند و با وسواسی تمام آن را تمیز و پاک نموده و قابل خوردن می نماید، سپس یکی از بانوانی را که در پختن آش مهارت دارد و در ضمن به رعایت سنن مذهبی معروف است دعوت می نمایند و ابتدا مقدمات آش را در اطاقی جداگانه فراهم نموده، طبعاً آقایان بهیچوجه اجازه ورود به آن اطاق را ندارند، سپس به پختن آش که از آرد و روغن تهیه می شود اقدام می کنند، و معتقدند که

حضرت فاطمه علیهما السلام بآن اطاق نظر عنایتی می نمایند، سپس به خواندن نماز و ادعیه مشغول می شوند. و پس از اتمام مراسم عبادی با احترام به ظرف آتش نزدیک می شوند و از آن می خورند و بعد صاحبخانه برای هر یک از شرکت کنندگان بسته ای آجیل و مقداری از آتش و خرما و نان و پنیر در نظر می گیرد که بهنگام ترک مجلس با خود می برند، آشهای دیگری نیز بنام حضرت عباس (ع) و امام سجاد (ع) نیز می پزند که آقایان هم می توانند در آن مراسم شرکت نمایند.

ضرب المثل های رایج در منطقه الیگودرز

در فرهنگ مردم الیگودرز علاوه بر ضرب المثل هایی که در همه کشور معمول است، ضرب المثل هایی مخصوص به خود دیده می شود و رواج دارد که چند نمونه از آنها را در اینجا ملاحظه می نمایید.

(۱) چوونی چه خُووه چی اُوروونه تَفْ به رَی پیری باوَه که ظلماتش گِروونه (جوانی چه خوب است همچون آب روان است، تف به روی پیری بیاید که تاریکیش سنگین است)

(در مقام انتقاد از پیری گفته می شود).

(۲) همه کارام آراسته، قاشق کُلم بی دسته (همه کارهایم درست شده، تنها قاشق کوچکم دسته ندارد).

در موردی بکار می رود که کسی بجای رسیدن به کارهای واجب کاری بدرد نخور انجام دهد.

(۳) تا باقلا به داره، اقام اُنجه کار داره. (تا ظرف لوبیا روی آتش است، پدرم آنجا کاری را انجام می دهد).

وقتی گفته می شود که کسی بهوای چیزی در جایی اطراق کرده و آنجا را ترک نمی کند.

(۴) آیر ندونی مومیموئم ای چومه وای هَمُئم (اگر نمی دانی که من در اینجا مهمان هستم این چوبدستی من و این سالک من گواه می باشد).

کنایه از این است که مهمان محترم است و نباید به او بی اعتنائی کرد.

(۵) سال سال پخچه کوره کوچیکه به گپه زوره. (امسال سال خودنمایی پشه کوره ها است دلش اینکه بچه کوچک به بزرگترها زور می گوید).

کنایه از فضولی و برتری جوئی کودکان نسبت به سالمندان بزرگتر از خود می باشد.

(۶) په چپی بدم سراونه دخترِم خونه نمونه (چیزی اضافه بدم که دخترم در خانه نماند).

در مقام دادن چیز با ارزش بکسی که علاوه بر آن، چیز دیگری را نیز می خواهد.

(۷) عاریس پشت پرده قسمتش خدا بگرده (عروس در خانه پدر است و روزیش مشخص می شود).

در مورد رسیدن به چیزی که امید به آن نبوده است.

(۸) جیجه به دو بچه به خو (جوجه با دویدن رشد می‌کند و بچه با خوابیده).

در مورد بیجا بودن نگرانی مادران از خواب زیاد نوزاد.

(۹) تا بیده، بید، بیده (تا بوده درخت بید همان بید بی ثمر بوده است).

کنایه از آدمی که هیچگاه بدرکسی نخورده است

(۱۰) امشو چهارده شو و قوچ کله گم شده بس که خوردیم آش بی گوشت دست و پامون شل شده

(امشب از گم شدن قوچ کله چهارده شب میگذرد بس که آش بی گوشت خوردیم توانمان از دست رفته).

کنایه از خوب پذیرائی نکردن میزبان از مهمانان می‌باشد.

(۱۱) آدم تا آقاش نمیره حلوائ سیری نیخوره. آدم تا پدر خودش نمیرد حلوائ سیری نمی‌خورد.

(کنایه از اینکه انسان باید از خودش مایه بگذارد تا نتیجه بهتری بگیرد).

(۱۲) مَیر ماشکی که از خوت دل به شکمی (مگر ماشک هستی که بخودت شک داری)

در مورد کسی گفته می‌شود که بدون جهت در کار تردید دارد.

(۱۳) آیر یتیم شانس داشت چنه بوش مرد. (اگر یتیم شانس داشت چرا پدرش مرد).

در مورد کسی گفته می‌شود که اشکال بزرگی در زندگی داشته باشد.

(۱۴) گا زخم گارن زخم آیر نروم نامردم. (گاو از خودم و چوب گاوری از خودم اگر گاو را نرانم نامرد هستم).

مورد عدم کوتاهی کسی در کاری که همه وسایلش آماده است.

(۱۵) سَر بَزُونِ او بُرده (اینهم روی آن بزهائی که آب برد).

کنایه از کسی که چیزی را اضافه بر هزینه قبلی هزینه کند.

(۱۶) ای تُمَن بی یچ موئینا به پام کَر دمه. (این شلوار بدون خشتک را تنها من به پایم کرده‌ام).

در مورد کسی گفته می‌شود که کار ناشایستی انجام داده، در حالیکه دیگران کاری بدتر انجام داده‌اند.

(۱۷) ماگائوئه شُخم بَر نه. (ماده گاو نمی‌تواند زمین را شخم بزند).

کنایه از کسی که توانائی انجام کاری را ندارد.

(۱۸) دو بُردوی به خیرت. (دو بز شیرده هم بتو می‌دهم که دست از من برداری).

مفهوم مرا به خیر تو امید نیست شر مرسان، را دارد.

(۱۹) قَهْرَت به باوَه به قَهْر اِیْسِفِ نِوی. (قهرت مثل یوسف پیامبر باشد).

کنایه از اینکه بروی دیگر برنگردی.

(۲۰) بُوِه بی برار تاتوَنه بسیار. (پدر بی برادر و عموهای فراوان).

کنایه از ادعای خویشاوندی نمودن تعداد زیادی از بیگانگان که خود را عمو می خوانند.

(۲۱) وقتی زنده ایم نیدی بِمِ جُو پرشته وقتی مُردِم سیم به سَرِت زَنی دُو چفته.

(تا زنده ایم جو پرشته هم به من نمی دهی تا وقتی مردم دو دستی برای من به سر می زنی).

کنایه از اینکه توجهی به من نداری ولی بهنگام مرگم شیون راه می اندازی.

(۲۲) همه به چن خَنَدَن، چن به لونیه. (همه به جن می خندند در حالیکه جن به آسیابان میخندند)

کنایه از کار کسی که خود سراسر عیب و ایراد است، اما پیوسته از دیگران عیبجوئی می کند.

(۲۳) به گله زَش نیدان با مندا' ل هم عارش کِرَد رووَه.

(او را به گله راه نمی دادند، و از رفتن با بره ها هم عارش می آمد).

کنایه از کسی که در مجلس بزرگسالان راه ندارد و از همنشینی خردسالان هم ننگ دارد.

(۲۴) یکی بِلَد نوید سَر خُوشه بُوَنده، بُرَدَنش سَر عاریس بُوَنَدَه.

(کسی نمی توانست سر خودش را بیازاید او را برای آرایش عروس می بردند).

کنایه از کسیکه بکار خود وارد نیست ادعای کار مهمتر دیگری را دارد.

(۲۵) ای تله چَنَه بَخُورِمِت که بَمالی به ریشم.

(ای اشکنه چرا تو را بخورم که به ریشم بمالی).

کنایه از کار کوچکی انجام دادن که درد سر بزرگی به دنبال دارد.

(۲۶) کور به کور گووَه جیکم به تیاث. (آدم کور به کور دیگری می گوید اُف بر چشمهای نابینایت)

کنایه از کسی که خود دارای عیب است، و از دیگران خرده می گیرد.

(۲۷) گُربه دستش به گوشت نمی رسه گووَه پیفی. (گر به دستش به گوشت نمیرسد می گوید بو می دهد). کنایه از

کسیکه کاری به او ارجاع نمی کنند، می گوید آن کار ارزش ندارد.

(۲۸) کُچَل از میاش تَرَسَه، کور از تیاث. (آدم کچل نگران موهایش می باشد و آدم کور نگران چشمهایش).

کنایه از کسیکه نگرانی نابجا دارد و غم از دست دادن چیزی را که ندارد می خورد.

- (۲۹) هر که نَتمه دید به آقام شی نیکنه. (هر کس حال و روز مادرم را دید به پدرم شوهر نمی‌کند).
- در مورد نتیجه نامطلوب کار کسی را دیدن و کار دیگری را به او واگذار نکردن.
- (۳۰) کشگیس کشگه بارون خورده مژش گشته. (در کشک بودنش شکی نیست، باران مزه‌اش را تغییر داده است).
- کنایه از چیزیکه مورد پسند قرار نمی‌گیرد ولی دارنده اش از آن تعریف می‌کند و مفهوم ضرب المثل خر همان خر است ۰۰۰۰ را در بر دارد.
- (۳۱) اوز که امید سیلاخور گاوئه بوند به آخور (ابر که به آسمان طرف درود دیده شد گاوها رابه طوبله ببر).
- کنایه از این است که زمستان رسیده است.
- (۳۲) پنجاه و چهار او به گل دار. (پنجاه و چهار روز از زمستان که رفت آب به بدنه درخت نفوذ می‌کند).
- (۳۳) پنجاه و پنج تُقلی به گنج. (پنجاه و پنج روز از زمستان که رفت گوسفندان شروع به زایمان می‌کنند).
- (۳۴) شصت شکست. (۶۰ روز از زمستان که رفت صولت برد آرمیده است).
- (۳۵) هفتاد، برقی افتاد، بحق ای پیر، بقدای تیر.
- در هفتادمین روز زمستانی برقی بارید، قسم به این امامزاده، که ارتفاعش به اندازه این تیر سقف خانه بود.
- (۳۶) سیزن آفراولی مونه. (به سوزن افرا، فرزند ولی، شبیه است).
- بدین مناسبت به کار می‌رود که شخصی بنام افرا فرزند ولی یک سوزن لحاف دوزی داشته، همسایگان گاه و بیگاه به خانه او مراجعه نموده و سوزن را از او به امانت می‌گرفته‌اند، روزی همه همسایگان رابه خانه خود دعوت می‌نماید سپس آنها را به سر چاهی که در خانه او بوده می‌خواند و در حالیکه سوزن کذائی را به دست داشته می‌گوید، حضرات ببینید: این همان سوزنی است که شما در من سراغ دارید و جلو چشم همه آنرا به چاه می‌اندازد. و خود را از مراجعه نمودن آنها برای امانت گرفتن سوزن خلاص می‌کند.

چیستانها و معمّاگونه های رایج در منطقه الیگودرز

- (۱) سَوْتِه اِنار به قد دیوار ای زهله دار یکیشه وُرُدار.
(آتش گردان) سبّدی پراز انار آویزان است، ای با جرات یکی از آنها را بردار.
- (۲) اَو چیشیه که که اَیر دُمیش نگیری به کُله نیرَوَه.
(قاشق) آن چیست که اگر دمش را نگیری به لانه نمی رود.
- (۳) اَو چیشیه که شُو بی بی و روز کُلفته.
(جاروب) آن چیست که شب بی بی خانه و روز کلفت خانه است.
- (۴) اطاق شُسته رُفته پُرش میخ طیلَه کُفته.
(دهان و دندانها) اطاقی شسته و روفته است که تمامش را میخ طویله کوبیده اند.
- (۵) دَس داره و پا نازَه، گَدَش دِرْزَه و حال نازَه.
(کت) دست دارد و پا ندارد، شکمش پاره است و جان ندارد.
- (۶) اَزکُه یاوَه هَلُم، هَام سَر مَالُو داسقالَه دَم.
(بز) (۷) عجایب صنعتی دیدم در این پل، که آب در زیر آتش می زندَقُل.
- (۸) عجایب صنعتی دیدم در این دشت، سرش را می بریدی زنده می گشت.
(قلیان) (۹) شُوا بگشتی گِرْدلی، روزا بگشتی گردلی مَنده نوائی گِرْدلی.
- (درخت مو) شبها در گردشی ای دایره مانند روزا در گردشی ای دایره مانند خسته نباشی.
- (سنگ آسیا) (۱۰) خودش چند دسته بیللی صِداش چَن تَره دیوی.
- (تفنگ) خودش به اندازه یک دسته بیل است ولی صدایش به اندازه نعره یک دیو است.
- (۱۱) سه دِیکَن پُوش به پُوش، اَولی پُوست فروش، دَوَمی آرد فروش، سَوَمی چو فروش.
(سنجد) سه دکان سه طبقه، که اولی پُوست، دَوَمی آرد و سَوَمی چوب می فروشد.
- (تون و گلخن حمام) (۱۲) دَم دازَه و کَم دازَه ما میل به او داریم، او میل به گَوَن دازَه.
- (شلوار) (۱۳) اِز سَر یَک و اِز پا دو فَرْتی روهتو.
- از بالا یکی است و از پائین دو تا فوری می رود.....تو.
- (ترازو) (۱۴) عجایب صنعتی دیدم که یک پا و دو سم دارد، عجایب تر از آن دیدن میان گُرْدَه دم دارد.

ترانه هائی که بهنگام خواباندن کودک و تکان دادن گهواره به وسیله مادران خوانده می‌شد.

لائی لائی کنم خوابت کنم من علی گویم که بیدارت کنم من
 علی گویم که تو صد ساله باشی غلام حضرت معصومه باشی

لائی لائی گل پسته آقاش رفته کمر بسته (کمر بسته محل زیارتی عمومی است)
 کمر بسته تو پیرش کن کربلا نه نصییش کن

لائی لائی گل چائی از این بچه چه می‌خواهی
 که ای بچه پدر داره دو تا شمشیر به قد داره قد: (کمر)
 یکی صفدر یکی حیدر علی داماد پیغمبر

لا لا لا لات کنم لا لات بیاؤه علینه یاد کُئِم آقاٹ بیاؤه.
 لا لا لاگل لاله پلنگ در کوچه می‌نالد
 لا لا لاگل پونه ابات رفته ازین خونه
 لا لا لاگل چایی باباٹ رفته به آویاری بگیریه جفتکی ماهی
 لا لا لا ایلچه و اولچه مرغ ماهی خُونارَه تیا بچَم خُو داره، (تیا: چشم‌ها)

لائی لائی کُئِم بائی نمیری هَمَدَم بائی
 لائی لائی گِل زیره آقاٹ رفته زن بگیره
 لائی لائی گِل پینه آقاٹ رفته حونه عمّه
 لائی لائی گِل بوستن آقاٹ رفته حونه دوستن (دوستان)

برای ترساندن و بخواب رفتن کودک گفته می‌شود:

آسمان گوو غُرْم غُرْم مُو بچه خیره می خورم

آسمان می غَرْد می گوید، من بچه های خردسال را می خورم.

بهنگام نوازش کودکان خردسال، مادران می خوانند:

قربونت بائیم یِ روزی اُسو که جومه دوزی

قربونت بائیم یِ وقتی اُسو که سِر تختی

مو دارم یه دختری همیشه بنشیم بالاتری به مو گوون کلانتری

اَیر داشتم یه پُری همیشه نشستم پُشتِ دری به مو گفتنِ جادوگری

نی ناشه و نی ناشه صدر اعظم باباشه

ماه منور نَشه قربون قمر که خاله شه

باکی برده یوونش با خالو مهر بونش

باکی بُرده ملازش با تاتِه لنگ دَازش

کی بقربونت کی بقربونت اَوَرای لک لک بقربونت خانای سرلک بقربونت

کُرْم کُرْم نمیره کُرْم هفتاد زینه بگیریه کُرْم

یکیش تیرونی خالدار، یکیش اصباونی مالدار،

یکیش خودیمونی سنگین، یکیش تبریزی رنگین

از قول دختر دم بخت گفته می شود که نامزد پسر عمویش می باشد.

سرکوه بُلند جنگ لُروئه عمو زادم سوارِ مادِیونه

به دور مادیون مخمل کشیده طنباب اُورشم دورش کشیده

اظهار دختر در مورد ناراحتی از ازدواج ناخواسته.

پری زادم پری زاد الهی کاش مرا مادر نمی زاد.

مرا از ایدوشیز از درد غم داد، آخر دیدی به دست ناکسم داد؟

در نوازش پس خرد سال :

قربون بَرم سَرته کلاه پُر زَرته از کجا بیارم زَنته

إصابُون که راهش دوره کاشان که قال و قوله

به سَر روم به شیراز زنی بیارم به صد ناز

سخن مادر به پسر بهنگام ازدواج نمودن او.

کُرمی کُرمی زنِ استیدی هُمسامی سواکردی دُمامی

در انتقاد از پسر و عروس، مادر می گوید:

کُراوردم با صد هوس گپش کِردم تنگِ نَفَس

دادیشه به خَر مَنگَر ای خر مَنگَر مونه نَگَر

در انتقاد عروس از خواهر شوهر و ستایش زن برادر خود.

زن پرارم گل انارم دست چنایی به تی پرارم
شی خوارم چی گل یتنگش بورش و نیارش هرگز

در انتقاد عروس از مادر شوهر خوانده می شود

خسی خسی هی کیمت خونه پسی هی زیمت زیبکسی
آیر یه دقه به میرم گفتی کرم چاقو وردارم زونته بزم

در انتقاد از خویشاوندان ناباب بکار می رود.

سر کوه بلند دیگی به داره برنج غل زنه دل بیقراره
برنج غل زنه باشیر میشم دلم جوش زنه سی قوم خویشم
بسازم قلعه ای دیر زولایت زدست قوم و خویش بی حمایت

در انتقاد از داماد

دوما دوست نیووه پفی هیچوقت گوشت نیووه پفی (ریه گوسفند)

در انتقاد از کار دختران نابلد بکار می رود.

کارکردن دختر زکر دنش چه بهتر

جوان بیاد دختر دائیش می گوید، که نامزد او می باشد:

خوش آن کوهی که افتوبه گلشه خوش آن دائی که دخترشه

در انتقاد هووها از یکدیگر

مُو درازم پی حُلیم ؟ هی پِنازِم مو چی تو حیلِه گَرِم
مُو کو تالِم چی دستِه کَلِم مونه چی تو تویی کَلِم

در انتقاد از زمانه

فلک در حق مو بی مُروتی کرد زمین شوره زیر پام پتی کرد

در شرایط کدبانو بودن

کُؤونوگری بارتی خواوَه تا پو پُر آرتی خواوَه

برای تهیه کره زنان محلی از مشک استفاده و بهنگام تکان دادن مشک این اشعار را می خواندند،

مَشکِه دو دو مشکِه دو دو	کره بَرَن سی کُر عامو
مشکِه دو دونالِ نالِشِه	اردو سالاری مین مالِشِه
مَشکِه جونم جالُم بَکُن	صو سَحری بیدارم بَکِن
صو سَحری برخیزُم	گُل به سر مشکِ ریزُم
مَشکِه بَرَنم به تنگ تابو	کَره در اَرِم چَن سَریابو
ای ننه مشکِه	ای جونم مشکِه
چارَقَتِ سَرُم	جُمه وَرِم
ای جونم مشکِه	عزیزم مشکِه
	سوغاتی داشتیم
	جور آینه
	امسال اسفندِه
	سال گوسفندِه
	گوسفندِه
	از قول

در انتقاد از بچه های کچل ، کودکان دست می زدند و دسته جمعی می خواندند:

کچل کچل غُروتی سوارِ اسبِ لوتی
کچل امیندَش بُورَه مُریشورِ گلش بُورَه.

اشعار و ترانه هائی که در مراسم ازدواج وسیله خانمها خوانده می‌شد

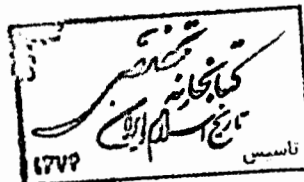
در مراسم نامزدی و عقد بندان و عروسی زن‌ها در حال کف زدن می‌خواندند:

بی رِپیم عَقْدِش بوندیم تا پدرش راضیه کد خدامون آقا حاجی حق به دست قاضیه
اِمَشو چارده شووهِی زُم چویر دُهل شو چراغون روز چراغون میبریم خرمن گل
پُل بوندید پُل بوندید زیر پُل لونه مگس دل مو به چک و لرزه شادوما از پُل گذشت
کی به تخته کی به تخته آقادو ما با زنش کی به دور تخت بگرده ای دده کلانترش

زیرَه کُفتم زیرَه کُفتم گرت زیرَه بم نشست ریت بگوید آقا دوما گرت جعده بت نشست
سر نهادم ای دریچه سر نهادم او دریچه گم گم سازایا
دورس کردم دورس کردم آقا دوما ای سر شوخویش ایَا

بیایِت رِپیم هُو کَنیم پیوندی زَنو کَنیم نازو غمزه که تو داری دَدَم عاریس په ایما چطور کَنیم
کُر زُخوم دُختر زُخوم هر دوشان ملوس ملوس یکیشون چی تَرَکَه تریکیشون چی آبنوس
آفلونی گُوَه زن خوام آفلونی گُوَه چشم چشم توبه هِل و میخک اسب بیار جهاز بکُش
دَدَم عاریس بی بی عاریس تو عزیز حونمی هر چی دارم بی تو دارم تو عزیز حونمی
از گِلارَت گل بچینم تو گلِ رازونمی

سریته دار عاریس ای سرورینه دار عاریس ای به غریبی که رِیی عِزَت پنه دار عاریس ای
در مورد کینه توزی عروس به مادر شوهر



عروس بزرگ	دیری دیری بُوریدش که نیا
عروس وسطی	چال قیلی بُکنید سیش نَدرِا
عروس کوچک	آیر اوئه که مودیمه آلا نه پدِواپا

مراسم معمول ازدواج در منطقه الیگودرز

در منطقه الیگودرز همچون مناطق دیگر کشور در زمینه ازدواج و پیوند خانوادگی مراسمی مخصوص به خود منطقه برگزار می‌گردد، هنگامی که پسر خانواده‌ای، دیگری را باصطلاح می‌پسندد و انتخاب می‌نماید، ابتدا یکی از بستگان یا دوستان خانواده آن جوان را برای جلب موافقت نظر خانواده دختر به خانه پدر دختر روانه می‌نمایند. و او در بین سخنان محبت‌انگیز خود و آگاهی از اینکه قول ازدواج آن دختر به دیگری داده نشده، از طرف خانواده پسر برای خواستگاری آن دختر اعلام آمادگی می‌کند و پس از جلب نظر و موافقت خانواده دختر، زمانی را برای آمدن پدر و مادر و احیاناً خود پسر تعیین می‌نمایند، در روز یا شب موعود تنی چند از اعضای خانواده پسر با همراه داشتن قواره‌ای پارچه و انگشتر یا وسیله زینت طلای دیگر و همراه با دسته گلی به خانه دختر می‌روند، پس از خوش و بش نمودن و خوردن چای یا میوه با اجازه پدر دختر انگشتری را به انگشت دختر می‌نمایند، و پارچه را هم بنام او در آنجا می‌گذارند که این مراسم اولیه را بُردبافه می‌نامند، باید یاد آور شوم که (این کلمه نشأت گرفته از کارخارکنی است که در بیابان پس از چیدن دسته یا باصطلاح محلی بافه ای از خار و گیاه آن را رویهم می‌نهد و سنگی روی آن می‌گذارد که وسیله باد پراکنده نشود که عمل او را بُردبافه می‌گویند).

پس افراد خانواده زمانی را برای انجام مراسم نامزدی و تعیین مقدار مهریه مشخص می‌کنند در آن زمان تعدادی از خویشان و دوستان خانواده پسر مجدداً به خانه پدر دختر می‌روند. و پس از خوردن چای و شیرینی یا احیاناً شام (زیرا معمولاً این مراسم در شب انجام می‌گیرد) یکی از سالخوردگان مجلس با اعلام فرستادن صلواتی به صاحب خانه می‌گوید که قلم و کاغذی بیاورد، پس از حاضر شدن قلم و کاغذ که معمولاً "قبلاً" در دو برگ تهیه شده است یکی از حاضرین که اطلاعات بیشتری در این زمینه دارد مامور نوشتن سند ازدواج غیر رسمی که به اصطلاح محلی پاکیره نام داده می‌شود او پس از نوشتن نام با عظمت خداوند و حدیث یا آیه قرآنی که در مورد ازدواج مناسبت دارد و نوشتن نام پسر و دختر، از بزرگترین عضو دو خانواده می‌خواهد که مبلغ یا مقدار مهریه را بگویند تا او یاد داشت نماید و پس از مقداری تعارف که رد و بدل می‌گردد، پدر دختر با توجه به امکانات مادی خانواده پسر مبلغی وجه نقد و یا اگر خانواده

پسر دارای اموال غیر منقول باشد، مقداری از آنها را پیشنهاد می‌نماید که در صورت پذیرفتن خانواده پسر با کف زدن و مبارکباد گفتن حاضرین، در آن کاغذ ثبت می‌شود، در غیر اینصورت (نپذیرفتن آن مقدار مهریه از طرف پدر پسر) دیگران پادر میانی نموده و بصورتی کار را فیصله می‌دهند و گاهی اوقات هم بعلت عدم هم آهنگی والدین پسر و دختر، کار به مجادله لفظی و قهر می‌انجامد، به اصطلاح محلی سنگشان سر هم نمی‌افتد.

در صورتیکه میان خانواده پسر و دختر توافق کامل بود، نویسنده ابتدا نام قرآن را در سر آغاز رقم مهریه ذکر می‌کند، سپس مبلغ و اشیاء مورد موافقت طرفین را نام می‌برد و پاگیره را به پدر عروس و داماد و سایر حاضرین می‌دهند که با امضاء نمودن ذیل آن، مطالب مندرج در آن را تصدیق نمایند و با قرائت صلوات و خوردن شیرینی مراسم پایان می‌پذیرد، در اینگونه مواقع موضوع مهریه در دو نسخه نوشته می‌شود که یکی به پدر دختر داده می‌شود و نسخه دیگر را پدر پسر به همراه می‌برد.

شیرینی خوران

معمولاً "چند روز بعد با موافقت دو خانواده مراسمی را به نام شیرینی خوران برگزار می‌کنند که تعداد زیادی از دوستان و بستگان دو خانواده در آن شرکت می‌کنند و هم در آن روز سردفتر ازدواج را نیز برای ثبت رسمی وقایع ازدواج دعوت می‌نمایند. و پس از صرف چای و شیرینی، سردفتر به همراه تنی چند از افراد دو خانواده به اطایقه خانمها در آن بسر می‌برند و عروس نیز روی صندلی در آن اطاق نشسته می‌رود، ناگفته نماند که سفره عقد و خوانچه عقد هم مقابل عروس چیده شده و سردفتر پس از برشمردن ارقام مهریه، وسیله سردفتر و سکوت عروس، خویشان و دوستان خانواده داماد و همچنین اعضای خانواده او مبالغی وجه نقد و یا اشیائی زینتی را که از طلا ساخته شده به عروس هدیه می‌کنند، که با اصطلاح زبان گشانه گفته می‌شود.

یکی از خانمها حاضر در مجلس ضمن گرفتن پولها و اشیاء زینتی با صدای بلند نام دهنده آن را اعلام می‌دارد، سردفتر مجدداً "گفته‌های خود را تکرار می‌کند، اینبار عروس اظهار می‌دارد که پدر و عمو و برادرانم باید اجازه دهند، با خواستن آنها به اطاق بانوان و اعلام رضایت آنها در لباس جملائی از قبیل آقا را معطل نکن، اجازه بده، بله بگو، سردفتر مجدداً "سخنان قبلی خود را تکرار می‌نماید و با امضاء دفتر ازدواج زندگی آینده و سرنوشت خود را رقم می‌زند، و مراسم در میان هلهله و با اصطلاح کِل زدن خانمها پایان می‌پذیرد، (کِل زدن باین صورت است که بعضی از خانمها همزمان با صدائی که از دهان خود خارج می‌کنند زبان خود را مرتب و با سرعت به سقف دهان خود می‌زنند و بعضی

در اثر تمرین زیاد مهارت خود را در کل زدن نشان می‌دهند).

معمولاً سه شب متوالی را برای انجام عروسی در نظر می‌گیرند، که شب اول را جاهل نشینان، و شب دوم را جانبندان و شب سوم را عروسی می‌نامند.

در شب جاهل نشینان تعدادی از جوانان هم سن و سال داماد در جشن شرکت دارند که تا پاسی از شب سرگرم بزن و بکوب و دست افشانی و پایکوبی هستند (در اصطلاح محلی جاهل بمعنی جوان می‌باشد) در شب جانبندان تعداد افراد شرکت کننده در مراسم بیشتر می‌باشد و پس از صرف شام و پذیرایی از مهمانان عده‌ای از خانمهای خانواده داماد لباس تهیه شده و اشیاء دیگری از قبیل وسائل آرایش و دستبند و گوشواره‌ای را که وسیله خانواده داماد تهیه و خریداری شده بامقداری شیرینی و یکی دو کله قند و مقداری حنا که آماده شده به خانه عروس می‌برند و پس از صرف شیرینی و حنا گذاشتن به دست عروس بر می‌گردند، پس از ساعتی از طرف خانواده عروس هم چند نفر با همراه داشتن لباس تازه خریداری شده داماد و اشیائی از قبیل پیراهن، قوطی سیگار، ساعت، تسبیح و مقداری حنای آماده به خانه داماد می‌روند و آنها نیز پس از خوردن شیرینی مراجعت می‌نمایند، همینقدر که مدعوین رفتند و بجز تعدادی از دوستان نزدیک و بستگان داماد دیگری در آنجا نبود مراسم تعویض لباس داماد انجام می‌گیرد ابتدا گوشه‌ای از یکی از اتاقها را انتخاب می‌کنند و با کشیدن پرده ای حایل میان داماد و دیگران او در پشت پرده و دور از نظر حاضرین لباسهای خود را بیرون می‌آورد و از طرف دیگر پرده یکی از دوستان تکه‌ای از لباسهای ارسالی از خانه عروس را به او می‌دهد و در میان هلهله گفتن و شاد باش (شواش)، اطرافیان داما تک تک لباسهای تازه خود را به تن می‌کند و اشیاء مربوط به خود را بر می‌دارد و کیف پولی را که مقداری پول نیز در آن وجود دارد و از طرف پدر عروس تدارک داده شده در جیب لباس خود می‌نهد، ناگفته نماند در گذشته نه چندان دور که حمام ها عمومی بود و حمامی و دلاک محلی آنها را اداره می‌کرد قبل از مراسم تعویض داماد را به حمام می‌بردند و کیسه کش حمام با وسواسی خاص داماد و همراهان او را کیسه می‌کشید و قبل از رفتن داماد با حضور دلاک یا سلمانی محل در خانه داماد، سر و صورت او را اصلاح می‌نمود و انعامی قابل توج نیز از او دریافت می‌نمود.

در سومین شب که شب عروسی نام داشت تعداد بیشتری از دوستان و آشنایان و بستگان را دعوت می‌نمودند و در منزل پدر عروس نیز مقداری از معمرین وابسته به خانواده با اعضای خانواده شان دعوت می‌شدند و پس از صرف شام منتظر آمدن افرادی از طرف خانواده داماد برای بردن عروس، می‌نشستند در ساعات آخر شب گروه بسیاری از زن و مرد و کودک بطرف خانه عروس حرکت می‌کردند و هنگام وارد شدن به خانه پدر عروس یکی از بستگان داماد سند ازدواج

یا نکاحیه را در حالیکه در دستمالی قرار داده شده بود به پدر عروس تسلیم می نمود و پس از خوردن چای و شیرینی ضمن اجازه گرفتن از پدر عروس، در میان هلهله و شادی، عروس را که در لباس سفید عروسی بود و در حالیکه دو نفر از زنان خویشاوند داماد و عروس در دو طرف او حرکت می کردند و زنی نیز آینه ای در مقابل او گرفته بود، او را از خانه پدری به طرف خانه شوهر هدایت و همراهی می نمودند.

پس از طی مقداری از راه بانتظار آمدن داماد به استقبال (پیشواز) عروس توقف می نمودند و هر چه فاصله عروس به خانه داماد کمتر بود و داماد می آمد باعث افتخار داماد و بالعکس هر چه فاصله و مسافت به خانه عروس نزدیک تر بود و داماد می رسید بر افتخارات عروس افزوده می شد به هر حال پس از رسیدن به چند قدمی عروس مقداری سکه و نقل بر سر عروس می پاشید و مراجعت می کرد، در گذشته مقداری نان و پنیر را در میان پارچه ای می نهادند که به عروس می دادند و آن را (توشه عاریس) می گفتند، و در بین راه همراهان عروس و داماد آن را باصطلاح می ربودند و با صدای ناشی از شادی بین خود تقسیم می کردند.

بهنگام نزدیک شدن عروس به خانه داماد گوسفندی را که قبلاً آماده نموده بودند سر می بریدند و سر لاشه آن را بافاصله از یکدیگر روی زمین می نهادند و می بایست عروس از وسط آنها عبور کند که این کار را خین ریزان یا خون ریزان می نامیدند و معتقد بودند که گذشتن عروس از میان سر و تنه گوسفند برای او شگون آفرین است، در آستانه در خانه مادر داماد به استقبال عروس خود می آمد و با خواندن شعر محلی هر چی دارم سی تو دارم تو عزیز خونمی و بوسیدن عروس دست او را می گرفت و به خانه وارد می شد.

در گذشته بعکس این زمان که عروس و داماد را روی صندلی می نشاندند، قبلاً یک کرسی که روی آنرا با پارچه پوشانده بودند، در محوطه خانه در کنار دیواری قرار می دادند و عروس را پس از وارد شدن به خانه داماد روی آن می نشاندند، سپس جمعیت حاضر در دو طرف مسیر ورود داماد صف می بستند و داماد در حالیکه دو یا سه انار را در جیب داشت بطرف عروس می رفت و آن انارها را یکی پس از دیگری به قسمت بالائی دیوار پشت سر عروس می کوبید و بعد روی کرسی در کنار عروس می نشست، و دست به گردن عروس می انداخت و سر و گردن او را بطرف زانوان خود خم می کرد و پس از چند لحظه از کنار عروس بر می خاست و می رفت.

پس از رفتن داماد یکی از زنان خویشاوند نزدیک داماد فرزند چند ماهه خود را که پسر بود در دامن عروس می نشاند و عروس ضمن بوسیدن او یک جفت جورابی را که قبلاً آماده نموده بود به دست آن کودک می داد و با انجام این عمل اعتقاد داشتند که فرزند اول عروس و داماد پسر خواهد بود.

در این هنگام عروس و همراهان او را که پایی (ساقدوش) می گفتند به حنجله خونه یا حجله گاه راهنمایی می کردند با پایان گرفتن ساعات اولیه شب کم کم بسیاری از مهمانان آنجا را ترک می گفتند و تنها تعدادی از نزدیکان خانواده داماد و همراهان عروس در آنجا باقی می ماندند، در این موقع یکی از مردان خویشاوند داماد همراه داماد از پله های نردبانی که قبلاً تهیه شده بود به پشت بام خانه می رفت و در پشت بام ضمن اظهار مطالبی و دستور العمل هائی داماد را برای روبرو شدن با عروس آماده می کرد.

شام عروس و داماد جداگانه طبخ و تهیه می شد و زمانیکه آنها را یکی از نزدیکان بهم معرفی می نمود و باصطلاح دست به دست می داد، صرف می نمودند در آغاز وارد شدن به حجله ابتدا چادر عروس را از سر او بر می گرفتند و عروس اول از کار او ممانعت می نمود و پس از گرفتن مبلغی پول به نام رینما (رونما) چهره خود را به او می نمود، آنوقت داماد چادر عروس را در کف اطاق پهن می نمود و دو رکعت نماز روی آن چادر می خواند، از آن پس تنی چند از افراد باقیمانده در آنجا سرگرم بازی می شدند و ساقدوشها و سایرین در انتظار انجام مراسم زفاف آن دو می نشستند و با بیرون آمدن داماد از حجله و اعلام انجام امر زناشویی از طرف یکی از ساقدوش ها با نشان دادن دستمالی خونین که بیانگر باکره بودن عروس بود، نوازنده ای که برای این منظور در آنجا نگه داشته شده بود شروع به نواختن ساز خود می کرد.

گاهی اوقات در یکی از اینگونه مراسم چنانچه داماد از عهده انجام عمل زناشویی بر نمی آمد عقیده داشتند که داماد را جادو کرده و باصطلاح محلی بسته اند، بناچار یکی از دوستان و همسالان او را به نزدیک گورستان شهر می بردند و او را چند بار گرد گورستان می گرداندند و اعتقادشان بر این بود که با این عمل مشکل او حل خواهد گردید.

روز دیگر عده ای از نزدیکان به خانه عروس برای صرف غذای همان روز برای خوردن ناهار عاریس (نهار عروسی) دعوت می شدند، قبل از ظهر یا بعد از ظهر همان روز خویشان و دوستان (زن و مرد) در اطاق عروس حاضر می شدند و ضمن گفتن تبریک هر کدام فراخور امکانات و شخصیت و درجه قرابت خود مبلغی پول یا هدیه ای را که معمولاً از وسایل خانگی بود به عروس می دادند، این مراسم را پایتختی یا پاچنجله می گفتند.

این رسم دیرینه و جالب و در عین حال مردمی در تامین قسمتی از هزینه عروسی که خود سنتی انسانی و در خور ستایش بود به صورت دیگر هم انجام می گرفت به اینصورت که پس از صرف غذا سلمانی محلی با یک سینی به اطاق مهمانان وارد می شد و سینی را نزد کسی که از همه از نظر سن و شخصیت بالاتر بود می گذاشت و آن مرد با توجه به شخصیت و امکانات خود مبلغی پول را در سینی قرار می داد، سپس سلمانی همینطور سینی را به ترتیب سن و شخصیت نزدیک

میهمانان می‌نهاد و هر کدام مبلغی پول در سینی می‌نهادند، بهنگام نهادن پول سلمانی ضمن شمردن مبلغ داده شده، با صدای بلند مقدار آن را اعلام نموده و می‌گفت خانه آباد آقای فلانی چقدر، خدا برکت بدهد در اینجا بد نیست داستانی را که در مراسم عروسی در یکی از روستاهای منطقه اتفاق افتاده، بازگو نمایم، شخصی که نام او حسن پرویز و از اهالی خود شهر الیگودرز بوده و به شغل چوب داری یعنی فروش گوسفند اشتغال داشته، پس از فروش گوسفندان خود، در یکی از سفرهایش به خانه یکی از دوستان روستائی خود در دهی به‌مراه چوپان خود و سگی که همراه داشته وارد می‌شود، تصادفاً صاحبخانه مراسم عروسی فرزند خود را برگزار می‌نموده و در آن روز تعدادی از اهالی روستا از جمله تتی چند از خوانین منطقه در آن عروسی مهمان بوده‌اند، بهنگام ورود مرد چوب دار الیگودرزی به اطاقی که میهمانان در آن نشسته بودند، کسی به او توجهی نمی‌نماید و جائی برای نشستن او باز نمی‌کنند و باصطلاح به او محلّی نمی‌گذارند، آن مرد که مورد تحقیر قرار میگیرد ناگزیر در صفّ نعلی خانه و دم در اطاق می‌نشیند، بعد از غذا سلمانی ده بر حسب معمول با سینی، برای جمع آوری هدیه مهمانها که عاریسونه نام دارد وارد اطاق می‌شود مرد الیگودرزی سینی را در دست سلمانی میگیرد و جلو خود می‌گذارند.

و همه سکه هائی را که از فروش گوسفندان بدست آورده به سه قسمت تقسیم نموده و در سینی جای می‌دهد، و بصدای بلند اعلام می‌دارد که این مبلغ سهم خودم و این مبلغ سهم چوپانم و این مبلغ سهم سگم می‌باشد، هر کس از مقدار سهم من کمتر بدهد از خودم کمتر است و هر کس از مقدار سهم چوپانم کمتر بدهد از چوپانم کمتر است و هر کس از سهم سگم کمتر بدهد از سگم کمتر می‌باشد، با توجه به مبلغ، پولی را که در آن زمان در روستا به رسم هدیه عروسی میداده‌اند در مقام مقایسه با پولی که مرد الیگودرزی در سینی نهاده بود بسیار کمتر بوده، هر یک از مهمانها به تگاپو افتاده و با قرض گرفتن از یکدیگر و نوشتن حواله و آنچه را که همراه داشته‌اند، اگر چه بهیچوجه با هیچیک از سه قسمت پولی را که آن مرد پرداخته قابل مقایسه نبوده، مبلغ قابل توجهی را برای میزبان خود در نظر می‌گیرند و پرداخت می‌نمایند و با سرافکنندگی و شرمساری در برابر کار آن مرد، آنجا را ترک می‌کنند، پس از رفتن مهمانها صاحب خانه که پول قابل توجهی نصیبش شده ضمن اظهار تشکر پول مرد الیگودرزی را به او پس می‌دهد، ولی او از گرفتن پولها امتناع نموده و می‌گوید پولی که از کمر بند مرد برداشته شد به کمر او بر نمی‌گردد.

در سومین شب بعد از عروسی مراسمی بنام دوما سلّم (داماد سلام) برگزار می‌شد، از طرف خانواده های عروس و داماد و عده‌ای از آشنایان و بستگان برای صرف شام به منزل پدر عروس دعوت می‌شوند و عروس و داماد نیز در آن مراسم شرکت می‌نمایند و داماد بهنگام وارد شدن و برخورد با پدر زن خود، مرسوم بود که دست او را ببوسد، و در هنگام

صرف شام داماد اجازه نداشت که باصطلاح به سفره دست دراز کند و غذا بخورد تا اینکه پدر زن او هدیه ای را برای او اختصاص می داد آنوقت بخوردن غذا مشغول می شد.

هفته حموم

در پایان هفته تعدادی از دوستان و خویشاوندان همراه عروس به حمام عمومی شهر می رفتند و پس از شستشوی خود به خانه بر می گشتند.

مراسم تولد نوزاد

هرگاه زنی احساس درد زایمان می نمود، قابله تجربی را به خانه فرا می خواندند و او یک سینی بزرگ مسی که مجموعه (مجموعه) نام داشت در یکی از اتاقهای خانه قرار می داد، تعدادی خشت را میان آن در دو ردیف رویهم قرار می داد و مقداری خاک کُ سینی می ریخت وزن زانو را روی آن می نشاندند و چند تن از دوستان و بستگان زن اطراف او قرار می گرفتند.

بعد از فارغ شدن باصطلاح محلی یا زایمان، زن را در بستری که قبلاً تهیه شده بود، می خواباندند و نوزاد را در قنداقه (قنداق) می پیچیدند و ابتدا اندکی آب قند که معمولاً "با کمی تربت همراه بود به دهان او می ریختند و این عمل را سق برداشتن کودک می گفتند، هرگاه نوزادی بی تابی بیش از حد داشت معتقد بودند که گوشش درد می کند و بنابر تجویز زنانی که در مداوای تجربی اطلاعاتی داشتند ریشه گیاهی بنام پیخ قلمور را می سائیدند و با آب مخلوط می کردند و با انگشت به درون و بیرون گوش نوزاد می مالیدند، در روز اول تولد به کودک کره و بارهنگ مخلوط می خوراندند، و مادر نوزاد تا ده روز حق نداشت که آب بنوشد، و غذای ده روز او پر چرب و بخصوص خوراکی بود که از آرد بو داده و روغن تهیه می شد که آن را پرشتوک می نامیدند، بعد از زایمان چون معتقد بودند که موجودی بنام آل بسر وقت مادر نوزاد می آید و جگر او را در می آورد و لب رودخانه می گذارد. سیخی آهنی را که پیازی به نوک آن زده بودند بالای سر او می گذاشتند مقداری آرد و روغن هم به ناف نوزاد می مالیدند، و بجای پودر از خاک باران خورده و آفتاب زده استفاده می نمودند، روز اول باصطلاح محلی نوزاد را مَهر می نمودند و اگر دختر بود گوش او را سوراخ می کردند و کسی اجازه نداشت که او را ببوسد، هرگاه کودکی بسیار می خوابید می گفتند سِر شده است، باید پنبه را پنبه لَه پر گردد برای اینکار مقداری پنبه آماده می نمودند و از سر تا پای نوزاد را با آن پنبه ها نقطه چین می نمودند. سپس

نوک آن پنبه‌هایی را که روی لباس نوزاد گذاشته بودند آتش می‌زدند و سپس سه، چهار عدد ترکه یا جوانه درخت را به اندازه قامت نوزاد می‌بریدند و پس از اینکه هفت دختر را به ردیف و می‌داشتند و نوزاد را از میان پای آنها رد می‌نمودند شاخه‌های درخت را بیرون می‌بردند یکی را به پشت بام و یکی را به حیاط منزل و آخری را به آب جاری می‌انداختند.

مراسم حمام ده روز

روز دهم زایمان نوزاد را به حمام عمومی شهر می‌بردند و پس از شستشو سه لگن آب روی کودک می‌ریختند که باین کار غسل مولود می‌گفتند، اگر نوزاد پسر بود کاردی به سر قنداق او می‌زدند و اگر دختر بود یک قیچی به کمر او می‌بستند، در مدت ده روز اول زایمان نمی‌بایست زانو تنها بماند چون خطر آل بردگی هنوز وجود داشت.

هرگاه نوزادی تب می‌کرد معتقد بودند او را نظر نموده یا چشم زخم زده‌اند و برای دفع چشم زخم مقداری نخ سفید و کبود رنگ تهیه می‌کردند و با توجه به افرادی که در مدت زایمان و بعد از آن به آنجا آمده بودند و پس از بردن نام هر یک از آنان یک گره به ریسمان می‌زدند، سپس آن را با اسفند می‌سوزاندند و دود آنرا زیر پای کودک می‌گرفتند، سپس باقیمانده آن را به پیشانی و گونه‌ها و چانه نوزاد می‌مالیدند و آنوقت باید کسی سؤال می‌کرد که به چه کاری مشغولید، و یکی از زن‌ها پاسخ می‌داد، چهار خال قهوه می‌کشم و قسمتی از آنرا هم سر چهار راه می‌نهادند.

هرگاه کسالت نوزادی طولانی می‌شد یک قرص نان و یک عدد پیاز و یک تکه زغال و یک سکه بالای سر او می‌نهادند (و صبح عَلَى الطَّلوع) یا سپیده دم آنرا جلو در مسجد می‌نهادند و معتقد بودند این نذری است که حضرت فاطمه علیهما السلام برای فرزندان خود می‌نمود، با گذاشتن چهل روز از زایمان، چهل عدد ریگ را با شانه مخصوص مادر نوزاد در یک لگن حمام می‌نهادند و روی آن آب می‌ریختند و زیر ناودانی که رو به قبله کار گذاشته شده بود پس از اینکه می‌گفتند (نیت می‌کنیم چله جن، پری، پرزاد، و ادم و آدمیزاد، بریدم که بریده باد) می‌گذاشتند و پس از گفتن این کلمات آب لگن را بر سر نوزاد می‌ریختند.

در تمام مدت ده روز اول زایمان اگر مسافری به خانه وارد می‌شد می‌بایست کودک را در آغوش بگیرد و اگر گوشت از قصابی خریداری نموده بودند می‌بایست گوشت را روی زمین می‌نهادند و نوزاد را از روی آن عبور می‌دادند و معتقد بودند که با این کارها چله مسافر و گوشت به کودک نمی‌افتد، و یا اگر در این مدت ده روز کسی فوت کرد نخی از کفن او می‌آوردند و به دست کودک می‌بستند که تا چله مرده به او نیفتد. ناگفته نماند که در روز اول زایمان پدر

خانواده نوزاد را در آغوش می‌گرفت و به گوش راستش اذان و به گوش چپش اقامه نماز می‌خواند.

ختنه سوران

در بعضی خانواده‌ها نوزاد پسر را روز دهم تولد سنت یا ختنه می‌نمودند و در بعضی خانواده‌ها این عمل در سن چند سالگی کودک انجام می‌شد، روزی را برای انجام کار در نظر می‌گرفتند، و عده‌ای از نزدیکان خانواده را دعوت می‌نمودند و باصطلاح دلاک یا سلمانی محل را خبر می‌کردند و او کودک را بر روی یک لانجین که وارونه گذاشته بودند می‌نشانید و کار ختنه کردن کودک را به پایان می‌برد و سپس مقداری پیه گوسفند در محل بریدگی می‌گذاشت (گاهی اوقات بعلت عدم رعایت نظافت و آلوده بودن تیغ سلمانی، زخم محل بریدگی عفونت می‌کرد و روزهای طولانی کودک را ناراحت می‌داشت) بعد از عمل، کیسه‌ای را به اطراف زخم گِره می‌زد و لنگی را زیر کمر کودک می‌بست که بجای شلوار کودک به حساب می‌آمد و تا هنگام بهبود زخم به کمر طفل بسته بود، از روز سوم تولد نوزاد بانوان خویشاوند خانواده با رفتن به خانه والدین نوزاد (مقداری نبات یا کله‌ای قند یا مبلغی پول با خود همراه می‌بردند) باصطلاح از مادر دیدن می‌کردند.

خون ریزی، حجامت و تیغ زدن گوش کودکان

همه ساله در بیشتر خانواده‌ها و در فصل تابستان معمول بود که برای تامین تندرستی و صحت مزاج، باصطلاح خون بگیرند، در بزرگسالان خون گرفتن با حجامت کردن و تیغ زدن میان دو کتف آنها انجام می‌شد و در خردسالان با تیغ زدن قسمت بالای گوش صورت می‌گرفت، این کارها یا بوسیله سلمانی محلی یا وسیله زنان کولی دوره گردی که در تابستان در یکی از کشتزارهای نزدیک به شهر چادر زده بودند عملی می‌شد که متأسفانه گاهی بعلت عدم رعایت بهداشت و آلوده بودن تیغ سلمانی محل حجامت عفونی می‌شد و موجبات ناراحتی را فراهم می‌آورد و آخر الامر کار به پزشک و جراح می‌کشید.

مراسم ختم انعام

در موقعیکه یکی از افراد خانواده‌ای به سفر می‌رفت یا خدای ناخواسته مریض می‌شد، جهت تندرستی و سلامت مسافر و مریض وسیله اعضای خانواده مراسمی برگزار می‌گردید، بدین صورت که عده‌ای از افراد با سواد بخصوص آنهاثیکه در قرائت قرآن مهارت داشتند به خانه دعوت می‌شدند و آنها بصورت گروهی و با صدای آهسته سوره انعام را تلاوت

می‌کردند، تعداد این افراد می‌بایست ۳ یا ۵ یا ۷ نفر و حتماً طاق باشد.

برای مسافر سورة انعام رابه پنج قسمت تقسیم می‌کردند که در انتهای هر قسمت و اول یکی از آیات مشخصه از خواندن خود داری می‌کردند یکی از افراد آیه اُفُوض امری الی الله را چهل و یک بار تلاوت می‌نمود سپس دوبار خواندن سوره ادامه می‌یافت تا قسمت دیگر که در هر قسمت همان آیه قرائت می‌شد تا سوره به پایان می‌رسید و با دعای یکی از حاضرین مراسم پایان می‌یافت، ولی در مورد مریض سوره انعام در سه قسمت و بهمان گونه قرائت می‌شد.

سوگواری

مراسم سوگواری در منطقه الیگودرزی با اندک تفاوتی که با مراسم سایر نقاط کشور دارد، انجام می‌گیرد بهنگام مُشْرِف به موت بودن و حالت احتضار افراد، سالخوردگان فامیل در اطراف بستر محتضر گرد می‌آیند و در حالیکه قلباً ناراحت هستند او را به خواندن آیات قرآن و فرستادن صلوات تشویق می‌کنند، گهگاهی مقداری شربت قند مخلوط با کمی تربت مزار ائمه هدی علیهم السلام به گلوی او می‌ریزند، پس از درگذشت آن فرد مردان جوان محله با همکاری یکدیگر مراسم قبر کنی و تشیع و تغسیل و تدفین او را به پایان می‌برند، بهنگام تکفین مُتَوَفّی انگشتی را که نام پنج تن از خانواده رسول اکرم بر آن حک شده زیر زبان او می‌گذارند.

بعد از پایان مراسم دفن میت دوستان و بستگان خانواده مرحوم با خواندن سوره حمد به همراه بازماندگان بطرف خانه آنها می‌روند و جلو در خانه پس از قرائت حمد و سوره و ابراز همدردی آنجا را ترک می‌کنند، در سومین روز در گذشت با نصب اعلامیه به در و دیوار شهر زمان و مکان محل برگزاری مراسم یاد بود را به اطلاع عموم می‌رسانند و پس از پایان گرفتن مجلس یاد بود باتفاق بازماندگان اهالی محله به محل خاک سپاری مُتَوَفّی می‌روند و دوباره پس از خواندن حمد و سوره آنها را تا منزل همراهی می‌کنند و با خواندن مجدد فاتحه و ابراز همدردی محل را ترک می‌گویند.

پس از مدت چهل روز از گذشتن زمان فوت، مراسم چهلم نیز به مانند مراسم سومین روز درگذشت انجام می‌گیرد، و پس از پایان آن مراسم تنی چند از بستگان نزدیک و دوستان با همراه داشتن چند کیسه حنا و مقداری نبات به خانه بازماندگان می‌روند و از آنها می‌خواهند که لباس سیاه را از تن بیرون کنند و باصطلاح آنها را از عزا در می‌آورند.

شیر وَرَه (یا همکاری زنان الیگودرز در تهیه فرآورده های شیری)

در گذشته نه چندان دور هر خانواده تعدادی گوسفند جهت تأمین لبنیات مورد نیاز خود در منزل نگهداری می کرد و از آنجائیکه شیر چند گوسفند برای تهیه پنیر و روغن سالانه اهل خانواده کافی نبود زنان با همیاری یکدیگر مشکل تهیه مقدار بیشتر فرآورده های شیری خود را با عملی که به آن شیر وَرَه می گفتند حل می نمودند و آن بدینگونه بود که هر هفته یا دو هفته یکبار تمام زنانی که با هم شیروره می نمودند شیر دوخته شده صبح و شام گوسفندان خود را به یکی از زنان تحویل میدادند و مقدار شیر را در ظرفی می ریختند و با یک چوب درخت موئی که بصورت دو شاخه تهیه شده بود و در لهجه محلی به آن لَله می گفتند اندازه گیری می کردند در این دو هفته زنی که نوبت تحویل گرفتن شیر دیگران با او بود از شیر جمع آوری شده همگی فرآورده های شیری خود را تأمین می نمود و پس از یک یا دو هفته نوبت به یکی دیگر از آنان می رسید و همینطور این کار تا پایان سال ادامه پیدا می کرد.

بازیها و سرگرمیها

علاوه بر بازیهایی که جنبه نوعی ورزش نیز داشت و کودکان و جوانان و احیاناً افراد میانسال نیز در آنها شرکت می نمودند (نام آن بازیها در محل مناسب ذکر خواهد شد) بهنگام شب بخصوص شبهای بلند زمستانی اغلب همسایگان و دوستان برای شب نشینی و وقت گذرانی دور هم جمع می شدند و ضمن خوردن آجیل و تنقلات دیگر از قیل نخودچی کشمش، میوز و سنجد خود را با خواندن کُتبی از قیل امیر ارسلان، جوهری، جودی، حمله حیدری، سمک عیار و شاهنامه سرگرم نمودند با توجه به اینکه آترمان همه شرکت کنندگان معلومات کافی برای خواندن نداشتند، یکی دو نفر که از عهده این کار بر می آمدند به نوبت کتابخوانی می کردند و دیگران در سکوتی کامل به سخنان او گوش فرا می دادند.

اما کار شاهنامه خوانی از عهده هر کس ولو اینکه معلومات خواندن هم داشته باشد ساخته نبود چراکه برای اینکار می بایست صدای رسا و چند دانگی آواز داشته باشد، و بخصوص ضمن خواندن داستانهای حماسی همانند نقالان خانه های قدیم می بایست ضمن خواندن، با حرکات مناسب موقعیت داستان رزمی را برای حاضرین مجسم نماید. باید دانست که اجراء این مراسم علاوه بر بالا بردن اطلاعات تاریخی شنونده روح سلحشوری و شجاعت را در آنها تقویت می نمود، شاهنامه خوانان معروفی که بوده و هستند از جمله آقایان بُسحاق اهل روستای باؤکی و یکی میرزا ولی عظیمی اهل روستای مُغانک مشهدی حسین نعمت اللهی ساکن محله پونه زار و بالاخره آقای حسین سلحاحی فرزند ارشد

مرحوم استاد محمد سلاخی یکی از هنرمندان با ارزش الیگودرز می‌باشند، باید یاد آوری نمایم که آقای حسین سلاخی از ذوق ادبی نیز برخوردار بوده و بسیاری از اشعار حماسی و رزمی فردوسی را حفظ دارند.

دیگر از سرگرمیهای شبهای بلند زمستان مردم منطقه گُل به دامنه یا گل بازی بود و طریقه انجام این بازی به این صورت بود که حاضرین به دو دسته تقسیم می‌شدند و شیء ای را که در میان مشت جا می‌گرفت انتخاب نموده و پس از پُر تاپیک (پُر و پوچ کردن) در زیر کرسی در میان مشت یکی از شرکت کنندگان می‌نهادند و آنوقت هم آهنگ و همزمان همه دست‌های خود را به روی کرسی می‌نهادند، افراد دسته مقابل می‌بایست بازیرکی و فطانت تشخیص بدهند که آن شیء باکیست و بازدن مشت به روی دست آن کسیکه آن شیء در دست اوست، باصطلاح مشت او را واکنند و شیء را از آن دسته خود نمایند.

مراسم مربوط به کشاورزی

بنا بر یک تقسیم بندی قدیمی آب و ملک متعلق به الیگودرز به هشت دانگ تقسیم می‌شده که هر دانگ شامل ۲۶ شعر و مجموعاً آب و ملک الیگودرز به ۱۲۸ شعر تقسیم شده است در گذشته الیگودرز مالک عمده‌ای نداشته و صاحبان زمینهای مزروعی اغلب خرده مالک بودند، که هر کدام چند شعیری از آن را دارا بوده‌اند.

در آغاز فصل بهار هر مالک در مقابل هر شعر ملک که دارا بود می‌بایست کارگری را جهت لای روبی نه‌ری که زمینهای مزروعی از آن مشروب می‌شد معرفی و اعزام دارد، این عده ۱۲۸ نفری زیر نظر یک نفر که سمت نظارت به کار آنها را داشت و سرریل دار نام داشت پیل داران را در کار خودشان رهبری می‌نمود به کار مشغول می‌کرد.

ابتدا وسیله همان سرپرست که با تصویب صاحبان ملک اختیار مطلق در نظارت کار آن پیل داران حتی تنبیه و مجازات آنها را نیز داشت طول نه‌ری را که می‌بایست لای روبی شود بوسیله دسته پیل مشخص و به قطعات متعدد تقسیم که هر قطعه را یک مات می‌گفتند و ۱۶ نفر کارگر اعزامی مالک یک دانگ می‌بایست آنرا لای روبی نمایند.

چنانچه مالکی از فرستادن کارگر، جهت لاروبی امتناع می‌نمود در ازاء یک روز یک کارگر می‌بایست ۵۲ ریال وجه نقد بعنوان جریمه می‌پرداخت، حقوق سربلدار را مالکین با توجه به مقدار ملک که در اختیار داشتند می‌پرداختند، ۱۶ نفر کارگران یک دانگ ملک به هنگام استراحت و صرف غذا در کنار هم می‌نشستند و غذای خود را روی هم نهاده و می‌خوردند، اگر پس از پایان کار لاروبی، کارگران دانگی، از لاروبی مات خود بر نمی‌آمده می‌گفتند مات آن دانگ مانده است و بقیه کارگران ماندهای دیگر که کار خود را به پایان رسانده بودند اطراف آنها جمع می‌شدند، ابتدا سرریل

دار می گفت آبار آبار ای لوتته، ای حوتته و سپس کارگران دسته جمعی همین جمله را با صدای بلند تکرار می نمودند و کارگرانی که کارشان به پایان نرسیده بود با شرمندگی و تلاش بیش از توان خود سعی داشتند کار خود را پایان دهند که مورد تمسخر بقیه کارگران قرار نگیرند.

إسبار کردن (بیل زدن باغ): یکی دیگر از مراسم سنتی مردم الیگودرز که از حس نوع دوستی و تعاون در بین اهالی نشأت می گرفت کار إسبار یا بیل زدن باغ های انگور بود، با توجه به اینکه در گذشته یکی از محصولات تولیدی الیگودرز انگور بود و اغلب زمینهای اطراف شهر که امروزه تبدیل به ساختمان شده تاکستان بود و اغلب مردم الیگودرز که هر کدام یک یا چند جریب یا باصطلاح محلی چند گیری باغ مُعَب داشتند و کار بیل زدن آن باغ به تنهایی از عهده مالک ساخته نبود در بامداد یکی از روزهای اول فصل بهار تعدادی از باغ داران و کشاورزان همسایه برای کمک به صاحب باغ در حالیکه هر کدام بیل إسبارهای روی دوش خود نهاده بودند بیابا کسی که میخواستند در کار بیل زدن به او کمک کنند وارد می شدند باید یاد آوری نمود که همراه داشتند بیل إسبار نام داشت که کفه ای مثلث شکل داشت و لبه باریک آن از آهن ساخته شده بود، و در قسمت انتهایی دسته چوبی بیل که معمولاً از نوعی درخت بید بهمین نام تهیه شده بود قرار داشت، و تکه ای از تنه درختی را که تراشیده بودند و بشکل نیمه رکابی در آمده بود و وسط آن سوراخی تعبیه شده بود که دسته بیل براحتی از آن عبور می کرد و اسبار نام داشت قبل از کف بیل به قسمت انتهایی بیل گذاشته شده بود می نهادند. تا إسبار کننده بهنگام کار یک پای خود را روی آن بگذارد و بتواند با فشار بیشتری بیل را به خاک فرو کند این کارگران قبل از شروع به کار بیل زدن باغ ناشتایی می خوردند و پس از خوردن صبحانه در یک صف قرار می گرفتند و شروع به بیل زدن باغ می نمودند، تقریباً در ساعت ۱۰ صبح کار خود را تعطیل می کردند و به خوردن غذائی که معمولاً "خاگینه یا تخم مرغ آب پز و کره بود مشغول می شدند، پس از صرف غذا دوباره به کار مشغول می شدند و در ساعت ۱۲ تا ۱ بعد از ظهر مجدداً غذا صرف می نمودند و تا ساعات انتهایی روز إسبار می کردند.

و عصرانه نیز در آخرین ساعات روز خورده می شد و تا غروب آفتاب به کار خود ادامه می دادند و چنانچه کار بیل زدن باغ پایان نمی پذیرفت، روز دیگر کار را از سر می گرفتند لازم بیاد آوری است که اینگونه کار کردن بدون دریافت مزد، کار می کردند و کارگر بدون دریافت اجرت را هیازه می نامیدند.

کارگران دیگری بودند که در بعضی خانه ها تمام سال و یا چند ماهی از سال را در خدمت صاحب خانه پیاپی می رساندند و تنها در ازاء کار خود غذای خود را در آن خانه می خوردند، به این عده از کارگران إشکم تله می گفتند.

گذشته از کار درو محصول به صورت انفرادی از طرف مالک زمانی نیز برای درو محصول بصورت دسته جمعی در نظر گرفته می شد که سهم درو محصول یک دانگ را یک بنکو می گفتند.

کار تهیه ماست و دوغ و خوراک روزانه هر ۱۶ نفر را هر روز یکی بعهده داشت که به نوبت تغییر می کرد و گاهی از اوقات که کار درو شبها نیز انجام می گرفت (درو شب را باصطلاح سر بُر می ماندند) تهیه غذای شبانه نیز هر شب بعهده یکی بود.

اگر گروهی از درو محصول خود در زمان معین فراغت پیدا نمی کرد می گفتند، بُره او شکسته است. دروگران دیگر او را یاری می دادند که درو خود را به پایان برسانند، هر دسته گندم یا باصطلاح محلی هر بافه یا دسته بزرگ از چند کُزه دسته کوچک تشکیل می شد که دروگر دسته های کوچک محصول را که کُزه نامیده می شد رویهم انباشته می کرد و یک بافه درست می کرد، گاهی اوقات کارگر کُزه ای از محصول را فراموش می کرد که بردارد در این هنگام دروگران دیگر می گفتند فلانی زاییده است، و ضمن ریشخند نمودن آن دروگر او را به جریمه ای که معمولاً "تهیه یک وعده غذای سایر دروگران بود محکوم می نمودند.

شرح اسامی و انواع بازیهای کودکان

بر حسب اقتضای سن در گذشته در الیگودرز میان کودکان بازیهای معمول بود که موجبات سرگرمی بچه ها را فراهم می نمود، بهنگام یارگیری و انتخاب همکار در بازی دو نفر از کودکان که نسبت به دیگران برتری سنی و جسمی داشتند در کنار میدان بازی می ماندند، و بچه های دیگر دوبدو در حالیکه دست در گردن یکدیگر داشتند به طرف آن دو نفر ارشد بازیکنان می رفتند و با گفتن این نیمه شعر محلی (سِلَیْ مِلَازْ، اَلْکُم کِلَا) که از نظر لغوی حتی برای همه بی معنی و نامفهوم بود. منتظر می ماندند تا آن دو نفر، جدا جدا یکی از آنان را برای همکاری تیم و دسته خود برگزینند و این عمل را باصطلاح محلی (دِرْمِیْدَن) می گفتند:

اسامی بازیهای مختلف کودکان الیگودرز در گذشته بدین قرار است، اِز موداری، اَوچَلَه، اَوپرکُ چَند اَخورک، پُر تاپیک، تیچ تاج وَج، ... س به ریش، چَق بازی، حَولامی لَیقه، دَس به چالَه، دیش بازی، ذَمبَلَه زو، خَز شَلَه، شِلَه گَر مَه، قِلا قِلا، کُوشک، کَلَا کُوشک بَرک، گل به دامنه، گُول بازی، گِیمی دِرار شاخ پُر حیدری دِرار.

مبحث دستور زبان بر مبنای گوش الیگودرز

گوش و لهجه ساکنین شهرستان الیگودرز همانند گوش و لهجه سایر مناطق کشور از قواعد کلی و مدون دستور زبان فارسی برخوردار است، ولی در بعضی موارد بعثت کثرت استعمال کلمات و احیاناً متأثر بودن از لهجه محلی جهت سهولت تلفظ که لازمه هر گویشی است، پاره‌ای از حروف کلمات و آواها حذف شده و یا حالت ابدال و تصحیف یافته است.

اگر چه اظهار نظر در مورد دستور زبان که امری فنی و علمی است مسئله‌ای دشوار و معنی به است و با بضاعت مُرجاة این بنده در زمینه دستور زبان چون زمینه‌های دیگر بر این کار مجازم نمی‌دارد ولی در حد آگاهی و توان خود بررسی مطالب دستوری لهجه و زبان مردم الیگودرز را بدینگونه عرضه می‌دارم.

هنگام جمع بستن حروف "ان" و "ها" که از نشانه‌های جمع کلمه در فارسی هستند حروف "ه" و "ن" در کلمه دیده نمی‌شود. مثلاً در جمع دو کلمه کتاب و درخت، کتاباو درختا تلفظ می‌شود، گاهی اوقات الف نشانه جمع بصورت مصوت کوتاه و ضمه خوانده می‌شود، مثال:

دُختر یعنی دخترها و کُتر یعنی پسرها و زُن یعنی زن‌ها گفته می‌شود، در کلمات مختوم به "الف" و "واو" مضمومی به آخر کلمه اضافه می‌شود. گاؤ (گاوها) پیاؤ (مردها)

اسم فاعل و اسم مفعول

در ترکیب و یا کلمه‌ای که مفهوم اسم فاعل دارد علاوه بر استفاده از نشانه‌های معمول در زبان فارسی از مصوت بلند او استفاده می‌شود، مثال تُماریزو (آرزومند) پیزوازو (سخن‌چین)، و گاهی اوقات علاوه بر مصوت "او" حرف "ل" به آخر کلمه نیز اضافه می‌گردد، مثل: گَدول (شکمو)، در اسم مفعول نیز از نشانه "ه" به آخر بن ماضی استفاده می‌گردد. مثال: خُفتیده (خوابیده)، مَنده (خسته)

اسم جمع

علاوه بر اسامی جمع که در زبان فارسی رایج است کلمات دیگری که مفهوم اسم جمع را دارا می‌باشد و مخصوص گوش الیگودرز است در این لهجه دیده می‌شود، مثل: مَندال (گله بره)، گایِل (گله گاو)، جَرَقَه (گروه)

اسم مرکب

گذشته از اسامی ساده و مرکبی که در زبان فارسی معمول است، اسامی مرکب خاصی نیز ویژه گوش الیگودرز به چشم می‌خورد، مثال: آلاکُنک (کفش دوزک)، (بویشلیمانک)، (هدهد).

اسم آلت

در گوش الیگودرز اسم آلت به دو صورت ساده و مرکب دیده می‌شود، اسم آلت ساده مانند: وُزُز (نوعی پاروی برف روی) آشیر (وسیله بیاد دادن گندم در خرمن).

اسم آلت مرکب مانند: یِنچه کُن (بیلچه مورد استفاده در چیدن علف)، بیل پارو (نوعی بیل کفه پهن)، بیل اِسبازه (نوعی بیل نوک باریک) برداش (سنگی مخصوص تیز کردن داس)، سُنده سیلام (گل مژه)، پَلَمْجَه (توسری) پِلَاجوی (بی ریخت)، دَنگَلور (آویزان).

اسم مصغر

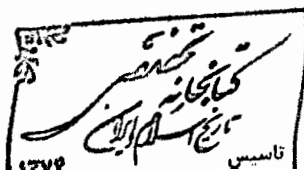
برای تصغیر اسم از پسوند متعددی مانند وُله، قاله، له، لاکه، استفاده می‌شود. مثال: جُمُولَه (کاسه کوچک)، داشقالَه (داس کوچک)، کِزَلَه (کوزه کوچک)، نِشگَلاکَه (عدس کوچک)، رُولَه (فرزند کوچک).

جامد و مشتق

اسامی جامد فراوانی در گوش الیگودرز دیده می‌شود، از جمله لِف (سیل) پَت (بینی)، نِشگ (عدس)، تِشگ (خورشید)، و اسامی مشتق رایج مثال، نِشگو (خوراک عدس) سَر اَشکِن (سوپ اضافی سر سفره) گیمی درار (نوعی بازی کودکان)، اوز لال کُنک (نوعی حشره آبی)، جُل وُز چِن (جارختخوابی).

اسم ساده و مرکب

اسم های ساده در گوش و لهجه الیگودرز بسیار زیاد است، از جمله: وار (مرغ جوان)، لِف (سیل) لاس (پهن تر)، و اسامی مرکب عبارتند از، پَنَدِیلِق (امعاء و احشاء)، زیر شیف (محل ریزش آب از توره آسیا)، سُنده سیلام (گل مژه)، گَر تِلِله (گرد باد).



مصدر

در گویش الیگودرز در مصدر اصلی همانند قواعد معمول دستور زبان از بن ماضی و پسوند "ن" استفاده می‌شود، که به دو صورت لازم و متعدی بکار می‌رود مصادر فعل لازم از این قرار است:

شیستن (بهم خوردن)، یَلْقِشْتَن (له شدن)، چَلْسْتَن (از پا در آمدن)، تِلْپِشْتَن (پاره شدن)، پِلِشْتَن (درخشیدن)، تیجستن (پخش شدن)، پیسستن (پوسیدن)، مایسستن (ماسیدن)، پَنگِرِستن (اخم کردن)، پیازستن (خاکستر شدن آتش)، چیلیسستن (پژمرده شدن). مصدر خوابیدن بر خلاف دستور زبان فارسی که از بن مضارع ساخته شده با بن ماضی می‌آید. خفتیدن.

اسم مصدر، حاصل مصدر، مصدر مَرخَم

در گویش الیگودرز علاوه بر اسم مصدر و حاصل مصدر و مصدر مَرخَم معمول در دستور زبان سراسری کلماتی که مفهوم مصدر دارند، بصورت های زیر بکار می‌روند.

مثال: پیزواز (سخن چین)، بُی بَری (حرکات حیوان نر بخصوص گوسفند و بز در مقابل جنس مخالف)، پَریت (حرکات پرنده بعد از سر بردن)، پیرونی (حالت غش در اطفال کوچک)، زِشت (سوزش ناشی از زخم و درد) زسِتمونی (سرمایه‌دگی)، شیرورَه (تبادل شیرین همسایگان)، غُرُکی (از گرسنگی مردن)، خِتمِلی (قلقلک دادن)، گریوَه (گریه کردن) در لهجه الیگودرز کلمه گریوَه هم بصورت اسم مصدر و هم بصورت سوم شخص مفرد فعل مضارع بصورت یکسان به کار می‌رود.

مصدر ساده و مرکب و مصدر مَرخَم و اسم مصدر

مصدر در گویش الیگودرزی به دو صورت ساده و مرکب دیده می‌شود مصادر ساده مانند: وَندن (انداختن)، شِستَن (بهم خوردن)، یَلْقِشْتَن (له شدن)، کِشِنیدن (عطسه کردن)، مصادر مرکب مثل: بُل گرفتن (به هوا پریدن)، زمین زیدن (زمین خوردن)، جامَندن (عقب ماندن).

صفت : ساده، مرکب، جامد، مشتق

در این گویش صفت بصورت های مختلف ساده، مرکب، جامد، مشتق، دیده می‌شود. صفت ساده مانند: گَب (بزرگ)،

تُک (نازک - کم عمق)، دُر (آویزان)، مَنج (نه خشک نه تر) صفت مرکب مانند: سُرپتی (سربرهنه) مشتق از اسم و صفت گشتل (ولگرد) مشتق از فعل گشتن پیسته (پوسیده) بین ماهضی +ه، گَنَدِشْتَه (گندیده)، بن ماضی +ه، سیک (سه گوشه) عدد + اسم، دوراجه (دورگه) عدد + اسم، یا کریم (فاخته) حرف ندا + اسم، گِرْدَلَه (گرد کوچک)، صفت + پسوند تصغیر، ساخُشک (کشمش سبز) اسم + صفت، آلا گِلَالَه (آشفته)، پیشوند + اسم + پسوند، چنِدیرو (جن زده) اسم + پسوند مفعولی، تَلَو (شکم گنده) اسم + پسوند، گَدول (شکمو)، اسم + پسوند، پیزوازو (سخن چین) پسوند مرخم + پسوند فاعلی، جین چلی (آشفته) صفت برای مو.

صفت نسبی

همانند قواعد دستور زبان فارسی در صفات نسبی از "ی" نسبت استفاده می‌شود: دُخِیرونی (بکارت) که بر خلاف قیاس "ی" نسبت به آخر کلمه جمع اضافه شده است، علاوه بر "یاء" نسبت در صفت نسبی از "ین" نشانه نسبت نیز استفاده شده است: نَشْمِین (قشنگ)، قِین (گنده). ضمائر شخصی با اندک تفاوت‌هایی نسبت به قواعد دستور زبان فارسی در گوش الیگودرز به چشم می‌خورد، مثلاً کلمات مختوم با "الف" وقتی به ضمیر متصل می‌شوند بر خلاف قاعده دستوری ضمائر منفصل شخصی عبارتند از: مُ تو اَ ایما شما اَوُن ضمائر متصل عبارتند از: "م" ت "ش" مُون "شُون" در ضمیر اشاره "ان" و "ها" نشانه جمع از آخر ضمیر مشترک خود حذف می‌شود: خُوم (خودم)، خُت (خودت) خُوش (خودش) خُومون (خودمان)، خُتَن (خودتان)، خُوشَن (خودشان).

مبحث فعل

در گوش الیگودرزی حرف فعل بهمان صورت شش صیغه یا ساخت معمول است ولی در پاره‌ای موارد در صرف آن تفاوت‌هایی با صرف فعل در زبان فارسی رایج در کشور دیده می‌شود. مثلاً "ماضی ساده و ماضی استمراری بیک شکل صرف می‌شود. مثال: خُفتیدم، هم بمعنی می‌خواستیدم و هم به معنی خوابیدم بکار رفته است و در ماضی استمراری بعضی از افعال بجای پیشوند می از پیشوند استفاده می‌شود، مثال: ایومیدم (می‌آمدم)، اِرَفتَم (می‌رفتم).

همچنین بعضی افعال در ماضی و مضارع از بن ماضی استفاده می‌شود، مثلاً "از مصدر خفتیدن (خوابیدن) مفرد ماضی آن خفتیدم و مفرد مضارع آن خفتم می‌باشد، صورتهای مختلف فعل خوابیدن بدین قرار است :

ماضی مطلق و استمراری : خفتیدم، خفتیدی، خفتیده، خفتیدیم، خفتیدید، خفتیدند
 ماضی بعید: خفته بیدم، خفته بیدی، خفته بید، خفته بیدیم، خفته بیدید، خفته بیدند
 ماضی التزامی : خفته بام، خفته بایی، خفته باوه، خفته باییم، خفته بایید، خفته باوند
 ماضی ملموس : داشتم خفتیدم، داشتی خفتیدی، داشت خفتید، داشتیم خفتیدیم، داشتید خفتیدید، داشتند خفتیدند.
 ماضی نقلی : خفته بیدمه، خفته بیدیه، خفته بیده، خفته بیدیمه، خفته بیدیده، خفته بیدینه
 مضارع اخباری : خفتم، خفتی، خفته، خفتیم، خفتید، خفتن
 مضارع التزامی : بخفتم، بخفتی، بخفته، خفتیم، خفتید، خفتن
 مضارع ملموس : دارم خفتم، داری خفتی، داره خفته، داریم خفتیم، دارید خفتید، دارن خفتن
 در سوم شخص مفرد فعل آخر به مصوت کوتاه "آ" بدل می‌شود، مثال : روه (می‌رود) و همچنین سوم شخص فعل بصورت صفت مفعولی فارسی تلفظ می‌شود، و برای ساختن صفت مفعولی از مصدر خفتن، بن ماضی + "ه" صفت استفاده می‌شود. خفتید + "ه"

فعل مستقبل در گوش الیگودرز مانند گوش جاهای دیگر کشور به کمک فعل معین خواستن ساخته می‌شود. خواهیم خفتید، خواهی خفتی.

فعل لازم و متعددی

در گوش الیگودرز فعل به دو صورت لازم و متعددی بکار می‌رود و برای متعدی نمودن افعال به جای آیدن از لفظ نیدن استفاده می‌شود، صرف فعل به دو صورت لازم و متعدی بدین قرار است :

از مصدرهای تیجستن (پخش شدن) لازم و تیجیدن کردن متعدی
 تیجستم تیجستی تیجستم تیجستیم تیجستید تیجستید (پراکنده شدن)
 تیجیدم تیجیدی تیجیدم تیجیدیم تیجیدید تیجیدید (پراکندن)

از مصدر تَلْقِیْسْتَن (له شدن) تَلْقِیْدَن (له کردن)

تَلْقِیْسْتَم تَلْقِیْسْتِی تَلْقِیْسْتُ تَلْقِیْسْتِم تَلْقِیْسْتِیْد تَلْقِیْسْتِیْدَن

تَلْقِیْدِم تَلْقِیْدِی تَلْقِیْد تَلْقِیْدِم تَلْقِیْدِیْد تَلْقِیْدِیْدَن

و از مصدر شِیْسْتَن فعل به اینصورت صرف می شود:

شِیْسْتِم شِیْسْتِی شِیْسْت شِیْسْتِم شِیْسْتِیْد شِیْسْتِیْدَن

شِیْنِدِم شِیْنِیْدِی شِیْنِیْد شِیْنِیْدِم شِیْنِیْدِیْد شِیْنِیْدِیْدَن

افعال معین در گویش الیگودرز عبارتند از: زدن (زِیْدَن)، شدن (اَیْدَن)، بودن (پِیْدَن)، انداختن (وَنْدَن).

مثال: قَر خوردن (گردش کردن) سَر آیدَن (سَر شدن)، (زِیْن زِیْدَن) زمین زدن.

قِی قِی وَنْدَن (هوائی انداختن)، تِیج آیدَن (پخش شدن).

صرف فعل معین آیدَن (شدن)

ماضی ساده: آیدَم، آیدِی، آید، آیدِیْم، آیدِیت، آیدِن

ماضی نقلی: آیدِمَه، آیدِیه، آیدَه، آیدِیْمَه، آیدِیْتَه، آیدِنَه

ماضی ملموس، داشتم آیدِم، داشتی آیدِی، داشت آید، داشتیم آیدِیْم، داشتیت آیدِیت، داشتِن آیدِن

ماضی بعید: آیدَه بیدِم، آیدَه بیْد، آیدَه بیدِیْم، آیدَه بیدِیت، آیدَه بیْدِن

ماضی التزامی: آیدَه بام، آیدَه بائی، آیدَه با، آیدَه بائیْم، آیدَه بائیْت، آیدَه بان

مضارع اخباری: بُوَم، بُوی، بُوَه، بُوِیْم، بُوِیت، بُوَن

مضارع ملموس: دارِم بُوم، داری بُوی، داره بُوَه، داریم بُوِیْم، داریت بُوِیت، دارِن بُوَن

لازم به یاد آوری است که مضارع التزامی فعل بودن و شدن همانند یکدیگر صرف می شود.

فعل امر با - "باییت"

فعل معین استن بصورت مخفف صرف می شود

عاقِلِم، عاقِلِی، عاقِلَه، عاقِلِیْم، عاقِلِیت، عاقِلَن

ولی در صرف بصورت منفی کامل صرف می شود:

دانا هِیْسْتَم، دانا هِیْسْتِی، دانا هِیْسْت، دانا هِیْسْتِیْم، دانا هِیْسْتِیْد، دانا هِیْسْتِن

در فعل سالم در همه صیغه ها حروف اصلی فعل تغییر نمی پذیرد اما در افعال ناقص مثل: (ویسادَن) ایستادن، در صیغه

فعل امر وِئِس (بمان) و وِئِسا دیده می‌شود. و در صیغه جمع وِئِست (بایستید)، بی وِئِسه (نمی‌ماند) همه صیغه های فعل صرف نمی‌شود.

فعل دعا و نفرین

در افعال دعائی همانطور که در زبان فارسی معمول است قبل از حرف آخر الفی قرار می‌گیرد ولی بر عکس زبان رسمی، در گوش الیگودرز حرف آخر حذف می‌شود: خیر بیټا (خیر بیناد)

قید

در گوش الیگودرز علاوه بر وجود قیود معمول در زبان فارسی، قیودی مخصوص به این گوش دیده می‌شود، مثل: آزا (کاملاً) وُز (نزد)، نیشگلَا که (ذره ای)، چټی (مانند)، چار چار (چهار روز آخر دی و چهار روز اول بهمن)، شَشَه (شش روزه آخر بهمن) سی چی شی؟ (برای چه)

حروف

حروف در کلمات گوش الیگودرز دستخوش تغییرات زیادی شده که ذیلاً آورده می‌شود:

۱- ابدال بدل شدن حرف "ب" به حرف "و"، او (آب)، تو (تب)، شو (شب)

"و" به حرف "ی"، ابری (ابرو)، تور (تبر)

"و" به حرف "ی"، موش (میش)، لوله (لیله)

"ب" به حرف "ف"، طناب (طناف)

"ب" به حرف "چ"، لُج (لب)

"و" به حرف "م"، دلو (دلم)

گاهی در یک کلمه دو تغییر دیده می‌شود: میرپز (مورچه) و گاهی بکلی شکل کلمه تغیر می‌یابد: گاپله (جاپلق)، مِیمِنَه (میمون)، تغیر حرف "آ" به "ه" هری (آری)

۲- حذف حرف د: خِیجَه (خدیجه)، برار (برادر)، خوشال (خوشحال)

۳- اضافه شدن حرف "ر": سِرِنجَه (سنجد)

۴- جابجائی و تصحیف عَشْک (عکس)، طَلَم (طلل).

در کلماتیکه واو معدوله دارند در گویش الیگودرز گاهی واو به تلفظ در می آید، مثال: خوار (خواهر)

پیشوند، میانوند، پسوند

در این گویش بعضی پیشوند با ابدال حرفی به حرف دیگر بکار می رود، وُر داشتن (برداشتن)، دُرُمیدن (در آمدن). در میانوندها نیز تغییری مشاهده می شود از جمله به میانوند "الف" حرف "ت" اضافه می شود سُر تاسُر (سراسر): سُر تا پا (سراپا).

علاوه بر پسوندهای رایج در زبان فارسی، گویش الیگودرز، پسوندهای مخصوص به خود نیز دارد. پسوند محافظت و مکان: گِلون : بَرگِلون (چوپان بره ها)، ساگِلون (اطاقک دستبان)، پسوند تصغیر لَه: چولَه (تک چوب کوچک) کِیزِلَه (کوزه کوچک).

پسوند مکان لُون: میزِلون (محل گذاشتن انگور جهت تبدیل شدن به کشمش).

پسوند نسبت لی و لَه: گُندِلَه (گردش)، گَزِدلی (دایره وار).

پسوند مکان: دُن، قندُن (قندان)، نمکدون (نمکدان)، گَه، گایله، محل جمع آوری گاوها

پسوند فاعلی و: چُرَو (شاشو)، وُل: گدول (شکمو) پیزوازو (سخن چین).

پسوند مفعولی: ه، پَندِسته (ورم کرده) سُر تَر کِشته (نوعی انگور)

پسوند تصغیر "ک": اوزُلال کُنک (حشره ای آیزی)، دال شینک (بهم زننده نوبت بازی)

اصوات

در گویش الیگودرز شبه جمله یا صوت مخصوص به خود دیده می شود.

چُخْ (برای راندن سگ)، هی به دُول (دعوت کردن مردم به آسیا)

هیری (برو)، چَق چوله یی تیم (یک چشم بر هم می نهم)، که در بازی اطفال بهنگام اشتباه گفته می شود.

لغاتی که از زبانهای بیگانه در گویش الیگودرز دیده می شود

ترکی: آذوقه، داروغه، شیلان، قُئین، قُشلاق، قِجی، قَدِغن (قدغند).

ارامی: عاشورا، شنبه، شیطان، (شیطو)

یونانی و رومی: شَقَاقْلُوس، منجیق، قفس، قانون، قبان، تریاک، کلید.

هندی: آش، لوتی، قلیان، کچی، چدار، گاو.

عربی: میزَر، مُصاحب، مَقَر، عورت، مَوَال (مبال)، ایدائی (سرزنش).

پهلوی: اِسْبِیزَه، پتیاره.

فرانسه: لَمِیا، اِستاسیون.

لغات که در انگلیسی و گوش الیگودرز یک معنی دارند

دُنگلوز (آویزان) لَبِ کُت (تکه تکه) کِب (مسدود)، گُند (بیضه)، بُت (چکمه) کُته (سرفه)، پِلنگ (تک پارچه)، رِم -
مرتب گامبو (جامبو)، رَگ (شیار نازک)

لغات که در شاهنامه و گوش الیگودرز یک معنی بکار می‌روند

تو به تو:	بر آن بی بها چرم آهنگران	بر آویختی تو به تو گوه‌ران
زمی:	زمان همی داشت تا شد غمی	ز تنگی بزد خویش را بر زمی
بَلنگ:	به مرز کروشان همه هر چه بود	ز بَلنگ درخت و زکشت و درود
بَرْد (سنگ):	پوشید رستم سلیح نبرد	به آورد گه رفت با دارو برد
پتیاره:	چوشه راز اورنگ شاهنشهی	به پتیاره در جنگ دشمن کشی
غُرْمِید:	غرمیدن نای در کوه و دشت	ز تندر بلندی زهر سو گذشت
کنده:	یکی کنده سازیم پیش سپاه	چنان چون بود رسم و آئین و راه
هُمال:	چنین راه همی بیندهی پور زال	که باشی فریرز یل را همال
لَمالَم:	نه او لشگر ناکس کم سرشت	نه این کشور از خون لَمالَم سرشت
وِیز:	پرسید نامش ز فرخ هژیر	بدو گفت نامش نداریم به ویر
وَرَز (هرز):	درختان بسیار با کشت و وِرز	ندیده است مردم از آن گونه هرز

اسامی گیاهان خودرو که مصرف خوراکی و دارویی دارند

آنکیزَرزَه ، پاقَزُن ، پندِ خروس ، بَلَمَک ، تُرَشَک ، جَوَقاسم ، چَوَک ، شِشَک ، شیرِ جِفَل ، شَلِمَه ، شَانَلِجَه ، گِرَزَه ، گازِرُن ، ماماچیچو ، ماماشرَه ، قِلَنَک ، وَلکواز ، ماماچیچو ، ریاس ، جوقاسم ، زول.

اسامی محلی انواع انگورهائی که در الیگودرز بدست می‌آمد

تَوَزَه ، جِجِه ، مُرغ ، شُونی ، شُونی شیرازی ، سیازاغینه ، صاوپنی (صاحب) ، سَرَتَرکُشته ، پِش رَس ، لُرکُش ، مَناقا ، میرزائی ، کشمشی سُوَر (سرخه).

اسامی و ابزار کار و اصطلاحات آسیای آبی

آسیو	(آسیا).	چَقَقَه	(چوبی که سیل را به حرکت در می‌آورد).
سنگ آسیو	(سنگ آسیا)	سِیل	(ناودان مانندی که گندم را به سوراخ وسط سنگ می‌رساند).
لوئینه	(آسیابان).	فَتیره	(نان بدون نمک که فوری در آسیا تهیه می‌شود).
چَکَه	(کبسه گندم)	آردِلون	(جائیکه آرد پس از آماده شدن در آنجا ریخته می‌شود).
بار	(کبسه بزرگ گندم).	وَرزِدن	(خالی نمودن آرد از آردِلون بهنگام لبریز شدن).
بازآردی	(گندم آرد کردن).	گِرِدِر	(تمیز نمودن اطراف سنگ و جمع آوری ذرات آرد).
هی به دُول	(دعوت مردم برای بردن گندم به آسیا).		
نَم خدا	(اصطلاحی که در میان فاصله آرد نمودن دو چکه گفته می‌شد).		
دوَزَخَک	(دریچه‌ای که از آن به زیر آسیا می‌رفتند و چرخ را تعمیر می‌کردند).		
دو به لِت	(گندمی که کاملاً آرد نشده باشد).		
خَر کُ	(چوبی که زیر سنگ زیرین قرار می‌گرفت).		
دُولیون	(محل ریختن گندم به سیل)		
چَرخ	(محور چوبی که پره های چوبی به آن متصل بود و آب روی آن پره ها می‌ریخت.		
تَوَرَه	(وسيله ای شبیه به تبر که میان دو سنگ قرار می‌گرفت و سنگ حول آن می‌گشت)		
تَنَدیره	(جائی جاه مانند که آب ابتدا در آنجا ذخیره می‌شد).		

لغت	معنی	لغت	معنی
الف			
آبادی	روستا، ده	آفتَوَه	آفتابه
آبِزِی	آبرو	آفتو	خورشید
آج	نیازمند	آنگِلَه	آستین
أُجاق	نسل و فرزند	أوجار	وسیله شخم زدن زمین
أُجاق کور	بلا وارث، بدون فرزند	أوریت	پرکنده، لخت و برهنه
آردِل	خدمتکار مخصوص	اوچله	نوعی بازی و ورزش دسته جمعی
آردُلُن	آسیابان	أوززو	آب گوشت بی چربی و آبکی
آرْخُلُق	نوعی پوشش شبیه جلیقه	اوزلال کُنک	نوعی حشره آبی
آردوَال	نوعی سنگ نرم	اوگَدَه	تهیگاه
اژوُسی	کفش	أواشکنه	خوراکی از آرد بو داده و آب
آرزو	ارزان	أوگَلَه	آبگوشت کله پاچه
اژوش	بلغور- گندم خرد شده	اِوونگ	خوشه های انگور که بهم پیوسته و خشک شده باشد
آزَا	کاملاً		
آسبارْژَن	سپردن، بطورکنایه درموردجان	اَلْهَر	سنگ لحد
	دادن	اُونو	آنها
اِسبارکردن	بیل زدن باغ	اُوْوار	آوار
اَسِمو	آسمان	اُوْلا	آنطرف
اِیْسِل	استخر	اوسار	مهار- افسار

معنی	لغت	معنی	لغت
همراه - باش - بشو	با	رعد - تندر	آسیمو غُرْمُتْ
رقصیدن	باختْ	آبیار	اویار
گردباد	باذلیلَه	عطسه	اِسْتِیْرَه
شکل - فرم - ریخت	باژت	حالا - اکنون	اِیسه
دسته گیاه و گندم و جو	باقَه	بلو - مطلق هر نوع آتش	آش
نوزاد - مردمک	بَوَه	کھیر	اِیژ
مردمک چشم	بَوَه تِیَه	چلو - کته - دمی	آشیلو
نوعی گیاه خشک	بِنَجَه	اینجا	اِیْنَجَه
پرش	بِل	آتش رشته	آش بِلَگْ
باران	بارو	ما	ایما
پريدن بهوا	بِل گرفتن	وسيله ای چوبی ۳ شاخه که	آشیر
دسته گیاه و گندم و جو	باقَه	گندم را باد می دهند	
کنارو دامنه کوه و دشت	بِنار	اینطرف	ایلا
سوراخی که به فاصله متری تنور	بازنه	پاره پاره (در مورد اعضاء بدن)	آش و لاش
بوده و به تنور راه داشت.		حیات خانه	آغل
ترخینه - بلغور	بُلْفَتِینا	کارگر بدون مزد	اِشْکَم تِلَه
کنارو دامنه کوه و دشت	بِنار		ب
عجیب - غیر عادی - نامتناسب	بِلَاچوی	هواپیما	بالو

لغت	معنی	لغت	معنی
بابی	بازو	بَلْقَرَض	فرضا*
بَج	خشتک شلوار	بو بوسلیمینک	هدهد - شانه بسر
بُسَر	گیاهی خود رو که مصرف داروئی دارد	بوژه	نوعی بافتنی پنبه ای که وسیله حمل اشیاء و غلات بود
بُرَنَه	صدای گاو	بون	بام
بُر	دروگندم	بُوِه اژه	شوهر مادر، پدر خوانده
بِپورور	آرام بگیر امراز مصدر پورستن	بُوِه	می شود (فعل مضارع)
بِق	ناول، حباب روی آب	بُور	خشمگین در (گره)
بُقَشش	آروغ	بِیژه	و یار
بُقِبَه	گنجه جای نان	بِیژه بلو	حالت و یار داشتن خانمها
بَسَن و بار	سرو اندام	بیل پارو	نوعی بیل با کفه پهن
بِسْقَمین	هویج، زردک	بیل اسبازه	نوعی بیل نوک تیز
بِرَشْتوک	خوراکی از آرد و روغن مخصوص	بِژد	سنگ
	زائو	بِر	الکن
بِلیکَه	پرده بکارت	بِرگه	خارله دیوار برای جلوگیری از وارد شدن به باغ
بَسْتِنَه	بقچه جای وسایل خیاطی		
بِرکِن	گرک گوسفند	بِیکش	ساکت باش (فعل امر).

معنی	لغت	معنی	لغت
ریه حیوان و انسان	پُنی	حالات ناشی از بلوغ گوسفند	بُی بُری
لگد مال	پاسا		پ
جری، گستاخ، پیش افتاده	پوژُکی	دهستان جنوب الیگودرز	پاچه لَک
پابره نه	پاپتی	نام روستائی از توابع الیگودرز	پز
قیافه، ریخت	پَکِری	هرس درخت	پانار
ساقدوش عروس	پاپنی	قابل پختن	پزا
گندم پوست گرفته شده	پوس کَنده	نزدیک به زایمان	پایما
صدائی برای ترساندن دیگران	پنج	ورم، آماس	پشم
خرد شده	پوژز	گوساله دوساله	پارینه
بینی، دماغ	پِث	نیفه تنبان	پشکه
آرام گرفتن	پورستن	تنگ آب	پازج
گندم پخته و خشک شده	پتله	پالان	پالو
دهان انسان و حیوان	پوز	مخده	پشتیکی
خوراکی که از گندم و برنج پخته می شود.	پتله پلو	پیشانی	پشنی
		مگس	پشقه
ورم کرده	پندِسته	گندم پهن شده آماده کوفتن	پاخووه
ریسمان	پرک	قرعه	پشک

مبحث لغات و کلمات

۱۰۵

معنی	لغت	معنی	لغت
پروانه	پِرپرُوک	دشتیان	پاکار
امعاء و احشاء	پِنْدِپَلِیق	قرار داد و سندن تعیین مهریه عروس	پاگیره
طاقت	پَگّا	خورده خمیر و نان خیس شده	پرزوله
کم اندک	پِرزِلاکه	فوت، دمیدن	پُف
قسمتی از خوشه گندم	پَلار	قاصدک	پائیز خورگن
اخمو و عصبانی	پِنگِرِشته	گاو نر جوان	پَل
نادان، حیوان جوانی که لبه بینی او پاره نشده باشد.	پَتِئِتیلِشیده	جان کندن پرنده پس از ذبح	پَریت
نجس	پیش	برگ درخت و گیاه	پَر
نوعی وسیله روشنائی در قدیم	پیسوز	تکه ریمان	پِرکلی
پوسیده	پیسته	جرقه آتش	پِرشقّه
ادرار	پیشو	مجلس سوگواری	پُرش
پول - پافشار	پیل	پله	پارچینه
اصرار نمودن	پیله کردن	لبه دیوار باغ	پَرچین
گاو جوان نر	پِلِه گا	نوعی اسلحه کمری و قدیمی	پیشدو
تهی، تو خالی	پیک	حالت گُمادر اطفال	پیرُونی
کمی آب که به چیزی بپاشند	پیفو	فیتله	پیلته
		خبرچینی	پیزواز

معنی	لغت	معنی	لغت
تهیگاه	ناشکه	دختر خوانده و پسر خوانده	پیشزا
کود حیوانی خشک شده برای سوخت	تَبَّالَه	مرد	پیا
شکاف، درز	تَرَكْ	ماهیهه معج با	پیزبا
برویجه	تَبَّیْل	بختک	ت
گون	تَبَّیْلَه	فرورفته	تَبَّیو
شککنده - ترد	تُرْت	بلغور (خوراکی از دوغ تهیه شده)	تَبَّسَنَه
ترازو	تُرَازی	نوعی گیاه خودرو که مصرف غذائی	تُرُخینه
دارد.		دنبال	تُرُشک
آتش	تَش	چاق، شیر مست	تُرُ
آتش پاره	تَش زِشْت	تلافی، انتقام	تَقِلی
سگ کوچک خانگی - خلط	تُل	برگه زردالوی خشک شده	تَقَاص
رجزخوانی در مبارزه	تُرید و تَبَرَد	دویدن در بازی الک دولک	تُقَتَّالَه
نوعی روسری و چارقد	تُکاری	توانائی	تُقُ
چکه	تُکَه	خورشید	تُور
تدبیر، چاره	تَقِیل	پاشیدن - پراکندن	تیشک
جوش و غلیان آب	تَاف	یار نیرومند در بازی	تیف
			تیر

معنی	لغت	معنی	لغت
عمو	تائه	مخزن کوچک جهت ذخیره آرد و گندم	تاپوله
انتهای کرت باغ و مجرای آب	پیلوؤنڈ	تراشیدن	تاشیدن
پسر و دختر عمو (عموزاده)	تائه زا	پیشکشی - تعارفی	تازفی
پاره شده ، جرخوردن	تلیشستن	مخزن کوچک جهت ذخیره آرد و	تاپو
قهر کردن	تیم	گندم	
تنه درختان جوانی که برای	تیز	محکم	تینگ
پوشیدن سقف خانه بکار می رود		کامل، تمام	تئم
پاکیزه	تیمیش	تیرکمان	تیرکمو
دام	تله	قوس و قزح	تیرکمون دالو
نوعی خربزه محلی	تله	دانه انار و انگور	تیزک
شکم	تله	چشم، دیده	تیه
آرد و آب جوشانده	تله	توت	تیث
نازک	تئک	تون حمام	تین
نان لواش	تئکه	تخته ای که چونه خمیر را روی آن	تخونه
حسن انتخاب، در مورد انتخاب	تیرنگیر	پهن می کنند.	
گوسفند		شورت	تئکه

معنی	لغت	معنی	لغت
اظهار وجود کردن	جیک زیدن	هسته میوه و کدو	تَنده
جوجه درآوردن	جیک زیدن	تب	تو
سنگدان پرنده	جیک دو	تب همراه لرز	تو لَوَزَه
ته و تو	جیک و بیک	به پشت خوابیده	تِلَه بالا
حالتی در قرار گرفتن قاپ در قمار	جیک	گلو	تَشَبی
دستگاهی چوبی که پنبه دانه را از	چِرُ جیک	تنور	تَنَدیر
پنبه جدا می کند		له شده	تِلَقِسْتَن
انبان کوچک	چِرکولَه	محکم شدن	تَنگِرِ سَتَن
جن	چند	آبکش بافته شده از شاخه درخت	تَشَجَه
جن زده	چَنَدِرو	بخش	تَشج
دولا - در حال سجده	جیت	نوعی بازی دسته جمعی کودکان	تَبج تاج و ج
بستر، رختخواب	جا		ج
نهر کوچک	جولوگَه	نوعی بافتنی پشمی و پنبه ای	جاجیم
آشفته (صفت برای موی سر)	چیل	قوس و قزح	جاجیم دالو
جوجه	جیجَه	فریاد - صدا	جار
زنجره - سوسک	چپر چپرک	اشیاء باقیمانده - نوعی نفرین	جامَنده

معنی	لغت	معنی	لغت
جاده - راه	جَعْدَه	باتلاش - بازحمت	جَحْت
بشکن زدن	جَعُونَك	پيله ور، کاسب دوره گرد	جَرَجِي فروش
موی آشفته و شانه نزده	جین چلی	جویدن	جَالْنِيْدَن
دستگاهی چوبی که دانه پنبه جدا می کند.	جِرْجِيك	بزحمت و با تلاش	جَحْتَا "بلا
محل قرار دادن رختخواب در اطاق	جُلْ وَرْچِيْن	جهیزیه	جازی
حالتی ناتوان برای چارپایان که بعد از استراحت زمستانی دارند.	جَمَم	جهیزیه عروس	جازی عاریس
حرکت، وول خوردن	جُم جُول	تيله بازی	چَقِي بازی
بستر، رختخواب	جُلْ جا	بخش جنوبی الیگودرز	جَاپَنْق
فرش	جُلْ	دیوث	جاپنج
حرکت، جنبش	جُم	فامیل، گروه	جَرَقَه
وراجی	چَه زِدَن	دعوا	جَر
تيله	چَقِي	فورا	جَلدی
		دولا - در حال سجده	جِيْت
		پیاله	جُمپله
		نهر	جُو
		جان	جُ

معنی	لغت	معنی	لغت
ویشگون	چَنگول	چانه	چَنَه
یک حرکت در بازی تیله	چَنَق چوله ی تیم	برعکس	چَوَاشَه
وسایل خرده ریز	چَرچَی	تهای در شرق الیگودرز	چَقَا
جارچی کاروان زیارتی	چَوُشی	و مشرف به آن	
چهار	چار	موی زهار	چُخَت
ترکیدن	چَقِشَن	نام روستائی از توابع الیگودرز	چَقَاگرگ
روی پنجه پانشستن	چُمپَاثَمَه	چهارپا	چاروا
• • • •	چُتلی	مکاری	چاروادار
فریاد، دادو هوار	چَرچِیک	چهارنعل	چارنال
سَلَس البول	چُرشُورَه	چهار روز آخر دی و چهار روز	چارچار
پنجه، سرما	چَلَنگ	اول بهمن ماه	
پرده چربی روی گوشت	چَلَنک	نیرومند، قوی	چارگر داله
تکه چوب باریک	چُولَه	اطفاق روی قبر	چارطاقی
وسیله ای برای خرد کردن گندم	چونِ برگ	روسری	چارقد
غالب و پیروز	چِپَز	چادر شب، رختخواب پیچ	چارشو
بور، بازی خورده	چُب	گود	چَال
مزرعه ای در شرق الیگودرز	چَقاپنبه زار	گودی	چالی

معنی	لغت	معنی	لغت
کثیف	چِرْک	نوعی سرماخوردگی	چالْمَه
فریاد، جیغ	چِرْشْت	کف زدن	چَب زدن
چیدن پشم گوسفند	چَهْرَه	کف زدن در عروسی	چَبْلَه ریزو
سبد کوچک	پُیَلاری	بزرگاله نرجوان	چَبیش
ضربه خوردن زخم	چُفْسْتَن	صدائی برای دور کردن سگ	چَحَه
مانند	چی	دسته (برای گل و گیاه)	چَهّه
نوعی موسک سیاه با بوی بد	چُسِنک	کشیده سیلی	چَبِلَاق
کثیف	چَقْلَه	در مقام نفرین یعنی دردی درمان	چَمْچاره
	ح	مثانه گوسفند	پُردن
غذای مختصرو آماده	حاضری	ادرار	پُر
غذای مختصرو آماده	حاضری	ادرار کردن	پُر نیدن
حرام	حَرَم	فریاد کشیدن	چِر نیدن
گاو و گوسفند	حَشم	کمین کرده	خَب
انکار کردن	حاشا	داد و فریاد	چِرْچَنک
حاضر جواب	حاضر جوا	طاس لفزنده در روی زمین	چُجین گِرگ
حجامت	حَجومت	روستائی از توابع الیگودرز	چَقَاتَرَم
حلال زاده	حِلالزاده	شاخه های بریده درخت	چِر

معنی	لغت	معنی	لغت
هواى دم کرده، آتش خاموش شده	خَف	گرمابه دار	خَمومى
تشنه بخون	خينى تينى	حجله عروس	خِنْجَلَه
مدفوع الاغ	خَرْزُقُل	بدچشم	خېز
خون	خېڼ	بدون ذبح شرعى مردن حيوان	خَرُم شدن
چاق و کوتاه قد	خېلى	حسود	خَسېد
خواهر زاده	خُوار زا	گرمابه - حمام	خَمَم
خواهر	خُوار	مراسم شب قبل از عروسى	خِنابندان
	خشخاش	خاشخاش	خ
خوش معامله	خوشمايَلَه	خواهر زاده	خُوار زا
خواهر زن	خُوار زينه	تخم مرغ عسلى	خاگينه
خوب، قبول است	خا	کمين کرده	خېټ
خط	خَش	کودن	خېريم
اصطلاحى براى افراد لَر	خُورزمال	خواهر زاده	خُوار زا
خيك کوچک	خېگپله	خبر	خَوَر
	د	گنجينه، آب انبار حمام قديمى	خَزينه
آويزان	دُنگلوز	غليط (در دوع و شربت)	خَش
چوب دو شاخه تيرکمان کودکان	دوگلاک	خون آلود	خينى

معنی	لغت	معنی	لغت
دوغ	دو	گریه و زاری در مراسم سوگواری	دُنْگِ دال
لرز	دِک	دروغ	دُورو
گریه و زاری در مراسم سوگواری	دُنْگِ دال	صدا	دُنْگ
چوب دو شاخه تیرکمان کودکان	دوگلاک	آویزان	دُنْگُلوز
دست	دَش	دو نژاد	دوراجه
آلت تناسلی مرد	دُول	درخت	دار
دولو	دَلَم	نوعی پرنده شکاری	دال
خون و شیر بسته شده، پنبرتازه	دَلِمَه	نوبت بازی	دال
یارگیری در بازی کودکان	دُورومیدن	بهم زننده نوبت در بازی	دال شینک
دندان	دِنْدون	خواهر	دَدَه
بهم ساییدن دندانها	دِنْدون قُروچه	پاره	دِرْدَه
گندم و نخود لوبیای دیزی	دُنْ دِگِیله	آویزان	دُر
دود	دِئد	درآمد	دُخل
هیزمی که برای گرم کردن کرسی	دِیدِی	مهر کردن خرمن	دِز
می سوزاندند		چوب بلند در بازی الک دولک	دَسْتالُق
بکارت	دُختِرونی	نخ	دِشْکَه
بیرون منزل، کوچه	دِرْاغل	چسب	دِش

معنی	لغت	معنی	لغت
چسبیدن	دیشینیدن	گیاهی خود دروکه مصرف خوراکی	دُم گوسال
دنباله سخن دیگری را گرفتن و تائید کردن	دُم داش کشیدن	دارد	
		دست و صورت	دَسِ ری
قسمت انتهای ستون فقرات حیوانات	دُمیلیچه	داس کوچک برای بریدن علف	داس قاله
تیغه سوزن مانند خوشه گندم	داسه	نوعی بازی کودکان	دَش به چاله
دنباله افسار چهارپایان	دُم اوسار	کمک، یاور	دَش پَرار
نوعی عقرب	دُم کول	حداقل	دَس کم
جفت گیری سگ و گربه	دیش گرفتن	دفتر حساب مغازه و دکان	دَسک
دل درد	دل پیچه	هم آغوش	دَس به گردن
درز و شکاف	دَقَز	دستمال	دِشمال
	ذ	وضو	دَش نُمَاز
شادمان، خوشحال	ذوق زده	فرصت	دَقَز
بخشی از بربرود	ذَلَقی	دستنبو، شمامه	دَسَامو
	ر	مشک کوچک	دَلوچه
راه	رَ	ماده (در سگ و گربه)	دَل
وسیله ای برای راه رفتن کودک	رؤروه	هل - نکل	دِلِکُن
غده چربی زیر پوست	رِقِمِه	سلمانی، کیسه کش	دِلَاکی

معنی	لغت	معنی	لغت
	ز	حالت نعوظ آلت تناسلی مرد	زُک
زردچوبه	زَرچُوَه	بافشاری و اصرار	رِگَه
باطلاق	زِفْزار	مراسم بریدن لباس عروس	رِختِ پُر
ستاره بامدادی	زِل	طاقچه بالای اطاق	رَفَه
صدا کردن گاو و الاغ	زاژنیدن	پولی که شب عروسی داماد برای	ری ثُما
چشم کبود	زاغ	دیدن عروس به او می دهد.	
زاییدن	زا	جای پا در برف آماده کردن	رِج کُفتن
زالو	زالی	نوبت در تقسیم آب مزارع	زَش
موبور	زال	خراب شدن دیوار و سقف	زُمیدن
کنده، زیر زمین	زاغه	نوزاد شپش	رِشک
قفل و زنجیر که به پای زندانی بندند	زالوَنه	صورت	ری
یرقان	زَر دی	قاج خریزه و هندوانه	رِیَف
در دانه، در مورد کودکان	زیکِل پَر	رویه در لباس	رِیه
سوزش ناشی از درد	زِنیشت	ردیف	رِج
در حال زاییدن	زِکْزا	برهنه	رِیت
ذرات بلورین در هوای سرد	زَمْهَریر	آماده	راس وریس
زود	زی	متکبر	راقی

لغت	معنی	لغت	معنی
زَبْتالَا	از خیلی پیش	س	
زَن تائِه	زن عمو	سَرزایی	کودک سر راهی
زَنالو	زن دایی	سِجَلدی	مامور اداره آمار
زَق چیر	تراوش کم آب	سَراشکن	آبگوشت اضافی سر سفره
زَن کاکا	زن برادر	سُر	لیز
زَن بُوه	زن پدر	سِستو	دانه ای گیاهی که مصرف داروئی دارد
زِوُون	زبان		
زِوَرده	گندم تازه برشته شده	سَرزایی	پولی که به زائر مسافر هدیه می دهند
زور	زیر، خش	سِرکو	چکشی چوبی جهت پوست گندن
زُول	گیاهی خودرو و خاردار		گندم
زِک	شیر تازه انسان و حیوان تازه زائیده	سَرند	الک بزرگ که در کار ساختمانی
سِجِلد	شناسنامه		بکار رود
زِزمو	زرد زخم	سَر تاش	وسیله ای برای جابجا کردن خواربار
زِستیمونی	سرما خوردگی حیوان پس از زایمان	سِستین	قوت قلب - ستون
زیر شیف	محل ریزش آب آسیابه روی پروانه	سُر خوردن	لیز خوردن
ژ		سَر پسی	سر برهنه
ژَره	خار پشت	سَرچو	مهیّا - تحریک شده.

معنی	لغت	معنی	لغت
سرخچه	سیرِیجه	وسيله‌ای برای اصلاح سم ستور	سُم تراش
گل مزه	سُنده‌سلام	در نعلبندی.	
مدفوع انسان	سُنده	اطافک دشتیان	ساگُلُن
نژاد	سُوو	سرچشمه، سراب	سَراو
تحفه، ارمغان	سَرَقَدی	کفش پاره و نیم‌دار	سِنْدِله
سنجد	سِرِنجه	قنداقه کودک نوزاد	سازُق
جَرَنقیل	سِلَنج	ریسمانی که بدور قنداقه می‌بندند	سازُق بند
نی ساقه خشک گندم و جو	سُوال	سایه	سا
لرز	سِرِزگه	ساربان	سارِو
برای	سی	کِرِیخ	سِرَ
سوراخ	سیلاخ	روستائی در غرب الیگودرز	سَوَر
سیب زمینی	سیب خاکی	جوانه‌های سبزی که در ایام عید	سَوَزی
اطاقی که سقف آن را باخشت‌زده	سِیز	در منزل می‌کارند.	
باشند.		ناودان	سِل
نام روستائی در جنوب الیگودرز	سِنج	سیاسرفه	سیاگَنه
خزیدن با سینه روی زمین	سینه سُر	پیپ گلی	سِویل
دیدن - تماشا	سِیل	روزنه	سیلاخه

معنی	لغت	معنی	لغت
شب	شَو	سگ	سَي
پاک کردن لباس از وجود حشرات	شِشْ مَجُورِي	توله سگ	سَنِ تَبَلَه
شپش	شِشْ	اخم	سِگِرْمَه
صدای افتادن چیز سنگین	شِرْ تَوَپ	نوعی دشنام	سِشِبُو
شش روزاول بهمن (سرماي پيرزن)	ششله دالو	دیدن - تماشا	سِیل
دستپاچه	شُرْت	گیلی مخلوط با علف که برای	سِند
راست	شَق	بستن جوی آب بکار می رود	
نصف لاشه گوسفند	شَقَه	نوعی حشره	سِرْ سِرْک
پاره و مندرس	شِرْ تَلَه	گوشه مانند	سِیکِلُونی
گام	شِلِنگ	سیه چرده	سیائوَه
نوعی گیاه خودرو که مصرف	شِلِمَه	گردنبند	سینه ریز
داروئی دارد		از خواب بر نخاسته (در مقام نفرین)	سر توردار
خسته	شَکْت		ش
سوت	شِیناک	چوب دوشاخه ای که در گردن گاو	شِکَمَه
قسمتی از زمین مزروعی شرق	شَمَرْزَبِگیر	بهنگام شخم زدن بکار میرود	
الیگودرز		کُتِلِث	شُم کباب
لباس بدلی و عوضی	شوزو اشور	درهم و برهم	شُولات

معنی	لغت	معنی	لغت
کودکی که شیر مادر را تمام نخورده باشد	شیرزده	فریاد کشیدن	شریقنیدن
پولی که بر سر عروس و داماد می‌پاشند	شواش	چوب مکعب شکلی که در بنائی استفاده می‌شود	شِمَشَه
ولیمه سفر زیارت	شیلُن	شبدر	شوِدر
فریاد	شیرِقه	شبدر سمی و غیر قابل خوردن	شوَدَر هرنِدی
انداختن	شَنَدَن	چیره، مستولی	شیرِک
بز پیش‌تاز گله	ص	آوردن گندم درو شده از صحرا به خرمن	شارا کُشی
اسهال	صابری	شاه	شا
صابون	صَراروئی	تفاخر	شَنَدازی
انگور صابجی	صاوین	کمر شکسته	شِیت
صحرا	صاوینی	جوانه درخت	شیف
صاحب، دارنده	صَرا	نیرنگ	شیوَه
صاحبخانه	صاحاو	تبادل شیر گوسفندان با همسایه	شیروَره
نامی برای دختران و زنان	صاؤحونه	از هم پاشیدن، بهم خوردن	شِیستن
نامی برای دختران و زنان	صاحبجان	نامبارک، شوم	شِیم
	صاحبجان	برّه یکساله	شِیشک

معنی	لغت	معنی	لغت
			ص
عموزاده	عاموزا	بامداد	صُؤ
عرب	عَرَبُ		ض
عروس	عاریس	ناشتائی	صَفَقیلو
عروسی	عاریسی		ط
کنایه از زن و دختر	عورت	نوعی انگور	طَوْرَزَه
پولی که در عروسی به خانواده دامادمی دهند.	عاریسونه	طبق، سینی	طَوَق
		طبل	طَلَم
عیدی	عیدونه	پیمانه برای گندم و جو	طُرَّة
لباس شورواشور	عَوَضی	طهارت	طَارَت
فرزند عمه	عمّه زا	تلاش	طَفَرَه
	غ		ع
چپاول	غارت	عمو	عامو
شکاف کوه	غار	عجب	عَجَوُ
اموال یغماشده	غارتی	مال غیر منقول	علاقه
اعتراض - غرزدن	عُرُوغُرُ	ساختمان	عمارت
غرزننده	عُرُغُرُو	دمر و خوابیدن	عُمَرُخُفت
ناآشنا	غُرَبُو	هرچم	عَلَم

مبحث لغات و کلمات

۱۲۱

معنی	لغت	معنی	لغت
لحظه	فیت	کنایه از فراوانی مگس و	عُزْ
وسیله تنبیه اطفال در مکتب خانه	فَلَّکَه	غربال	عَلَویر
درخور، مناسب	فیت	زیر لب حرف زدن	عُمَّ عُمَّ
جار و جنجال	فَشْقِرَاق	گیاهی که از ریشه کنده نشده	عُرُوج
آشکار	فَاش	باشد	
قالی	فَرش	از گرسنگی مردن	عُرُوکی
لوده و جُک گو	فَقَّتْ چه	سرو صدا	عُمَّ غول
	ق		ف
پنهان	قایم	لنگ حمام	فُوطَه
لاغر و دراز (در مورد انسان)	قاز قُلَنگ	فرار کردن	فِلَنگ بَستَن
پشم رشته شده	قائمه	از دست رها شدن ماهی	فِلَقِشْتَن
نوعی بازی کودکان	قایم قایم باش	وِژد	فیت
یکبار گاز زدن	قپ	زرنگ	فِرز
کمر	قَد	نان بی نمک که در آسیاتپیه	فطیره
قرآن	قراؤ	می گردد.	
کار ناشایست	قِرَبِزه بازی	کلوچه که با روغن و شیر تپیه	فطیر شیر
		می شود.	

معنی	لغت	معنی	لغت
گردش کردن	قِرْخوردن	محکم، کاملاً	قایم
فلاخن	قُلُوا سنگ	درهم و مخلوط	قاتی واتی
لاف زدن	قم پُزد در کردن	نوعی ظرف	قَنَدچه
آرایش	قَنج	اختلاف، تفاوت	قَرَبَتی
شدت سرما	قُنْش	تلاش برای گرفتن چیزی	قَبَریت
سینی بزرگ	قَوَه سینی	دنباله رو	قِرَبِزَه
اعور، لوج	قَبِج	محکم	قُرْص
هوایی	قَبقی	سکوت در یک نوع بازی	قِلَاقُپ
شور و اراده	قَبز	نوعی از حیوانات که می‌پذیرند و	قِلَاقُزَه
روزی - سد جوع	قَبِث	می‌خورند	
اوج فضا	قَبی آسمان	متکبر	قُرَاب
حالت مرغ در موقع تولید جوجه	قُرْپ	سپاه، لشکر	قَشَن
چرخنده، وسیله بازی کودکان	قِرْقِرُوک	ناآرامی و بیثباتی	قُرْقَجَلی
نام رگی در بدن	قِفَال	تصرف جانی در بازی کودکان	قُرْ
چرخ خوردن	قِرْقِرْعباس	نوعی ظرف	قَنَدچه
آغوش. قلندوش	قَلْن قُشُون	نازا، عقیم (در مورد حیوانات)	قَصِرْ
جریمه	قُلْنی	لاف	قُم پز

معنی	لغت	معنی	لغت
نکه ریسمان	کُتِ چَلَه	آردونخودچی وشکر مخلوط و	قَوُوت
قهوه‌ای رنگ	کَال	کوبیده	
پسر	کُر	قورباغه	قُرماغه
زلف	کاکُل	بزرگ	قِیین
	چروک وکیس لباس	کِز	ک
کلمه‌ای در مقام نفرین	کُته کول	شال گردن زینتی	کاشکُل
ساکت	کُشَمات	لاک پشت	کاسِه پُشت
پوششی از پشم و نمد که چوپانان	کِپَنک	مهره‌ای از جنس کاشی که برای	کاشگینه
به دوش دارند.		چشم‌زخم به کودک می‌آویزند	
کاملاً پوشیده شده	کِپُرب	موثر	کاری
خم، دولا	کُت	ناراحتی ناشی از سرو صدا	کاش
مه	کِزَمه	برادر بزرگ	کاکا
مسدود، بسته	کِپ	سرفه	کُته
عطسه کردن	کِشَنیدن	جغد	کَپِی
از اصوات آرزو	کاش	تقلید	کَپونی
اسب زین شده	کُتُل	یک مرتبه کتک زدن	کُرچُل
بزکوهی - باروری گاو	کَل	کاروان سرا	کارم سِرا

معنی	لغت	معنی	لغت
پشتک، وارو	کَلَه مُغُولی	انباشته شدن آب و سیل	کوش بستن
ارزش	کِرا	خرچنگ	کِز چِلنگ
کنجد	کُنجیت	هلهله عروسی	کِل
گردنه	کِفَت	فرق سر	کَلَاَسَه
گوشه گیری	کِز کردن	ریسمانی که تعداد قاب	کَنیتَه
پشم کله گوسفند را سوختن	کِز دادن	بازی به آن بسته شده. گروه	
کرفس	کِلوس	مشک کوچک جای ماست	کُولوکه
مقداری گندم که وقت برداشت گندم	کُوکُولَه	مرغ آماده تخم نهادن	کُزچ
به دیگران می دهد.		لبه	کُم
کاه	کَه	نوه پسری	رُزا
کوه	کُه	حالت حرکت دولک روی زمین	کِزِی
یک نوع ناراحتی الاغ که غذا نخورد	کُم	شیار بزرگ زمین و باغ	کَرث
کبریت	کِرمیت	مقنی، چاه کن	کُمِش
غضروف پخته شده	کُروزکروز	زمین بایر	کِلا
الیاف گیاهی که در سفید کردن دیوار	کِرپی	توال، دستشویی	کِنارو
بکار می رفت.		تعقیب و مراقبت کسی را نمودن	کُم گرفتَن
چوب دستی، عصا	کَجِک	بارور شدن گاو	کَل گرفتَن

معنی	لغت	معنی	لغت
کیل، پیمانۀ برای غلات	کیل	گره ریمان	کِفْت
راه آب	کیلیم	هلهله در عروسی	کیللی شواش
کوبیده شده	کَفْتَه	کم عرض	کَم وَر
کوره	کیره	کندوی مگس عسل	کِنْدِیَلَه
	گی	بوی پشم سوخته	کِزْ
بخش بزرگ جنوب الیگودرز	گاپله (جابلق)	دستکاری، سرگرم شدن	کِیْت وَت
گله گاو	گایل	وراجی	کیلونیدن
شاید	گاش	نان سوخته شده در تنور	کوله
تخم ملخ	گیرا	قاشق بزرگ	کَمْچَه
حالت مغزگردوی فاسد شده	گور	بچه شیطان	کوله مرجان
خواهرکسی را به زنی گرفتن و خواهر	گابه گا	انگشت	کیلک
خود را به او دادن.		بز نر یکساله	کُوه
بزرگ	گپ	کسی که کاری را خراب کند	کیلونکار
ادعای بزرگی نمودن	گپ گپی	آشیانه، لانه	کُله
اریون	گاگیناس	سیاه و سفید (در حیوانات)	کلول
پرده بکارت	گینلی	کوزه	کیزه
آدم کوتاه قد	گینه	لب و لوجه	کَفِکیل

معنی	لغت	معنی	لغت
نوعی سوسمار (آفتاب پرست)	گِزِگِرای	کلبه، قلوه	گُرداله
اسپرس	گُزَنگال	گردنبند	گِرِدوَنَد
محل عبور از رودخانه	گُدار	شکم، شکنجه	گَده
چوب گاورانی	گارو	گردن	گَرَد
شکمو	گدول	شاید لازمش باشد	گاس باییش با
فرار کردن	گُزختن	جمع آوری گندم در خرمن بهنگام	گِرِدِپَر
چونه خمیر	گَنده	کوبیدن	
ولگرد	گشتل	گرسنه	گُشته
گردباد	گُزَت پله	باز شدن	گُشتن
قسمتی از زمینهای مزروعی شرق	گِلِه وَند	سوسو زدن چراغ	گِزِگِز
الیگودرز		ورجه ورجه نمودن	گُمِیَلَه کندن
محل گردآمدن گاوها	گایلگه	قدم، گام	گُم
کسی که بایاری گاو زمین را شخم	گایار	دهان	گَم
می‌زند.		بزمین خوردن	گِمِیَلَه
استخر، تالاب	گَهَر	شخم زدن زمین بایاری گاو	گایاری
کینه ولیج بستن	گینه	چوپان گاوها	گایِلُن
خسیس	گیناس	از حبوبات	گادونه
گاو به زبان کودکی	گولوگولو	طناب بافته شده از مو	گِزِز

لغت	معنی	لغت	معنی
گُرده	پشت	گولوگولو	کنایه از آدم نفهم
گولو خوردن	غلت خوردن	گوارشت	آروغ
گَی	حرکت نکردن گاو برای کار	گول	چوب کوتاه در بازی الک دولک
گُندَلَه	گرد شده	گر	تصرف مکان
گُند	بیضه انسان و حیوان	گاماسته	پخمه، بی عرضه
گِزِه	غش ناشی از سرفه طولانی	گندِشته	گندیده، در مقام اهانت به آدمهای
گورزا	کوتوله		چاق گفته می شود.
گیرانه	گره به کار افتاده	گِند	رج بافتنی قالی
گَلَاَزَه	مردمک چشم	گلونه	گلوله
گِلارِمُو	خفقان	گبی	مدفوع انسان
گبی آهین	آهن سوخته شده	گِئِل	گوشه چارقد و چادر
گیریه	گریه	گیخن	پاشنه در
گیس	موی سر، گیس	گی قُرماغه	جسم سبزرنگی که در اثر
گی	نوبت		ماندگی روی آب دیده می شود.
گیچی درار	نوعی بازی کودکان باشن و ماسه	گیلال	آبرفت
گاله	همزمان با صدا کردن، بادست به دهان زدن.	گاتِ گا	گاهگامی

معنی	لغت	معنی	لغت
			ل
مدفوع تر گاو و گوسفند	لاس	اندام	لار
سکوت کردن	لایمونی	میان، داخل، تو	لا
نصف، نیمه	لَت	لاشه، اندام	لاش
داغ کردن گوش حیوان برای	لِلَّه	زهره ترک	لال هرز
تشخیص تملک		ظرف سفالین بزرگ که در آن خمیر	لانیجین
لاغر	لَرَّ	می کنند.	
لگد	لَقَه	گردش	لِرَّ
لیسیدن	لِشْتَن	گرداندن	لِرَنیدن
دندان پیشین گراز	لَم وراز	فشردگی چرک بدن و دانه کبیر	لِپَره
چراغ فیتله ای	لَمپا	گونه	لَپ
لغزنده، لیز	لِزْک	لُرکوچک	لَک
روده	لِغرو	لبه هر چیز	لَم
لب و لوچه	لَکْ لَویر	زن هرزه، ورق - بی بی در بازی آس	لِکائِه
قاطبه ساکنین لرستان	لُر	همتا، زوج در کبوتر - سیل	لِف
چوبی که در اندازه گیری شیر در	لِلَّه	پا، همتا	لِنگ
طرف بکار می رود.		عشایری، به رسم لری	لُر یانی

لغت	معنی	لغت	معنی
لُج	لب	ماخر	ماده خر
لُجو	لب کلفت	مارمیلک	مارمولک
لُرّیاتی	عشایری، به رسم لری	مازّه	ماهیچه
لُوکّه	پنبه زده شده	ماشَنک	از حبوبات
لووَالو	لا به لا	مَجَمّه	سینی بزرگ - مجموعه
لور	صفت پنبه مانده	مَزْدُوما	موجودی افسانه‌ای (مرد آزما)
لوطی	مطرب	ماشته	نوعی بافتنی پشمی که روی کرسی می اندازد.
لُوه	گیاهی کوهستانی که مصرف خوراکی دارد.	مَدْقُز	بی قواره
لوژمه	لقمه شبیه به ساندویچ	مَعَجِر	نوعی روسری
لوک	شترنریشرو کاروان	ما	ماده
لُول	نوعی سبذبزرگ بافته شده از درخت	ماچ	بوسه
لی	حالت مناسب دولک برای بازی	ماپیکه	توسری، پنجه نهادن
لیچار	حرف مفت	مِرْژَل	صیر، خوشحال
لِیق	گل و لای	مَرْدی	منی، نطفه
لِیشک لِیشک	تکه تکه	مَرِغ	سبزه زار
م		مِرک	آرنج

معنی	لغت	معنی	لغت
مزه	مِرْجَنگ	ماده گاو	ماگا
قاشق بزرگ	مِلَاقَه	دوغ	ماشتووه
شوهر	مِيزَه	مدفوع بره و بز غاله نوزاد	مامیز
میمون	مَمِینَه	ذغال سرخ شده	مُخْتَه
مو	می	صندوق کوچک	مِجْری
مومیانی	مِیمِیانی	درخت هرس شده	مادیون
نوعی چارقد و روسری	مینا	سرشار، لبالب	مَشْت
موش	میش	پرز روده و معده	مِرْزَت
نانخورش	مینون	صدای گربه بهنگام جفتگیری	مِرْزُو مِرْزُو
خدمتکار	مَضْدر	نوعی شبپور	مَرْقان
کسیکه آب بینی اش آویزان می شود.	مُقو	آب بینی	مُف
واسطه گر	مِیْنجی	نه خشک و نه تر	مِیْنج
گنجشگ	مِلِیچ	بالای پیشانی	مِلَاج
تنها	مِلِنگ	برآمدگی پشت گردن گاو	مَل
چوب کوتاهی از قلیان که در آب	مینو	من	مُ
قلیان است		صاحب مرده	هی راتی
		موش صحرانی	میش گِرْزَه

معنی	لغت	معنی	لغت
بی توجهی	مِئندی	گروا، مثل اینکه	مَہی
چوپان بره ها	مِندالون	گله بره	مِندال
عدسی	مِیشگو	وسط، مابین	مِیقنجا
نکاحنامه	نِکانومه	چاپلوسی	موس موس
مادر	نَته	نبات	نُوات
نالیدن	نِکینال		ن
نردبان	نِردنگئ	یار، نیرو، توان	نا
عشوه	ناز	دشتیان	ناطور
نازک نارنجی	نازلو بَوه	عشوه گر	نازدار
نانوا	نُمبا	نانجیب	نانجیم
کره اسب تازه سواری شده	نُوزین	جلو	نِووا
نرو ماده	نِروما	ساقه وسط ریواس	نِروک
جنس نر	نِرينه	دکمه قابلمه ای	نِروما
نیمه شب	نِضم شُو	نیمه	نِضم
نان	نُن	غرغر کردن	نِق و نِق
نگذار	نِیل	نیرو، شبیره	نِزق
ناوه، (از وسایل بنائی)	نُوه	جوانه گیاه	نازیده

مبحث لغات و کلمات

۱۳۲

معنی	لغت	معنی	لغت
گیاهی خودروه که مصرف داروئی دارد	نون مِلِیچک	کسی که حمل وسایل ساختمانی را بعهده دارد.	نُوه کش
ذره، هر چیز اندک	نیشگلاکه	عدس	نِشک
آماده شدن خمیر برای پخت	وُرُمیدن	ذره، هر چیز اندک	نیشگلاکه
بلند شد	وُری	اولین فرزند	نُخری
بلند شو	وُرِستاد	تشک	نالی
باروی بزرگ بر فروبی	وَرَز	پودر، ساییده شده	نَک
پهن کردن	وِلا	نزد	وَز
تنه زدن	وَرِدِلک	ماده گاو جوان	نوز
سکندری رفتن	وُرگفتن		و
عرض، پهنادر مورد پارچه	وَر	غلطید	وَرکُشت
حرف مفت	وِر	پیش بند دختران بهنگام چیدن علف	وَرونه
با تو	واتو	بیهوده	وِلِشمانی
اصرار و پافشاری	وِتقاره	نام یکی از محلات قدیمی شهر	وَرزندان
انداختن	وَنَدَن	الیگودرز	
وبا	وَوَا	بلند شو	وُریش
		حفظ	وَز

معنی	لغت	معنی	لغت
بیخودی	وَلَكِي	باطلاق - رها	وَل
پريدن	واز گرفتن	مشت مال دادن	وَلَايِدَن
بدر دنخور	وازيده	گشاده، باز	وا
وقت	وخت	با من	وام
برو جرد	ورو گرد	با او	واش
درخت زبان گنجشک	وِنو	مرغ جوان	وار
خوک	وَرَزاز	دنباله آبی که از سر آب قطع شده	واژ
بافتنی باز شدن	وَرَنکِستَن	پرش	واز
هاج و واج	ویل وال	باران	وَشَنَد
	ه	برگ	وَلَنگ
شیار زمین	هیل	چیزی از کسی گرفتن - دبه در آوردن	واکَن
بلوند	هیل	نوعی گیاه خودرو که	وَلکُوَاز
ارزیابی میوه باغ - به هدر رفته	هَرَز	مصرف خوردنی دارد	
فرضا	هَمگِیری	عقب عقب	وادوْما
جای پهن	هیمه دُن	ولایت	ولات
پهن خشک	هیمه	گیل و گشاد	وَلِنِگ وا
		آواره	ویلَو

معنی	لغت	معنی	لغت
دفعه، بار، مرتبه	هَلُم	پیاز گیاهی خودرو که مصرف	هیلوک
نرم	هَرَف	داروئی دارد.	
توان	هِرُونِگ	سگ به لفظ کودک	هپو
نوعی شبدر	هَرَنَدی	جار آسیابان برای بردن گندم به	هپ به دول
کج و کوله	هَل پِلِیْث	آسیا	
سرکسی داد کشیدن	هَلارنیدن	نوعی گیاه خودرو که در مزرعه	هیرپز
با پنجه صورت کسی را فشردن	هپکنی	بسیار تکثیر می شود.	
زهره ترک	هَرز لاک	کارگر بدون اجرت	هیاره
هرزه و ولگرد	هَل دَل	خرد و خمیر	هیردو هِلنگ
هلو	هَلگ	هذیان	هَلَه پله
نوعی آب انگور	هیلایی	خرد کردن گندم در خرمن	هوله
همیان، کیسه چرمی	هَمونه	رقیب	هَمال
ریز و درشت	هیردوتیل	کره خر	هولی
دفعه، بار، مرتبه	هَلُم	شیار زمین	هیل
		آبگوشت بدون چربی	هَر دُلنگ
سرو صدا	هیره زیپ	حرارت آتش	هَفار
هنوز	هَنیم	گُرگُری خواندن	یارم دیلاقی

مبحث لغات و کلمات

۱۳۵

معنی	لغت	معنی	لغت
		ی	یا مُفت
		بینِ تائری	مجاننی، بلاعرض
		یون	یکطرفه سوار اسب یا الاغ شدن
		یال	یوغ
			ته‌ای در جنوب و مشرف به
			البگودرز
		یکوئه	تنها فرزندان
		بینِ کُم	یک لبه
		یالقوز	برهنه، بدون وسیله، تنها
		یملی	مخفف یداً...
		یخدون	کمد و جالباسی قدیمی
		یونِت به‌خره	در مقام نفرین گفته می‌شود
		یرقی کرده	در حال نعوظ
		یپر	جمع آوری

منابع مورد استفاده

- ۱- آمار نامه لرستان شماره ۷۴۹
- ۲- آمار نامه لرستان سال ۱۳۶۸
- ۳- از عرب تا دیالمه
- ۴- اصول دستور زبان
- ۵- آموزش جغرافیای استانها
- ۶- بابر و ایران
- ۷- بابک خرم دین
- ۸- تاریخ بروجرد
- ۹- جغرافیای استان لرستان
- ۱۰- جغرافیای کامل ایران
- ۱۱- حدیث نادر شاهی
- ۱۲- دائره المعارف سرزمین مردم ایران
- ۱۳- زندگی پرماجرای نادر
- ۱۴- سفرنامه عراق
- ۱۵- سرزمین مردم ایران
- ۱۶- فرهنگ دهخدا
- ۱۷- فرهنگ معین
- ۱۸- فرهنگ فارسی انگلیسی
- ۱۹- فرهنگ لری
- ۲۰- کریمخان و زمان او
- ۲۱- گیتاشناسی کشورها
- ۲۲- معجم البلدان
- ۲۳- نشریه آموزش و پرورش الیگودرز
- ۲۴- قصص العلماء
- ۲۵- شماره و مقدار در زبان فارسی
- ۲۶- تاریخ زبان فارسی
- مرکز آمار ایران
- سازمان برنامه و بودجه
- عباس پرویز
- سید کمال طالقانی
- ویلیام ارسکین ترجمه ذبیح ا... منصوری
- سعید نفیسی
- غلامرضا مولانا
- کتاب درسی
- عبدالرضا فرخی
- دکتر رضا شعبانی
- عبدالحسین سعیدیان
- کتر میمنندی نژاد
- ناصر الدین شاه قاجار
- عبدالحسین سعیدیان
- علی اکبر دهخدا
- دکتر محمد معین
- آریان پور
- حمید ایزد پناه
- پرویز رجبی
- محمود محبوب، فرامرزیآوری
- یاقوت حموی
- محمدبن سلیمان تنکابنی
- دکتر سید محمود نشاط
- دکتر پرویز ناقل خانلری

